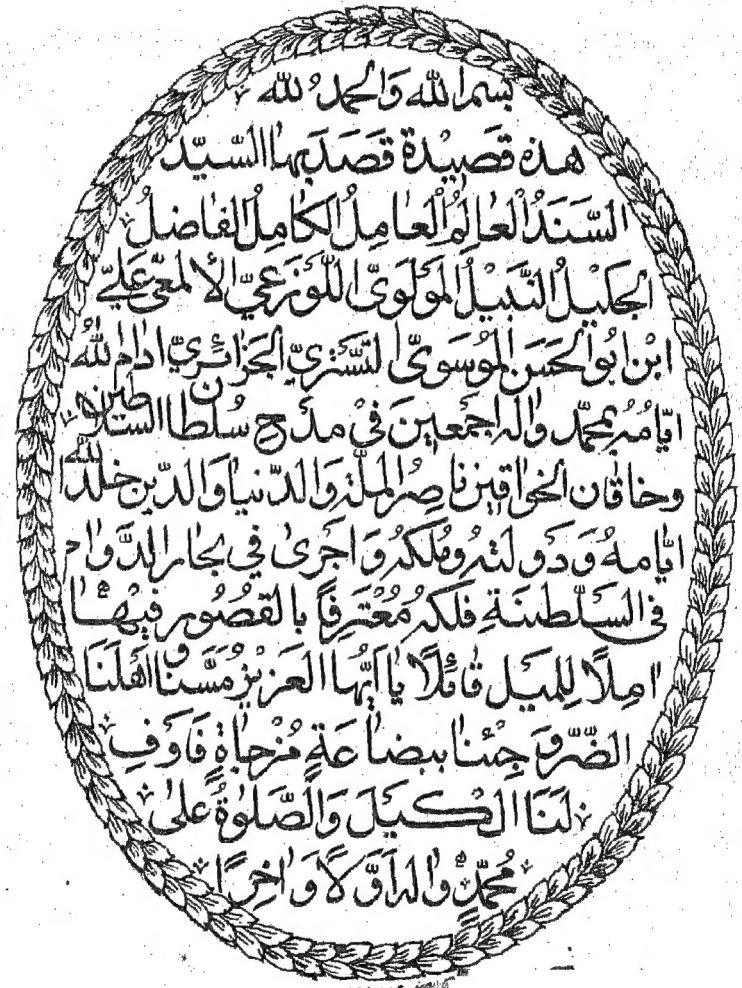
بسم الله والحمد لله
هذه قصيدة قصد بها السيد
السند العالم العامل الكامل الفاضل
الجليل النبيل المولوي اللوزعي الالمعي علي
ابن ابو الحسن الموسوي التستري الجزائري ادام الله
ايامه بمحمد وآله اجمعين في مدح سلطان الستة
وخاقان الخواقين ناصر الملة والدنيا والدين خلد الله
ايامه ودولته وملكه واجرى في بحار الدوام
في السلطنة فلكه معترفا بالقصور فيها
املا للميل قائلا يا ايها العزيز مسنا واهلنا
الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف
لنا الكيل والصلوة على
محمد وآله اولا وآخرا

شمس الممالك كلها ابران
وسما الخلافة عندنا طهران

ونقول ناصر ديننا سلطان
ان قيل من ذا همنا سلطان

ملك الملوك ابو المظفر ابن من
هو في تحمد اسمه برهان

ظل الاله على المفارق رتبة
هل فوق ذلك مرتبة ام شان

ورث الخلافة كابرا عن كابر
فابوه وهو وجده الخاقان

من ناصر الدين اسمه حق على
كل الورى لا بل له الاحسان

شرف تقادم في فروع اصوله
لم يحوه تحت السما انسان

قرت برؤيته العيون وشنفت
بجليل اوصاف له الاذان

عدل ومعرفة بحكم وضعه
في منع صرف عنه قيل يبان

فارفض سواه وامسكن بذيله
تالله في ذيل الامين امان

فالدين والدنيا بطوع عنانه
فرسا رهان خانها ميدان

لم ينعطف منه العنان المغنم
الا اطاع له البنان عنان

الله سخر جامحات بلاده
لعنانه فزهت به البلدان

ان الاكاسرة الذين تقدموا
مهدوا البساط له على ما كانوا

فرقى على فرق العلى متبجلا
بنعاله فقداسه التيجان

ان الملوك وان تعزز نصرهم
ان لم يقلهم نصره قد هانوا

فاذا ترنح فالجهات الست من
اطرافه كعبيده لو بانوا

واذا تحمس جيشه معاشر الـ
ـسبع الطباق لحكمه اعوان

واذا تفرد في الجلوس متوجا
مجمع من العلياء له الاحدان

واذا التوى الوسائد مفردا
فيقال ما كسرى وما الايوان

لما امتطى من الفخار بغارب الـ
ـتبجيل فانخضعت له الاركان

لما تمكن في الرياسة شخصه ... فاطاعه الامكان والازمان
فرمى بسهم جلاله عين الورى ... فتطاطأت لجلاله الاعيان
وثنى الاعنة لانتفاء الشر فالـ ... ـدنيا لمن لم يعبد له الاوثان
في عهده صلح المزاج لعصبة ... علوية وتكمل النقصان
لما ترائد خلط فاسد امة ... بابية فتفصدا لشريان
قمع الملاحدة الاولى عمر اصلها ... فبيوتها اما ان لها بنيان
امّا الصدى فبها توطن عالما ... ان ماله الا هنا اوطان
فالباب محروب بناء فساده ... ثم المحافظ بيته حربان
ثم البهاء اريق ماء بهائه ... والصبح من آنزل هو الظلمان
وجماعة النوري لاحيا بهم ... دينا ودنيا فالهما نيران
نار السيوف لناصر الدين الذي ... شبت بنار سيوفه النيران
نار الجحيم لها غدا من ربها ... هنتهم الاحقاب والخذلان
من غير ناصر ديننا مر مالك ... يصفو بر الابدان والاديان
تالله حلفة صادق ان العلى ... من دون ادنى مرتقاه عيان
دون الملوك لها خصايص حرمة ... منها السخا والعدل والايمان
حب النبي والد سبب له ... يمد دبه لسما العلى ويصان
زار الائمة مخلصا بولائهم ... واطاعهم فيما احتوى الامكان
هجرت اليهم منه عصبة خلص ... رقوا الى ذكر الحسين وولانوا
هم شيعة لابي الائمة سيد الـ ... ـابرار من خلقت له الاكوان
مولى الورى اسد الثرى علي الذي ... ساري السرى ان اصبح الطغيان
في مدحه التوراة والانجيل ... نطق الزبور وانزل الفرقان

اعني عليًا من بطور ثنائه ... موسى الكليم مناجي وطهان
من كان يمدحه الالٰه المجتبى ... ياتي به متوليًا حيران
ما شعره ما قدره بمديح من ... يثني عليه الله والفرقان
صلى عليه واله مولى الورى ... ما حملت بثمارها الاغصان
من مثل ذا السلطان يعرف كالولا ... حق الولاء عليكم الاعمان
وجبت مودته ويندب بذله ... افتى بذلك منى العرفان
نضاخت ان الشوق عيناي بل ... بدلا اللآلى فيهما المرجان
سمعا عتا ان الذكره اذناى ان ... ذكر القريظ لمدحه لسان
ان اللسان المصغة ما لم تقه ... فاذا تكلم فالبيب يبان
اني ورب من زمان توعرت ... في حرفتي عدمت لى الاقران
اروى من الشعر الزلال واستقي ... ما ان بدا لمديحه ظمآن
يارب صل على النبي محمد ... والآل والاصحاب يا سبحان
واقبل تضرعنا اليك بحقه ... وانصره نصر العز يا ديان
وامنن علينا مقمرا ايامه ... ما القلب والاكليل والدبران
اني على ما دح لك لم ازل ... ولبي ابو حسن آيا سلطان
من نعمة الله الجزائر لنسبتي ... من ساده عزت لها الاخوان
من لشتر لا زالت القدما بها ... من بعد ما خلى الورى الطوفان
اخواننا يدعون فيها دائما ... لك يا مليك وكلها جيران
والكل منك موظفون وحقنا ... قطعوه منك وليس ذا بهتان
فاذا رايت بان تمن تفضلا ... فامنن والا كان ذا الحرمان
دم وابق واسلم ما تنعم مشتد ... شمس المعالك كلها ايران

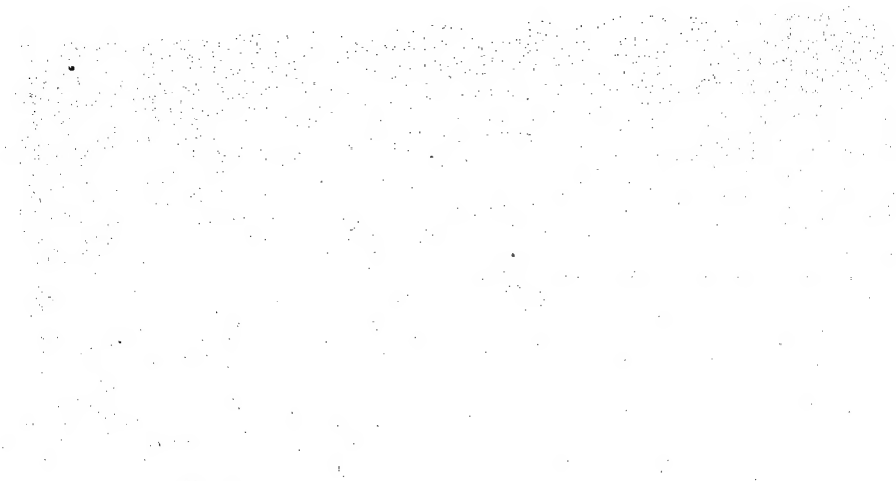

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE1731

ف
۹۱۲
ن ۱۱ و
۱۵
۱۷۳۱

هُوالله تعالی شانه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان
علیحضرت سلطان ابن سلطان شاهنشاه ایران السلطان
ناصرالدین شاه قاجار خلّدالله ملکه از یوم نهضت از
دارالخلافه طهران الی روز مراجعت ورود موکب
مسعود مستقر سریر سلطنت که بدستخط مبارک مزین فرموده
بسعی و اهتمام افقل الانام میرزا محمّد علی شیرازی الشهیر
بکشکول در بندر بمبئی بزیور طبع درآمد و چند تصویر
دلپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود
مزید نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که بهیمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بیهمتا و بخشنده مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسم از طهران الی ارزلی را سابقا در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دارالخلافه طهران را با وقایعی که تا ارزلی روی میدهد انشاءالله تعالی مینویسم بعد ازان از روز جلوس در کشتی بتفصیل همراهان در طی روزنامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی وحسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالم خوب نبود.

کسالت وضعف بنیه بسرحد کمال بود بطوریکه هرگز خود را آنان کسالت ندیده بودم متوکلا
علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم وغیره بودند قدری ایستاده رفتیم واز در کوچه شمس العماره
سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل وخارج شهر در راه وبیراه راندیم بطرف اسب
دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج وجمعیت زیادی از مرد وزن حاضر
شده بودند نهار آوردند به بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی
آقا اسمعیل وسایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از
نهار اسبهارا دواندند اسبهای مراد بیگ نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار
پرق اول را برداشته یک پرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال
مهدی قلیخان پرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة
وداع بحضور آمدند صدر اعظم وسایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم
سراپرده های تازه که همه ترمه وزری وغیره بود کنار رود خانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا هم
آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست وچهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن وهمانروز سوار شده بجهت شکار بهاهوره های حوالی کن رفتیم نایب السلطنه
در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسدالله خان
بودند میر شکار از شهر آمده وشکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دوساله باچهار پاره زدم
الحمد لله خوش گذشت باراحت بمنزل مراجعت کردم بحمد الله مزاجم در نهایت صحت وسلامتی
است وکسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است وهنوز
خوردنی نشده چغاله وشکوفه هم در ثمرانات قریب باتمام است کل زرد وکل سرخ هم تک
تک دیده میشود مهد علیا خان یکشب به شهر رفته باحالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست وپنجم

 در عمارت کن توقف شد امین الدوله علا محسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده اند

پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چائی نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عکاس باشی و سیار پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب کردان را در کوه دیده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد انیس الدوله از شهر آمده بود کمتر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز نیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید درهمان یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر کابد داشته بودند الحمد لله با دمنیوزید ایلچی آمد دو نفر هم با او سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژ دافر هم همراه او آمده بود مرخص شده بمملکت خود برود نیف افندی زبان فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنا متوسط است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب کردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود و پیشخدمتان امین الدوله ادیب الملک وغیره نیز بودند

یک شنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا و قایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد نیف افندی مجددا امروز به

بحضور آمد جناب آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی بدیدن آمده بودند خازن الملک جواهر آلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاوّل

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهة اصطبل خاصه آورده بودند از سان حضور گذرانیدند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار جنوب از نیستان داشت عرض کرد ایرالملک هم سوار اسب دراز ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصرة الدوله بودند معتمد الدوله از قزوین چای مرخص شده بشهر معاودت نمود میرزا بزرگ وزیر مختار دولت روس که تا ازنلی با بستی سپاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد عهد یقلیخان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهار شنبه دوّم ربیع الاوّل

از کرج بقاسم آباد حرکت کرده یم پنجفرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیر الممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی ازنلی در رکاب است عضد الملک دیشب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا ازنلی با فوج دوّم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر مراجعت کرد

پنجشنبه سیوم ربیع اوّل

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین لشکر و غیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب

اسب بجهت اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانیدند یک صد نفر سواره مکری بسرکردگی حاجی آقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت کنان راندیم بعد از ان بگاسکه نشستیم منزل امروز کاروان سنگ است مسافت راه سه فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جا سبزه و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار گاسکه شده بطرف عبد الله اباد روانه گشتیم پنجفرسنگ راه است هوا گرم گرد و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست کرفته در اطراف وحوالی گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یکقطعه زرد دره صید کردم امروز حکیم دیکسون و مسیو طومسون نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که بقرنکستان می آیند میرزا عیسی وزیر دار الخلافه و معادن الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس قراولشکر هم امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج پنجفرسنگ مسافت است از دهات خاک علی وغیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم و من گاسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود بحضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر و کدخدایان شهر وغیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند نهار درین راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود بچاپاری رسیده بار دو ملحق شد سواره ابو الجمعی اسد خان قراباغی که جزو غلامخانه هستند

با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته‌سان بدهند پسر اسدخان
که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت کنان
وارد دار دو شدیم صدر اعظم مرخص شده بشهر رفت باد سخت سردی می آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب **یک شنبه ششم** زود تر میل باستراحت کردم
امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز میبارید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کنار شهر
گذشته اقتادیم بجاده آقابابای دبیر الملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز
برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا یکسر گل و سبزه است در باغات
قزوین یکنوع گل ورک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد کفتم از ریشه و تخم آن میروید
و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک وغیره بودند چهارپایان
بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که
گل بخیر باو چادر بارا انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از
شدت سرما همه افسرده و **دوشنبه هفتم** از کار مانده بودند
باید بخیر زان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچوقت
دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه
بد بود سوار اسب شده کالسکه بار را برگرداندند صحرا امروز همه سبز و گل بود اما سرما هیچوجه
نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه و سردوشی
خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر کدوک خرزان دره بود
که آب کمی می آمد نهار آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود عضد الملک امین حضور

صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق وغیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاکش نرم است وهمه جا گل وسبزه وریاحین است اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاث وند میکنند حسن علی خان جزایل که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد باصدر اعظم صحبت کنان میرفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان غیاثوند سرکرده سواره غیاث وند احداث وآباد کرده است خوب جائی را آباد کرده که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یکفرسنگ ونیم راندیم تا بخرزان رسیدیم اعتضاد السلطنه بضرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما وباد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد بود اما نه غلیظی در هوا بود که کاه کاه هم میبارید جوهر سرما طوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده باصدر اعظم وایلخانی وصاحب دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند در ها وکوهها را حاصل کاشته اند مهد قلیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها یاس زرد زیاد بود خلاصه همه جا راندیم مهد قلیخان جلو رفت آفتاب کردان زدند آب شاه رود زیاد بود وکل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور مهد قلیخان وجیه الله میرزا غلامحسین خان امین السلطان جعفر قلیخان وغیره بودند نهار آوردند آدم وجیه الله میرزا که در شط کوفه با آب زده بود با کمال جرأت این جا هم با اسب با آب زد الحق خیلی جرأت کرد تا عصر آن جا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل دو کاسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهت فروش بطهران میبرد هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره وسیعی زده

زده بودند بحمدالله باد هم نبود صدراعظم بعضی نوشجات از معتمدالملک آورد ملاحظه شد
امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده روبراه نهادیم حسام السلطنه از راه مکبندی آمده بود بکندیرا
تازه خریده است در منزل آقا با از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت
کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته گرم و مکس زیاد بود در راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا به جنگل بالا
بالا رسیدیم در کنار رود خانه نهار خوردیم صبح امروز کنه کنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده
رو بمنزل آمدیم در این راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد بخدمت الله خان رشتی نصرالله خان طالش
کرکانرودی دیده شدند سواره ابوالجمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند *
نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد کیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو
هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود دور زد لهذا از دور از نزدیک منجیل در قریه
که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه
درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای
زیتون که در اینجا رسته یکسره بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل و هرزه بیل همه جا همین
گاشته اند یکسره دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراشیرا در لوشان
مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجا ها مار زیاد دارد *

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیر تر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع
مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و تردد
بسمت کیلان از همان جاست در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار
صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی
ملا رفیع بر روی رود خانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت مزاجست که در
هشت سال قبل ایشانرا دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به فیل دره رسیدیم همان

مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد. بازهما بخانهار صرف شد نانج بهآ
کرده و انار تازه کل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده
وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب باز و شنا کرزیادی
دیدیم که در آب میفتند رود که در طول راه واقع بود شنا می کردند

جمعه یازدهم

باید بطرف امامزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز
بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از نهزار قدم کل
زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت
میکردیم که ناگاه پای اسپ صدر اعظم در کل لغزیده از اسپ پست شد ولی هیچ چه صدمه
نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سئوال معلوم شد آدم امین السلطنه
بوده از قاطریت شده مرده است اعتضاد السلطنه عماد الدوله از این منزل مرخص شده
بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی علا رفیع شده
است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل یتوانست
از آن عبور نماید ولی کاهی چنان طغیان میکند که با اسپ هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه
مزبور که وصل بسفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوة
الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
در شکه ها را حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخواسته قدری
راه را سوار اسپ بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو
کریل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل کلاه

کاه کاه میان جنگل میخواند ازده سراوان وشاه آقاجی هم گذشتیم معتمد الملک که از رشت باستقبال آمده بود با میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک که با پرنس مینچیکوف مهماندار از پطر بورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مأمور به پذیرائی مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایهٔ درختان جنگلی صرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را با آجر و کچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار کیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند از علماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبد الباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از کالسکه پیاده شده باسپ سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای ما زده بودند پرنس مینچیکوف مهماندار کولونل بیراک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس مسیو کریل مترجم سفارت حکیم الممالک یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس مینچیکوف شخص محترم و از اعیان دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور و سناقریب بشصت سال دارد

یک شنبه سیزدهم

صبح سوار اسپ شده برای منزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزدیکی بوسار ایستاده بودند از بوسار بآنطرف از اسپ پیاده شده بکالسکه نشستیم راه پیره باز از بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر کرخانه نهار خوردیم لشکه و کرجی دولتی وغیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلشکه نشستیم قدری دورتر از دهنه رود خانه کشتیهای کوچک تجار را لنگر انداخته بودند یکی از دولت خودمان است که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از

از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سیونکین و حکیم طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکان چیان روسی بودند و ما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آئینه ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز این کشتی دارد دو ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر نمایند بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعرشه آن که سایبانی از ماهوت کل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس در یابیکی را بحضور آورده معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمله خلوت که بکشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدی الورود به کشتیهای روسی که دور از انزلی لنگر انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان و بار ها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس آماده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چنان تندرو نیستند کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه در زمان حکومت خود در کیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام الدوله نایب الحکومت کیلان بود با تمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تماما از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب ماهتاب خوبی بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان تشیازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاوّل

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخواسته

(روس) بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایق و کرجی است که بار و آدم از ازلی بکشتیها حمل میکنند
هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصری می آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صاف
و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت بتعجیل در حرکت بهتر میبود فرستادیم صدر
اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای
سفر خواند جمعیت عزیمتی از پیش قبیل شده بود اول کشتی تجاری خودمان نشستیم تا بکشتی قسطنطین
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پس منچکیوف و همانداروسایرین هم حاضر بودند قریب
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بار و بار ملتزمین رسیدند بتجاعت بغروب مانده لنگر کشتی را
کشیده براه افتادیم سته کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک مینمودند و از جلو و عقب و طرفین
کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی ماندند کشتی ما بتعجیل براه افتاد این کشتی با اطاقهای
خوب وارد همه بازینت و ممتاز و پاکیزه باقاعده از پیشخدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه
وغیره از پطرپورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند ازین قرارند اشخاصی که
در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک
منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی
غلام حسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفرقلیخان قهوه چی باشی آقا رضای ده
باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی
حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سته نفر آقا باقر
اشخاصی که در کشتی برتغالی بودند غرالدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله
عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله
نصر الملک مجد الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جزائل میرزا رضاخان اجودان صدارت
ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلودار دو نفر مهتر یکنفر نوکر ملتزمین هشت نفر
میبود و بسکی وزیر مختار سته میبو طومسون نایب سفارت انگلیس میبو دیکسون حکیم انگلیس

 اسامی اسبها اسپ جلفه اسب ظل سلطان اسب جلفی اسب صباح الیخر حسام السلطنه
چکیم طولوزان میگفت دریا بیکی روس سر بطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر بطری شکسته
پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریا بیکی را دیدم که عینک
آبی گذاشته بود از خود او سئوال کردم همان بتفصیل را ذکر نمود افسوس خوردم نزدیک عصر که
بعرشه کشتی رفتیم کشتی را تنسکی را دیدم که مجاور از یک فرسنگ دور بود شب را بکمال راحت
خوابیدیم

شنبه پانزدهم ربیع الاوّل

اوّل طلوع بابتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر
محسوس میشد این سواحل خشک و بیدرخت است و جز باد کوبه محسوب میشود بوته کز زیاد
داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و
حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف
آن چند خانه وار سکنی داشتند که متحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است امّا حالا هیچکس آنجا
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه برسند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف
نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم تلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد
همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و وه باشی
و چکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری مینمودیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال و
چند نفر از ملاحان و غیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی بازفضل خدا
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و متواج بود مع هذا اندکی خوابیدم صبح که برخواستم بدریا
نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم

که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیر الاطمینان میداد که تا ده ساعت دیگر نزدیک
بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهار هیچ ذرع بیشتر نیست و با نیو اسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
و مازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم از شب گذشته
رسیدیم بجائیکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی به
کشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان برویم کشتی ما انجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا
آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخانرا پرنس مینچیکوف
بحضور آورد اسم حاکم میسیو پیپین Pipine است آدم درست کار قابلی بنظر آمد زبان
فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا
حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام
بان کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند
کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخواسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمد لله از دریای بزرگ
خلاص شده برود خانه وسیعی که اسمش ولگاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض
رود خانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت
کلوله تفنگ متداولی ازین طرف بانطرف نمیرسد آبش کل آلود و بغایت تشنه مانند دریاها
موّاج روانست سواحل رود خانه همه درخت سبز جنگلی و بید مغارفی و بید مشک و نیلها
همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی دارند در انجا سکنی
گرفته اند لب رود خانه الاچیق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مازیان و گاو و گوسفند
و غیره دارند چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود

دیده شد که در کنار رود خانه واقع واز دور خیلی بزرگ وآباد بنظر می آمد در بهره
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی ماهیگیری هر یک از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رود خانه آمده هورا می کشیدند
درین دهات بهیچوجه باغ وزراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ
بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف Sapojenikoff بود ماهیها
مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته بکنار رود خانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که توانسته
بودند نمک سود نموده نگاهدارند و زیاد متعفن شده بود رود خانه انداخته بودند آب رود لگا
بسیار گوارا است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار
در هوا دیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدم دو کشتی
کوچک بخاری و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه را ندیم تا مقارن ظهر از دو
سو ادحاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره ما بین دو سه شعبه رود خانه واقع است یکشعبه بزرگ
رود خانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن بنا شده است
و طرفین رود خانه کوچه ❋ هورا باصطلاح روسیها عبارت از تهنیت و رود و دعا
خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده با واز بلند متفقا باد
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است ❋ دخانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتار هاست یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد از دحام غریبی از
مرد و زن بود انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق وغیره
در کنار راهها معابر کرده بودند و پیوسته هوا میکشند همه جا از توی خانه آدم
تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا عالم

میرزا ملکم خان و نریمان خان و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم
خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با سکله آمدیم بمحض اینکه قدم بخشکی
نهادیم یکدفعه جمیع مرد و زن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده همهمه عجیبی بود طرفین
معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت مرد و زن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت
و شکوه ساخته بودند طاق نصرت را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند
دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است
که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد
و بران نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان در ان نهاده تاریخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان
نقش کرده بودند کالسکه روبازی که بچهار اسپ بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق
قانون روس جلو اسپها را بدست گرفته ایستاده بود پرنس منچکوف را با خود در کالسکه
نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان
پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود همه جا اطراف
کوچها و مناظر خانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدارالحکومه
که منزل ما را انجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دارالحکومه بنظام ایستاده
بودند همه جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دارالحکومه بسیار عالی
و وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی
کوزهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد از تالار سلام
و اطاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای
معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار را بطور حوضچی از کاشی سفید جلو آورده

آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذ یکه درین خروجی تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر حمام میرود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیمکت و انواع عطریات و کل و غیره در انجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر اب در آن جاری میشد یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زمین حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای پله ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از انجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم میسو دوبسکی و زیر مختار نمسه و میسو طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از جلو بمسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس مچیکوف و کولونل بهراکت و میسو کریبل آمده گفتند که اگر میل دارید مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت آلارم یعنی علامت اضطراب از بالقین را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاهداشته متصل آب می افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام تماشا خانه رفتیم هوای انجا بسیار گرم بود تماشا خانه کوچک و از دحام غریبی بود این تماشا خانه دو مرتبه بیشتر ندارد همین که وارد شدیم پرده را بلند کردند انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیکرها را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشا خانه ببالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما

 از کرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر کرم بود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوة است و امروز باید بتوسط کشتی برویم بسارتیسین از انجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار باطاق سلام رفته اعیان و بخبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی انجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم به مسجدیکه مخصوص مسلمان شیعه است پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست بازار امروز از هر کوچه که میگذشتیم مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد خاک کوچها را فرو نشانده بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز خطبه عربی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در انجا بودند مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرانی بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم مثل به مسجد شیعه هاست بعد بعمارتیکه بعضی از اسباب پطر کبیر امپراطور روس در انجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از انها را که بسیار خوب منبت کرده بود صورت پطر کبیر و کاترین را هم انجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در انجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین پرنس منچیکوف که حمامدار ماست در آن شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بجا کم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده است کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهة اهالی حاجی ترخان فرستاده شده

۲۰

۲۰ روس دیگر از اسباب تجاری بطرکپیر از اتاره و کلنک و تبر وغیره بود که با آنها کشتی عیسا خته است
بر دیوار با بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ وغیره نصب کرده بودند و بیرون در از
دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا باسکله رفته به کشتی
بخار موسوم بالکساندر که از کمپانیست نشستیم سایر همراهان هم درین کشتی هستند این کشتی
بسیار باز نیت است اطاقهای خوب وسیع دل وا زدارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تندرو است در بین راه چند کشتی
دیده شد که از سیاه تیسین بتجاری ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها
بودند رود خانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جاها اینقدر عریض است که
سواحل بهیچوجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رود خانه پیدا میشود دهات معظم دارد
که از کنار رود خانه نمایانست طرف دست راست رود خانه معبد بسیار بزرگ
خوشوضعی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل رود خانه پیداست پته است و چمن
و سایر اشجار بسیار خوش منظر است کلّه کلّه خوک سیاه و اهلی در سواحل چرا میکردند گوشت
این جانور را اهالی اطراف رود خانه میخورند رود خانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا
ازین خوش منظر تر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت
بود شام خورده خوابیدم

جمعه هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل
دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و
طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان
در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه شش ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سار
تیسین شدیم که ابتداء راه آهن از اینجاست و در بلندی کنار رود خانه ولگا واقع شده

وطول شهر سمت رودخانه است یکشعبه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در انجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگر انداخت کالسکهای بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم حاکم ساراطوف Saratof که شهر ساریتسین Tzaritsin جزء حکومت اوست بحضور آمد اسمش کاوکین وارافسکی است Gavkin Varasshi مرد خوش روی بخیلی است از راه دور آمده بود رئیس بنجابای ساراطوف وغیره وصاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران از بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجددا به کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از انجا مرخص شده رفت ازدم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکهای راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای متعدد دارنفره خانه وخوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم تخت کالسکها همه بهم وصل بود طوریکه بجمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه با نشسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب و راحت است ساعتی پنجفرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای خوب گذشته ایم بجهة اینکه هرچه به صحرا نگاه کردم همه جا سبزه چمن گل گیاه چشم مادیان گوسفند خوک وغیره دیدم و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن

یا چهل از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون Don میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون Station ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عراده ها و خوردن قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز از ایالت تامبوف Tambof میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین آمدم صاحبمنصب و سرباز و زن و مرد زیادی انجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سک Borisoblebsk بسیار است جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال آمده بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از میان جنگل صنوبر و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در پرواز بود کالسکه بجاذبی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت انجا منتها یک بند انگشت از زمین بلند شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف Koslof انجا جمعیت زیادی بود کارگذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمانخانه عالی بسیار خوبی سر راه بود نهار هم حاضر کرده بودند بخیال متمولین روس در انجا اطاقی دارند اسبهای خوب انجا عمل می آید چند راس از انها را آوردند دیدم چند نفر از خبرا لها و صاحبمنصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدری که گذشت براه افتادیم ساعتی نگذشت که یک دره بسیار بزرگ دیده نمیشد شب در کالسکه گذشت صبح زود از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولگا میریزد بعد از

ازکوسلوف نصف شب برباژان Riazan رسیده بودیم و دو ساعت از روز
گذشته باستاسیون فوستوو Faustovo رسیدیم کالسکه ما را نگاهداشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از انجا ما و همراهان بجبه و رودبسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون آفو
ستوو و پرنس دالقوروکی Dalgoruki حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئونات
باستقبال آمده در کالسکه بحضور آمد میو کامازوف Camasof مترجم
اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری ست
ایران هم آمده است خلاصه رانده یم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیسا ها که همه مطلا بود حانهای
بسیار عالی با محها با غات عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بکار
گاره Gare که توقفگاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جزالها و ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف در کالسکها نشسته
از عقب می آمدند بهمین طور از کوچها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا
رسیدیم بدروازه ارگ عمارت کرملین Cremlin که از عمارات معروف
بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازی از اجر دارد و برروی
تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه هم درین عمارتست
از نزدیک آنجا ها گذشتیم یکتوپ بسیار بزرگی در ب عمارت گذاشته اند که بان توپ
کمتر دیده میشود نزدیک کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه
بود نزدیک بآن بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود دو توپها ئیکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو
گرفته در جبه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم کراف لنس دورف
که مرشال این عمارت و مدیر خالصه جات و باغات مسکو است

جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند مادر راهنمائی
و عمارات را معرفی مینمود وصف عمارت کرملین را حقیقة نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم
بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود دستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره دران
راهرو ها بود وسط پله در راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست
یک پرده تصویر جنگ روسها با مغول بالنصب است بعد باطاقی بزرگ وارد انجا تالاری
بزرگ داخل میشود که معروف به سوالیه دوسنت ژورژ Chevalier de Saint Georges
است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هرکس در قدیم وجدید این نشان را گرفته میکرد
اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است جار وچهل چراغهای بسیار
بزرگ دارد از انجا به سال دوترون Salle du trone یعنی تختگاه میرود این تالار
هم بسیار بزرگ وطولانی ومرتفع است وتخت امپراطور را با پرده وبهمی که ساخته در صدر
تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در انجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از انجا بدو سه
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائیکه
از روی مهتابی همه شهر مسکو واطراف پیداست قدری انجا گشتیم درین عمارت در سنگ
کردن کچ صنعت عزیزی کرده اند که کچ مثل آینه شفاف ومثل سنگ سخت شده است ستونهای
خوب در این عمارت واطاقها است مثلا دستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق
خوابگاه است ودر تالار ستونهای ملحمت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است پورت
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش
کرد کلدانهای بلور وچینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی شبیه بباغ بخشان
های طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب وغریب آورده ترتیب داده بودند بسیار
قشنگ بود یک کالسکه دطبل یعنی جائیکه پرده تصویر میآویزند در این عمارت است که مانند
دالان طولانی جائیست وجمیع پرده های نگار وغنی کار قدیم را در انجا نصب کرده اند نگاری

بسیار خوب کلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که
هنوز آفتاب بود بتماشا خانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم در تماشا خانه از پلها
بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ Loge جلوسن Scene یعنی جلوجائی که بازی
در می آورند نشستیم تماشا خانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در
همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشا خانه آویخته است پرنس
دالقورو کی حکمران مسکو در اطاق ما نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاص
زیاد بر قص افتادند این رقص و بازی را بالـه میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم درین بین هم
میرقصیدند و هم بازی در می آورند با نواع اقسام که نمیتوان شرح داد در وبروی مردم پائین محل
رقص و بازی هم موزیکان چی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته روشنی
های رنگارنگ از گوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست در قاصان هم هر مرتبه بلباس
دیگر در میآیند در قاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشا خانه دست میزدند و میگفتند بیس
زندرا یعنی ایضا خلاصه بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشا خانه می افتد و بعد از یک ربع
که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یکبازی
که هر بازی را یک آکت میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزاده گا
وسایرین در لژ اولی ما نشستند پنجمرتبه پرده بالا رفت پنج قسم بازی در آوردند تا نصف
شب طول کشید تماشا خانه هم خیلی گرم بود در قسم منزل اسم رئیس تماشا خانه گاولین بست

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پائین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان
وغیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در تو عمیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود
و هم جواهر خانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آئینها گذاشته اند از چینیهای قدیم و
طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحویلدار و ناظم

آنجا که اسمش سولوویسا Soloviessa است نشان میداد که از جمله آنها اسبابی بود که در جنگ پول طاوا پطر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده با چند سپر که از آن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود و تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تاجها جواهر خوب داشت بوضع زرکری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پطر کبیر بود دیگر لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکساندر اول و پطر کبیر همه انجا بود و تخت مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس بر سم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان حمید خان پادشاه عثمانی برای امپراطور این کارتین فرستاده انجا دیده شد حتی کجاوه پطر کبیر و کجاوه‌های اسکندر اول همه انجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ و حجاری خوب کرده اند دیده شد کالسکه‌های پطر قدیم انجا بود بعد از تماشای انجا بمدرسهٔ لازاروف رفتیم مدرسهٔ خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان در روس انجا السنهٔ مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه دلیانوف Delianof است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جزالهای نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیل دنس اول Gildenstol شب را بتماشا خانه رفتیم بازیهای خوب در آوردند بعد بخانه پرنس الکورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشریفات مجلس را بعهده آورد

روز بیست و سیوم ربیع الاول

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم و مسجدات علمیه چنان قدری مشق کردند بعد بموزه اتنوگرافی Ethnographie که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از طبقه از موم بقدر جثه آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای موی پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم از وحشیهای نیکی دنیا و افریقیه برای

تماشا چیده اند در کتابخانه آنجا گفتند دویست هزار جلد کتاب است امپراطور هر وقت
بمسکو می آید در اطاقهای تحتانی عمارت کریملین منزل میکنند آنجا را هم گشتیم بسیار اطاقهای
خوبیست از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزار رهای مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم
تخت بهتر از ان بتصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده
در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکار رسیدگی اکه سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاء الله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما استاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت
مسکو سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزاده ها و همان
کالسکه مامی نشینند شب روز بیست و چهارم در کالسکه شام خورده خوابیدم
صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی رود
دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رود خانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی
از رود خانه عظیمی موسوم به ولگ Wolk که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته
بودند کالسکه بخار گذشت این رود خانه اغلب زمین ها را مرداب کرده است دهات
متعدد میان مرداب ساخته اند از انها گذشتیم تا بیک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم
جمعیت زیادی بود مامورین وزارت خانه شرفیه از استراماکوف Stramakof
که نایب پرنس کرچاکوفست بحضور آوردند استراماکوف مردمتینی است اما خیلی زرنگ و
باکفایت و دیپلوماتست Diplomate قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته
رفتیم نزدیک شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده مهیای ورود شدیم کالسکه در کار ایستاد
اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزاده های خانواده
سلطنت و سردارها و وزرا الها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه
کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب کراندوک نیکلا سپهسالار

کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور راپورت قشون متوقف پطرزاداد نواب کرا
مذکوت قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی بالبابهای رسمی درسر راه بودند از ابتدای
کوچه معروف بنوسکی Newskii که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه
عمارت سه مرتبه و پنجره به فرش طرفین کوچها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا
نکند هروقت اراده از روی سنگ فرش میکند رد صدای بدی می آید اما از روی تخته
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روبازی نشستیم هوا هم مساعد و اتفاقا
بود طرفین کوچه و بالاخانه ها و بالای بامها مملو از مرد و زن بود هوا میکشید مدتمتصل من و امپراطور
بام روم تعارف میکردیم مدتی راندیم تا از زیر یکطاق و کربای مرتفعی گذشته وارد میدان جلو
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار مقطور بلندی از یکپارچه سنگ دراین میدانست که مجسمه امپراطور
الکساندر اول را از چون ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده
با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پلهها و تالارها
بودند از اطاقها گذشتیم که هریک از دیگری مزین تر و بهتر بود پردهای خوب ستونهای سنگ
سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی کلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نتوشتن ممکن
نیست خصوص یک کلدان سنگ یشمت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی
یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم اطاقهائیکه مخصوص بود از انجا امپراطور وداع کرد
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار باوقار تکلم می
کنند و راه میروند خلاصه قدری نشستیم کنت آلدربرگ Comte Alderberg
که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیست و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت اندره
Saint Andre مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم باز دید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و میو کامازوف
Kamarof مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام
سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته
بمنزل آمدم ساعتی بعد بازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بسن بیست و پنجسال است زوجه ایشان دختر پادشاه
دانمارک است خلاصه قدری انجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام
خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق درکالسکه نشسته بتماشاخانه
رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخز قه بودیم راه دور بود دم در تماشاخانه پیاده شده از پله
زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی من نشستیم درین لژ امپراطور من و ولیعهد زوجه ولیعهد کرانده
قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب
وجنرال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مراتب پر از زن و مرد بود شاهزادگان
ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با کاغذ روش پیچیده خیلی خوب
میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیکرانش بهتر از اینجا بود نداول پرده که افتاد باطاق
دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوف لو Le-flo
است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت امپراطور
بلژ پائین که نزدیک بمحل تماشا بود رفتیم دو اکت هم Acte انجام دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت
شد

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد میو کریبل ترجمه میکرد پرنس
کرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست هفتاد و پنجسال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور
آمده باتفاق درکالسکه نشسته بمیدان شاند مارس Champ de mars
یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

زیادی هم اززن و مرد و اطراف میدان بودند چادری بطرز آفتابگردان بکسمت
میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان مادر انجا بودند
بعد از انکه با علیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر امده
سواره ایستادیم قشون از جلو مارفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند
که ایشان هر فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرساندند اول دسته سواره مسلمان
خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب و با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ
بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدنبورغ Prince de Oldenbourg
که بنهار مهمان بودیم خانه ایشان مشرف بران میدانست دختر این
شاهزاده زن نواب کراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه
بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزادهای ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در
این بنهار همان خانواده سلطنت روس موجود بودند قبل از نهار دخترهائیکه در مدرسه مشغول
تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه ها دیده شدند خود امپراطریس در پطرزبورغ
بعلت درد سینه بفرنکستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب کراندوک نیکلا
که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طو
لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه
نشسته رفتیم منزل ایشان بسارسکوسلو Tsarskoe-selo که از ییلاقات سلطنتی
بیرون شهر است با کالسکه نجار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم
قدری در موزه ارمی تاژ که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی
دارد ان شاء الله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب بمجلس بال نجباء رفتیم
روسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در انجا منتظر ما بودند بمجلس آمدند.

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و می نشینند قدری که گذشت بمنزل رفتیم رودخانه نوا از سمت شمال بطرف بطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانه عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می آرد که بسیار صاف و خوب مثل یخ تو چال البرز است میکوبند آب نوا سالم نیست امپراطور هم ما را از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل ماست و طرف مقابل قلعه کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا دارد مقبرهٔ سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است که چهای پطر بورغ باکا

روشن

روز بیست و ششم

میشود

صبح که برخواستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک را با طاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتیم در تالار بهمه سفرا احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوف لو *General Leflo* ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیاری است لورد لوقس *Lord Leftus* ایلچی انگلیس کیایل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دورس *Prince de Reuss* ایلچی المان و از اکثر دول اروپ و نیکی دینا و یونان ایلچی و شارژ دفر حضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهار خوردیم پرنس اولد مبورغ هم که دیروز خانه او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند به مشق افواج ولی من امروز بجهة تماشای ارمی تاج به مشق نرفتم امروز بلتمه چیان هم در پائین عمارت مشق کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم تماشای ارمی تاج *Ermitage* رئیس آنجا که اسمش کیدیانوف *Kidianof*

وبهم رئیس تماشاخانه با و مرد پیریست حضور داشت یکیک اسباب اسباب را نشان میداد و اطاق
قهائیکه پرده های صورت و مجسمه های مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی بسیار و غیره
داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فینلاند است میزهائی
که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و کلدانهای ملحیت که سنگ بسیار است انواع چیزها
عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمه مرمر بهیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاده
و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یکزن بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص میتوانست
ساعتها نشسته از تماشا شاکند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را داده روز دیدن کفایت
نمیکرد از یکدقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد مفصل اطاق باطاق دالان بدالان گردش میکردیم بعد از
چله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت
هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است
یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل تا همه اعضا را متناسب در آورده بودند سکه
های قدیم طلا و آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور در آورده همه را زیر آئینها چیده
بودند پرده های صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای
بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت
شده رخت پوشیدیم عصری در منزل امپراطور شام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد
نفر مدعو شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی
بود در اول اطاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم
بسفره خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند
شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همانطور
ایستاده نوشیدند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شرابی بسلامتی امپراطور
خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش

کردش کردیم امپراطور وزراء وبعضی جزالهارا معرفی کردند بعد رفتیم امپراطور هم برگشتند
کالسکه ردیفی حاضر کردند در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمهٔ امپراطور نیکلا که
ازچدون ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمهٔ بزرگیست روی اسب قرار داده مقابل کلیسای سنت
کلیسای سنت هم از بناهای بسیار عالیست تماما از سنگ کنیدش مطلا وسه تنهای سنگ سماق
قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا سرد بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم بتماشاخانه میشل
Michel امپراطور بودند امروز در سارسکوسلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس
وغیره بودند در لژ اخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما قشنگ و بازینت است
شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند مابین Scene بسیار تاریک بود یم در این
تماشاخانه کومدی درمی آورند یعنی تکلم میکنند یکزنی از اهل سوئد بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که بازمیکرد و چیزی در میانش
بود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر درمی آورد شخصی روی کلوله بزرگی ایستاده با کلوله راه میرفت
وچند چیز مثل کارد وغیره تا مدتی بهوا می انداخت و با دو دست میگرفت زنی قریب که رخت تنکی
پوشیده وسینه و پاهایش باز بود کالسکه راکه سته عراده دارد و لوسیپد یلنا مند سوار شده میراند
خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چیدزنین سر بطریها پنبه داشت باو
آتش زدزن کالسکه را از توی شیشها بچابکی میکشد راند در آخر از عراده بزمین افتاده دامن پشت
لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو دیوان Tableaux vivants
آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه وغیره بحرکت و بطرزهای خوب می ایستند و
می نشینند که بسیار خوش آینده است مثل پرده نقاشی ارام آنها را خرج میدهند که مکرر دیده میشوند
بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که میسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده
و مارشال مالکماهون روز سبت هفتم ربیع الاول سردار رئیس گردیده اند
صبح برخاستم باران شدیدی امروز می آمد امپراطور در سارسکوسلو میمانند و امشب بنا بود در چراغ

انتشار می کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنیها کردیم اول بخانه کراندوک
قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب من
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوار باو شیرها آب توی حوض میریخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را نوشته
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم علیائی کشیدیم بعد برخاسته
اطاقهای دیگر را دیدیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ وغیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود کراندوک قسطنطین هم فردا میرود بحر سیاه
کشتی ساخته اند بآب بیندازد از آنجا برگشته رفتیم خانه کراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل بود
زوجه ایشان که دختر پسر اول مبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبیست بودند دختر او پسرهای
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته
برگشته رفتیم منزل پرنس کرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته بمنزل باری بیوتیسکی Baranyotship
که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را
این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر رو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا
نبود مرد پیریست محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را ایستاده کوتاه
بایش ریش دارد و فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل کرجستان است دیده نشد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی تماشای جواهرخانه ارمی تاج رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود
کوک کردند بسیار خوب جفت او خروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق گشته
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجا همه را دیدم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود یکتاج

الماس کوچکی هم باکردن بندبرلیان بسیار اعلائی مال امپراطریس است جواهر دیگر هم بُود
بعد برگشتیم منزل درین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنهارا گردش کردیم شب را بعد از
شام رفتیم تماشاخانه بزرگ امپراطور انجا بودند خیلی صحبت شد در لژ پائین نزدیک محل بازی
نشستیم صدر اعظم والدبرغ Alderberg وگراندوک قسطنطین وغیره هم بودند
باز برابر کیهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در
یکی از پرده افتاد نهارا با امپراطور بسن رفتیم از دحامی بود دختر هاریخته دست امپراطور را ببوسند
شاه زادگان وغیره در لژ رو بروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بگالسکه نشسته

رفتیم منزل الحمدلله علی کل حال در حاجی ترخان ومسکو وپطرزبورغ کوچه ها کبوتر چاهی زیادی اینکه از
آدم فرار کنند

روز دوشنبه بیست و هشتم

راه میرفتند
صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با علیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
با امپراطور بگالسکه سربازی نشسته رفتیم برای میدان مشق دوسته هزار سواره نظام وقزاق برای مشق
حاضر کرده بودند هوا ابر بود دنبای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار
اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل
سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس وقزاق ومسلمان قراباغ که
مبتاوز از صد نفر بودند جلو ما اسب بازی کرده تفنگها وطپانچها خالی میکردند چند نفری هم سخت
زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار گالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم به
گالسکه بخار نشسته ببار سکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار گالسکه
شده رفتیم بقلعه وبانک دولتی اوّل ببانک رفتیم جای عرضی بود در حقیقت خزانه وانبار پول
وطلا ونقره دولت است نقد وشمش طلا ونقره به همه جهت دو کرور ایران موجود بود شمش طلا
مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند وزیر داخله روس که همش رتر بست
Reiterne آنجا همه را نشان میداد بعد از انجا سوار شده راه زیادی رفته از روی

جسر بزرگ ممتدی که روی رود خانه نوا Neva است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران
قلعه جنرالی بسیار پیر است رعشه هم دارد اسمش کارساکوفست Carssakoff
اول بمقابر سلاطین روسیه رفتیم جائیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین بر اکه از مرمر است
در زاویه ها چیده اند از پطر کبیر تا نیکلا همه اینها دفن اند از انجا رفتیم بصر انجانه که در همان قلعه است
امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم جائیکه مدال میزنند یک
مدال طلای بزرگی بیاد کار مارزدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی
تاریخ ورود و آمدن و اسم مارا نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور
مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاه
زادگان و پیشخدمتان وغیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور بسیم بازدید قدری نشسته
بعد باطاق امپراطور رفتم ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور تکلیف بال کردند در تالار بزرگی جمعیت
زیادی از مرد و زن و صاحب منصبان و جزالها و همراهان خودمان بجز اعتضاد السلطنه و علاء
الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست
زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدمبورغ را گرفته از عقب آمدند
زن و مرد هم دایره زده بودند دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و
انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاه زادگان وغیره بنای رقص گذاشتند همه
زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم
متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد
گرفته رفتیم بتالار سوپه Souper تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت
خرمای زیادی توی تالار بقشنگی تمام میان کوزها بود که دور هر کوزه خرما را میوه صندلی زیادی
چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر
سایر میزها نشانده خود ایشان براه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعد

بعد دهر آدمی هم درخت خرمائی بود اینقدر کل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور نبود موزیکان هم میزدند و در میز با سفراء و زن ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند بعد از خوردن شام با زن ولیعهد را گرفته بتالار رقص رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از اتمام بمنزل رفتیم

روز شنبه بیست و نهم

بسیار خوش گذشت امروز باید برویم به پطرهوف Peterhof و کرنشتاد Goronstad هوا بسیار صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملازمین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم با سکله که ساخته بودند از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند راندیم رو بدریا و کرنشتاد بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم بعد از یکساعت و نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنشتاد قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستیان از سنگ ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر همش قلعه قسطنطین است که بالاتر از شهر کرنشتاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی جنگی آهنی بخاری مسمی بکرملن Kremlin رفته بالا و پائین آن را گشتیم بقدر ده عراده توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا راندا ختند بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم پایهای باستیان و قلعه از سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهار صد بیست خروار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است از عقب پر میشود گلوله را با عراده آورده با اسباب جر اثقال بلند کرده توی توپ میگذارند اما هر توپی پر گزنش پنجذ قیقه طول دارد سنگر و برج دیگر یست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه الکساندر اما کوچک هستند از دور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بیرون آمده سوار کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر کرنشتاد که اسمش کارکیویچ Karakeivitch است

با کلانتر و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشتاب و نکدان مطلا بانان
و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود
از پل کشتی ساز خانه گذشته رفتیم بکارخانه لهنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو
از کشتی تجارتی وغیره بود این شهر بادا نمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس سود و نور وج
تجارت دارد در کارخانه یک تخته آهن برزگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منکنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبری از
قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی و اپور شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است مردمش
همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را
رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت بانجا رسیدیم حاکم انجا مرد پیر با بنیه و هیکل تنومند کارون
Bomgarden است دم اسکله صاحب منصب و مرد و زن زیادی آمده بودند از
لب دریا باغ و خیابان است که هرچه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبز و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود
نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو و امیرانه ما را از این خیابان بآنخیابان
و از این راه بآن راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه
کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارها را حقیقةً نمیتوان نوشت مگر اینکه
شخص بچشم خود به بیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور
هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است یک جا
ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها با هم
بلند میشدند مثل یک کوه آب بعضی تکتک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت
خلاصه خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود پطر هم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف ندداشت

محوطهٔ وسیعی بود با چهار دیوار و فوارهٔ زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه میفتاد
جائی بود مانند بهشت کاهی امپراطور در آنجا با آب سر و میرو ند از آنجا گذشته فواره دیدم مثل کنبد
هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
دور و بود و از جلو آن دو بست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر از چدن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع میجست آب این
فوارها آبشار شده از این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض
همه فواره است و دریاهم چشم انداز این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب و اثاث
آنهم نوشتن نمی آید این عمارت از بناهای پطر کبیر و کارتین است پائین آمده بازسوار کالسکه
شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمام
نداشت ما هم وقت ندانستیم با کمال افسوس معاودت کرده بازنزدیک فوارهای متعدد بزرگ
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز
بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما بنظم کاشته و خیابانها بسته
کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار و اپور شده راندیم برای جزایر طاکن
Ptakin که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا تئاتری است از دریاگذشته رسیدیم
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه تئاتر
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون
آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای
تئاتری آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف رفتیم تماشا
بعمارت بسیار خوبی رفتیم ولیعهد و ولیعهد و شاه زادگان و غیره آنجا بودند قدری نشستیم
امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری مکث نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و
ولیعهد و زوجه پرنس الدمبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهة گذرانیدن

وقت رفتیم بگردش تا هوا تاریک شده وقت اتشبازی برسد همراهان هم از عقب بردیف کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگ سیر نمودیم عمارت تکنک متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم اتشبازی بسیار خوبی شد تا زیادی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خواند میشد بعد از اتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده بازار جاهای با صفا و عمارت بیلاق خوب و از جلو ضراسخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم امپراطی که امروز از پطرهمراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش را در جنگ المانی سواستاپول گلوله برده است اسمش اسکولسکوف Skolkoff است

روز غرّهٔ شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس کرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده رفتیم عکاسخانه دم در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لوتیکی Lovitchi است و مرد فربه قطور با مزه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نماز کرده چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار فرسخ مسافت کمتر است با راه آهن در نیمساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بکارخانه رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص امپراطور بود شده را ندیم نیمساعت بعد با دل آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوشوضعی است جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده را ندیم همراهان هم همه

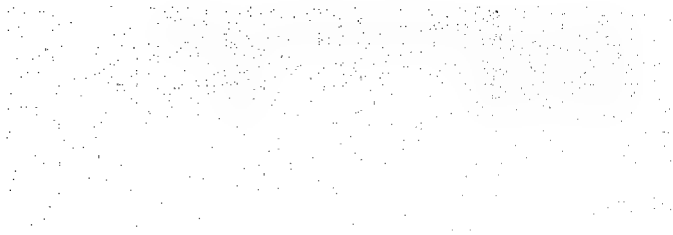

تمثال عظيمة الشهيرة [illegible]

همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسای متصل مخصوص باین عمارت بود که چهار بیخ گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف بود رانده بعد برگشتیم پیاده این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود این آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر نبودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهة ما معین کرده بودند نشستیم تا آمدند با همدیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف نمی آید پرده های نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارها آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کاه ربا ها را فردریک کبیر پادشاه پروس بجهة کترین دوم فرستاده داده هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکیک دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیست که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار مقبولیست عبادتگاه دربار است ازین بالا پنجره و چشم انداز بسیار باین داده بعد از برای شام خوردن از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که تعریفش نمیکنم از انجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور و خانم داده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ و شاهزادگان ما و صدر اعظم و غیره همه بودند شام خوبی صرف شد درین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در عمارتی که مشرف بباغ بود راه رفتیم بعد من با طاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با ده بسر و صحبتی با ما بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ خیلی گشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ می گشتند همه چیز این باغ شبیه است بپطرهوف اما فواره هیچ ندارد سر باز خانهای قشنگ دارد که برای سپاه و پیاده ساخته اند ابدا کثافت درین باغ دیده نمیشود بعضی جزایها انتظیم بنظر رسید این باغها از آبادی و خوابی همه از کترین است خلاصه همان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق رستمانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سه کشت بزرگ امپراطور یکی سیاه و یکی زرد آنجا بود در این اطاق از هر قبیل اسباب که تصور شود موجود بود حتی نیزه گرد

کردها و ترکمانان تفنگ و طپانچه و شمشیر و اسباب قرلباش لق و ترکش کمان پوست شیر
و ببر بعضی یکده و غیره جواهر یکه خان بخارا فرستاده و فنجان قهوه خوری چینی با زیر ظلا و مجموعه طلای
مینا که نایب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است همه اینجا بود خلاصه تماشای
غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت قدری مکث کرده سوار
کالسکه شده همگی رفتیم بتماشا خانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غرفه نزدیک
به من نشستیم تماشا خانه سه مرتبه بسیار قشنگی است کراندوک نیکلا و ایلچی پروس و سایر صاحبمنصبان
و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت درآوردند
یکدون کیشوت با سانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود در این ضمن هم دختر با
لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روز روشن بود
غره شهر ربیع الثانی را هم دیده خدا را شکر با کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بکار
پیاده شده باز بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور همه همراهان ما بر حسب
شئونات نشان و انگشتری و ساعت و غیره دادند اسب جلفه را به امپراطور و اسب جلفه را بزوجه
ولیعهد و ادوم میرزا احمد اجودان صدر اعظم که از طهران مامور باسلامبول شده بود در پطرسبورغ رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاء الله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیکس برنع که شهر پروس است باید بالمان و پروس
برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره بقرنکستان میروند صبح از خواب برخواستم امپراطور آمدند
با هم وداع کرده اتفاقی سوار کالسکه روباز شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته بودند
میکشیدند کار خانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدا بود تا رسیدیم بکار راه پروس پیاده شده با
امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات تا آخر صف گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیا با ایشان وداع کرده
با همراهان براه افتادیم این همان زمینست که از سارتین بمسکو نوشته بودیم باز همه جای صحرا سبز و خرم و جنگل سرو
و کاج وغیره بود از چند پل که گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم

پسکوکه حاکم نشین معتبریست بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا حضور رسیده باز
راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیادی
در راه دیده شد هر چه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجا باشکوفه و برگ داشت
خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد
کالسکه در پطرسبیار و راه آهن اسبی در کوچها زیاد بود کالسکهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم
خیلی دیده شد

روز سیوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخواستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلنا است حاکم اینجا که همش
پاتاپف Pataphoff است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه
از پل بسیار طولانی آهنی که بر روی رودخانه نیمن Niemen ساخته اند گذشتیم صبح که من
خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهار صد ذرع تقریبا طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول داشت و مثل شب
تاریک بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که
همش ادکون Aidgone است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم
سربازها جمع منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بودند مهماندارانی که دولت پروس نهاده
بود همه توی ادکون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر دیمش بوین است
از جلو صف سربازها گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون واسباب
ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس
بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه
نوشتم مردوزن زیادی بجهة تماشا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند از اینجا
اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد که همه جا بجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکهای پروس
خلاف کالسکهای روس راه بهم ندارد چنانکه هر کس هر جا نشست از دیگری بخبر است مگر در جاهائی

در جائیکه دقیقه بایستد پرنس منچیکوف و جزان بزاک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکها براه افتاد چندین درجه تند تر از کالسکهای روسیه میرفت و اکون من بزرگ و خوب بود و جلبین آن دو قهوه خانه کوچک داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و غیرا کی و غیره تغییر کرد آبادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هرچه نگاه میکردم ده خانه آدم است بادیان کاو گوسفند چمن زراعت آب کلهای الوان بود از رودخانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیکیت استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت باز براه افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دو ساعت و نیم گذشته ۴ ساعت تا رسیدیم بشهر کنیکس برگ Konigsberg که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش پرثل Pregel است کشتی بخار تجارتی از دریا تا وسط شهر می آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش نود و پنجهزار نفر است کنیوغ ندا عتی که اسمش راپ Rapp است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد کرکل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای رودغش میکارند که بجهة چرب کردن آلات ماشین راه آهن و غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا داده بود طبیعة تمام صحراچمن است وجنگلها سرو و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم صاحب منصبی همراه زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب بتن خیلی قشون جلی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکا نچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابانی دارند اما در روس این قسم نی نبود مرد و زن تا غیر النهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده بودند من سوار کالسکه روباز شده راندم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یکنکاه غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

کهنه ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان و عمله خلوت و غیره آمدند چون اهل این شهر بزرگ
ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر ویکلر Viekler
است کالسکهای این شهر و اسبهای کالسکهای روس و اسبهای آنجا
نیست کبوتر بازی کن دم سیاه وغیره اما پل سیاه لقلق و کلاغ ابلق در نیولایت زیاد دیده شد
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند
یعنی طبل شب امیر زدند آهنگ شیپورهای موزیکان در وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سرباز را
هم یکسنگ بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که سنگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری
از تماشا
هم بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاء الله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود این
عمارت پرده‌های کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن همگی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تند میرفت بقدر یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی وغیره هم در آن بود طرفین راه
همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در
این حدود و بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی میشود خیابانهای بسیار قشنگ متعدد
از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی و گردش عامه است از رودخانه‌های کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نمودیم از شهر ماریانبورغ Marienburg گذشتیم
که رودخانه عظیم ویستول Vistule از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد
پل آهنی بسیار طولانی داشت در اسکله‌ها قراولخانه‌های عرض راه آهن باجهای بسیار قشنگ و

وزراعتها و کلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیرازی که فرنگیها لیلا Lila میگویند همه جا کاشته بود هرچه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه عمارتخانه خیابان جنگل گل چمن بود کاروانسرای زیادی دیده شد مثل کاروانهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصر جا در استاسیونی نهار رسیدیم قدری غذا برای من بوتی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته نهار خورده آمدند باز راندیم بقصبه برزکی رسیدیم قلعه سختی داشت اسم شهر کوسترن Custrin است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال انجا بحضور آمدند زن و مرد زیادی جمع بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید و نزدیک لن است همراهان همه لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده بآبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه را آهن کاهی روی پل کاهی بالا کاهی پائین میبردند و کاهی برمیگرداندند مثل اسبیکه دهنه آن دست آدم باشد خیلی جاهای بعقب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده است اداکون دلوکوموتیو Locomotive زیاده از حد در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد کارشده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور المان کیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فردریک شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزادهای دیگر از خانواده سلطنت مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاه زاده شد که فرانسویان آضی بودند پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان و مارشال رون وزیر جنگ و صدراعظم پرنس و جنرال مولک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکاچی سواره نظام و غیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطور را گرفته سوار کالسکه روباز شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن و گل سرخ شده بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود و کنشلیم جمعیت زیاد بود همه را میکشد بمنهم همه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدم تا بجائی

رسیدیم دروازه مانند در جهتها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکنواخت
دیده شد که تازه بنیاد کار فتح فرانسه بسیار شده و هنوز ناتمام است یکصورت فرد یک اول
یعنی فرد یک بزرگ که با مصنوعی ریخته اند سر راه بود از اولی در سلیه Universite
گذشتیم مدرسه بسیار عالی است دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از ارسنال Arsenal
که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می
نشیند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که در وحوض داشت و از هر یک فواره بلندی میجهید
دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود و پیاده شدیم سرباز
قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان از سواره که جوانهای بسیار خوب
خوشگل خوش لباس بودند دم درها با پیشخدمتان وغیره همه ایستاده بودند از پلهها بالا رفتیم وسط میدان
جلو عمارت باغچهای بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی وغیره کاشته اند دو مجسمه برنجی
که دهنه هر یک دست آدمی است از چودن ریخته اند امپراطور همه اطاقها را بما نشان داد در پردهها و اسکال
خوب در این عمارت بود من صدر اعظم و شاهزادها وغیره را معرفی کردم و امپراطور هم همراه آهن شاه
زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان باطاق جلوت رفته قدری صحبت
کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه با سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پای پله
استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند
برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هردو در کمال بنیه و قوت هستند پرس پرنس مارک پنجاه و هشت سال دارد
ملک هفتاد و پنجسال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب راجائی نرفتیم شهر برلن با چراغ
کاز روشن است چراغ اینجا بیش از پطرا است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزه برلن است
یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دارد
مجسمه فردریک کبیر را سواره از چودن ریخته اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده اند قدری
شهر را از جلوه انداخته است برخلاف پطرکه عمارات با نواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر

پروس شهر برلن میگذرد اسمش اسپره Spree است شعبهٔ ازان هم از وسط شهر میگذرد و آبا کم عرض و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم .

روز پنجشنبه ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام Potsdam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچهای کلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار کردش زیاد نمودیم و رفتیم بکار خانه کالسکه نجار نشسته رادیم نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول Havel است سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها و غیره شبیه بباغات روسیه بود عمارتیکه دارد یکی پتسدام و دیگری سانسوسی Sans-Souci است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام است ما کالسکه رفتیم دم عمارت منزل نبودند راندیم برای کردش از خیابانهای خوب و باغهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل بزرگیست مثل ازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در کردش و جمعیت زیادی در خیابانها بودند رسیدیم بفواره بزرگی که سه درج آب آن میجست مجسمه‌های مرمر بسیار خوب کار قدیم دور باغچها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعمیر کرده اند که زده بخار آب بالا میرود از دحام مردم قدری مانع از تماشا بود کل یاس سفید و الی زیاد بود بلبل و هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره انتهای این هم فواره دیگری بود فواره آنهم بلند میجست امانه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت سانسوسی دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پذیرائی باشی و ایشک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاست تا دم اطاق آمد نیست مسن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گذشتیم این

عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که در آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه انجا دیده شد چیزی محض احترام روی صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور مانده است که دیگر تا بحال کوک نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را پاره کرده است همان طور پاره را نگاهداشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و حوضهای کوچک دارد از بلندی مجسمها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه فوارها و باغها و حیاتهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیاب خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک خواسته بود انجا را بسازد هرچه کرده بود و اسیاب را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده بود بنشاند عدالت این آسیاب را همان طور نگاهداشته اند بعد رفتیم بکرمخانه و نارنجستان از آهن و شیشه وغیره ساخته اند اما میانش نرفتیم همه گلها و درختها را از عالا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان باغچه و حوض و مهتابیست مجسمهای مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت و بیلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک شارل حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل وغیره مجسمهای مختلف مثل یکپا یکسر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام نوعی جمع نموده بدیوار بطرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم و با سلیقه هستند خلاصه باغچهای خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم

پرنس زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میگفت تلگرافی کرده بودند که شما امروز نمی آئید کتابی آورد اسم خود را در اینجا نوشتیم زن متنی است بعد برخاسته سوار کالسکه شدم و منزل زن پرنس یک شارل هم رفتیم خانه بود دم خیابان فردریک شارل دو مجسمه مرا زخواب دیده بالای منبر بود بسیار خوب ساخته بودند را ندیم از جاهای خوب گذشته رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضع که مال امپراطور است باغهای قشنگ و چشم انداز خوبی برود خانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه سبک نشسته را ندیم برای شهر در بین راه مردم بازی عربی درآورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و اسب مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکها شده بودند و چادر متصل بسرعت چرخ میخورد کالسکها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت منزل با امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزاده های ماشاه زاده های پرنس صدر اعظم پرنس بیزمارک مارشال ملکت مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با او قدری صحبت کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد از آتازر نکست در جنگهای ناپلیون اول همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه بچه خوبیست بقدر تماشاخانه بشیل پطراست جمعیت زیادی بود بازی امشب بالله بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند من و امپراطور پرنس بر فقه قدری گشته بعد آمدیم باز بازی درآوردند رقصیدند پرده های خوب نشان دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل مخبر الدوله روزیکه از پطر آمدیم همانجا مانده است برای روز ششم ربیع الثانی آمدن بپسر ش پطر خواهد آمد

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود چون میسیو طیر استعفا کرده اختیار نامه نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا را یکیک احوالپرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملکت آمده قدری صحبت شد برخاسته تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم باغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در

در حرکت بودند جمعیت زیاد و کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در رباع میزدند
دریاچهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچها بود بعد تکتک قصرهای بزرگ خوب دیده شد
که هر نوع حیوانی را در قصر علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور مرغ
شکاری معروف بزرگیست و از نیکی دنیا میآورند یکجفت ازان بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
تیره دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش خوار است دیگر اقسام
درناهای افریق و هند و نیکی دینی و غیره بود خیلی درشت تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در انجا موجود بود بنوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده
بودم در بیجا زنده دیدم بعد داخل دالان قصرهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور
نمی آید بود شیر بابل و افریق که خود در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم
ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیر بابل کوشت بلند
کرد بلند میشد کوشت بکیر دسته چهار ذرع قدش بود کوشتهارا روی عراده گذاشته میکشیدند و میبردند
این محلی که بدالان منظور اردخانه خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که باز بسخیر بلند میکنند
آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فورا این در را انداخته
اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات
برود کوشت را هم از سوراخ پنجره ها میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیرها بکنم ولی از
هجوم مردم تماشا چی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ
سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بود از یک شیر بابل
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیر
همانجا زاییده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه
افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قصرهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
میمونهای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل افریق

(المان) افریق بسیار تفاوت با فیل هند داشت کوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود و سه زرافه بود در
هم بود که کوراست است بدنش خط خط و بسیار معقول است بیرون بود که گاومیش وحشی افریق و نیکی دنیاست
متعدد بود ند بزرگ و کوچک گاومیش عربت بود از اطراف آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید
بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست باین مشتر و گاو و ارقالی وغیره و بسیار سند میدید توی باغهای
وسیع بود دمدش مجز انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیده شد بقدر
اسب باشاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی بارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز
حیوانات عجیب دیگر هم انقدر در انجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده
در انجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاووسها
و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ و رقصی بسیار بزرگ
مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بود بنوس است
Doctor Bodines بعد برگشتیم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی
کوچهای شهر گردش کردیم بیجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است آبا با
صفا بود درختهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی
مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغهای خوب داشت پیاده شده قدری هم
آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جزایریست مهمان دار ناپلیون هم بوده است
در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم باکواریوم یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهة تماشا نگاه
میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا Augusta که تازه آمده است
امپراطور چون ناخوشند ملاقات نمیشوند رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است
زن مسنه ایست هفتاد سال دارد نشسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانند اسبابها

خوب داشتند بعد رفتیم خانه ولیعهد و دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس است
و اولاد اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده
ساله و دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه
شده راندیم دم درپیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب
رسیدیم دالانها و مغاره های تاریک دره پته آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند
که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
از جاهای دیدنی دنیاست رئیس اینجا که اسمش هرمس Hermess است همه را نشان
میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحر را توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های
بزرگ است انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند از اینجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم تو حوض
پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده
و بعضی در حرکت هستند یکنوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پر پر با نواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است
بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابدا معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ
اینجا کرمی را با آب فرو برده و ول میکند کرم می افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکنند و کرم را
جذب نموده میخورند خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگارنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار
خرچنگهای مختلف رنگ برنگ و زغ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله ها پائین آمده بجائی رسیدیم
میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای
آبی طوطیهای رنگارنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک محوطه بود
قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت
مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سرد سیری و گرم سیری در اینجا موجود است
و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ آنجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و دانه
میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخواندند کاه بازی میکردند کاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشه دیگر خانه کوچکی برای آنها ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و یال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دارا فریق اما دست و پا مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک انگشتی مثل خروس داشت که سران یک چنگالی بود مثل چنگ قرقوی بسیار قصیر بودند صدای عجیبی داشتند کرم میخورند دو حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان نیل میگویند این هم با انسان مهموم معنوم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان امپراطور بودیم میز چیده بودند همه زنها و شاه زاده خانمها و شاه زادهای ما و شاه زادگان پروس و ولیعهد و پرنس پنز مارک و مارشال رون و مارشال ملک وغیره همه بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبیست پردهای اشکال بسیار خوب و اطاقها و تالار عالی دارد بعد از شام پائین آمده شب را رفتیم بتماشاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدر اعظم وغیره بودند ما در لژ نزدیک بسن بودیم بازی خوب درآوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ و رسایل و تاج گذاری همین امپراطور بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس پنز مارک را با همان لباسها درآورده بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر بود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما وغیره همه بودند رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه درآمده سوار اسب حسام السلطنه شدیم امپراطر پرنس و زوجه ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش اند افواج و سواره قریب پنجاه هزار نفر بودند باهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحبمنصبان و پرنس ورتمبرغ که سردار قشون و مرد بلند قامت پیریست قرار یک شارل و پرنس شارل وغیره همه بودند بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه با لباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از اتمام

سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند
شام خورده رفتیم منزل و از منزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای
خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزادهای پروس و شاه
زادهای مادر لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردهای خوب درآوردند رقصهای خوب کردند
بعد از دو ساعت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ بزرگ یک سن پرده
اخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد
بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق بارسنال یعنی جبه خانه
رفتیم در طبقه پائین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند
در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه
ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین
شلزویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوهیست خلاصه رفتیم
طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره
آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مردی بلند بالا و اسمش تره Treh است
زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ کراولت Gravelotte
که همین جنگ اخری بود کلوله فرانسها برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب الی صبح
و از صبح الی شب قطع نمی شود یکشب هم طولو مبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز بیستم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخارشده رفتیم به پتسدام همه تلزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم
تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزند نشان اکل نوار Aigle Noire مکلل
الماس را با حمایل زرد و غیره امپراطور بتوسط جنرال بوین General Boyen سهاندار
برای او فرستادند خلاصه رفتیم به پوتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجه ولیعهد

وغیره بودند قشون سا خلوی ایجارا امروز سان میدهند همه قشون در میدان پای قصر
حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند با لانهار حاضر کرده بودند چون من نرفتم از ولیعهد
عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهة گردش رفتم بنا رنجستان تالار بسیار خوب باروحی داشت
خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده های اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای
با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش زنگ
فواره بزرگ پیاده شده قدری در پله های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم به قصر شارلوت که محل نشستن حکیم همبلت
Humboldt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است مهتابی سبز فواره وحوض آب
واطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند رئیسی داشت فرانسه نمی
دانست در سر پله عمارت شبیه آهوی بسیار مقبولی از چوب ریخته بودند خلاصه سوار شده با
بنا رنجستان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر
بابل بر یک Babelbrig خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پوتسدام را
ازین عمارت سوا کرده واز جاهای باصفا وجنا بانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپرا
طریس ولیعهد پرنس بزمارک مارشال رون شاه زادهای پروس شاه زادهای ما وغیره شاه
زاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای
خوب چشم انداز چمن وگلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم
در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس
با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه
نشسته رفتیم به قصر ولیعهد وسایرین هم پیاده آمدند انجا پیاده شده من وولیعهد سوار کالسکه
شده رفتیم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوتسدام شده
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود پر قهائیکه از فرانسه وغیره گرفته بودند انجا بود دو

دو صندوق در دهنه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفتیم بهمان بارنجستان مدتی هم انجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفتیم انجا عمارت خوبیست همه سفر اورنها و شاه زاده ها وغیره بودند باغ مقابل را برنگهای مختلف چراغان کرده بودند فواره آب بر نمک سرخ میجست خیلی خوب بود ولی آتشبازی نبود نشانیکه بزوجه ولیعهد داده بودم با جمایل زده بود بعد امپراطریس دست ما را گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میز ها نشستند صرف ماکولات شد بعد با ولیعهد وغیره وداع کرده رفتیم براه آهن یک تالار خوبی انجا دیده شد که از عهد فردریک ساخته شده و تمام آنرا صدف و کوشک ها نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد کالسکه را اندند رسیدیم بکار عجب کار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور ساخته اند سوار کالسکه **روز دهم ربیع الثانی** اسبی شده رفتیم منزل صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دار الشورای المان که در آخر شهر بود در حجره نشستم وکلای المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست زیر دست کرسی رئیس دار الشورای نشسته بود اسم رئیس دار الشورای سمسون Simpson است نایب وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت ایراد وکلا را در نگاهداری اکول دکاده رد میکرد نطق مفصلی میکرد راین الول دکاده مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحبمنصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب پرورش از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند یکروز هم ولیعهد این شاگردان را در جلو عمارت ما آورده مشق کردند هفتصد نفر شاگرد هستند چون جمعیت زیاد اند ملت راضی نمیشد اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته رفتیم خانه پرنس بیزمارک بازدید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه

زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم بموزه که
مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخص مسن و اسمش لپسی نویس Lepsinius است
آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالس بسیار خوب از قدیم روی کج کشیده اند از پله‌ها بالا
رفته گشتیم از دواجی بود مجسمه‌های کچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کارانستاوان روم وغیره
تقلید کرده اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب وغیره بود
قدری گشته رفتیم منزل قدری نشسته بعد بجهة وداع رفتم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا
بود امروز در کنار رودرن پرنس الدبرخ پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده
فوت شده و جنازه مشار امپراطور هم مرده است بنابراین امشب مهمانی نساز و آواز موقوف
شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد یک کلدان چینی زوجه امپراطور برسم هدیه بما
دادند بعد باکوار یوم رفته قدری گشتیم آن حیوان تنبل را امروز بدقت دیدم ورد دستها دو ناخن
بلند مثل عقاب دارد و در پاها شش ناخن بهر جا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و دیشب صبح زود برخاستم باد شدیدی می آمد هوا ابر و سرد بود درخت
پوشیده منتظر آمدن دلیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بکار رسیدیم
سوار کالسکه بخار شده خداحافظی کرده راندیم هر قدر خواستم بخوابم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد
بیک استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده متعد میشدم تا حاکم فلان
شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد الملک بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن بود که قرارنامه خرید
تفنگ را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و کلبها ورود خانه
و آبادی دهات و شهرها همه جا همان طور یست که در رود برلن دیده بودیم از شهر هانوور
Hanovre که بسیار قشنگ است و بعد از شهر وِلم روو ست فالی گذشتیم بسیار جاهای
قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه‌های بلند دیده شد از رودخانه‌های متعدد هم عبور نمودیم که یکی از

از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه کروپ میسو کروپ خودش
سر راه آهن آمده بود شخص پر بلند قد لاغر بیست تمام این کارخانه ها باخود ش بر ورساخته است
توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قلعه توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه
اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای بخار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که
بجهة همه خانه و نشیمن ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نفعش داخل
خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای عجیبی است مثل کوه و بار و زنجار بانکاره
توپ میخورد بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند و قتیکه چکش توپ میخورد زمین کارخانه
خانه صدا میکند و میلرزد چیز عجیبی است همه کارخانه را گشتیم بعضی توپهای بزرگ و کوچک را
انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند و رختی در بانکاه
خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار با وجود فاصله
زیاد و باین اطاق زمین انجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می آورد یک توپ تازه پرشش پوشند
بسیار اعلی میسو کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدم
خوابم برد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جسته صدای موزیکان و قال و مقال
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادیم
حکام آمدند بالا بعد رفتیم پائین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم
جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوشوضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای
اروپ است رفتیم همان خانه عمارت باروحی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر و بسیار صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ
نباتات وحش که نزدیک شهر هستند متصل این شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خود شان
و مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ که نشستیم بسیار کلیسای عظیمی است چهارصد سال

بهتر است اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم تمام و مجتمعها برپاست
مدیکضلع آن بنای بسیار عالی است میانش رفتم آنرا دیدم گنبدهای محروطی زیاد
دارد و انقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا
گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه زن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر
میگذرد و بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم باغ نباتات عمارتی
داشت جلو آن باغچهای خوب و حوض فواره دار و چمن بود دولوله کم الاستیك را گذاشته بودند
تو می آب متصل میچرخید و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دولوله بود مثل آبشار
چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی کلها و درختهای
خرما و غیره دیدم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هندرا داده و نباتات افریق و نیکی دنیا و هندرا
در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بن داشت که برگهای بزرگ دارد یکدرختی دیده
شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بهای خانه کوچك بود مثل برلن
ماهیهارا پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم کاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه
رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر ببال دار و پلنگ سیاه و غیره
در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچك خوش کل الوان کم داشت اما
مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر
بزرگ تاج دار جزایر ملوك که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاجدار و خوشرنگ
و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت خیلی عجیب
داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچك شتر سفید
نری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک کاو کوهان دار
هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بکاوهای درشت چاق میماند اما بقدر گوسفند بود یکنوع

قوح ارغالی دیده شد که از مارو کت آورده بودند سرورنگ بدن وشاخش بقوچهای
بدایران میماند اما یال سینه اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانوها پائین دستهایش هم همه یال و
موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای
ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمه های آب جاری که چمن و کلهاروی تخته سنگها روئیده
بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دوراه داشت یکی بجهت
کالسکه اسبی و دیگری کالسکه بخار که میان این دوراه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل باید هزار
قدم باشد همه از آهن است رودرن بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفاست کشتی بخار
بزرگ در آن کار میکند محض تماشا بانظرف شهر رفته دوباره از روی جسری معاودت بگلون
نموده بازار پای گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی
مردمان متمول خلاصه رفتیم بکار بکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک و میوطمسون هردو امروز بلند
رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون
Bonn کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند
سرکرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی المان که در پطرسبورغ بحضور آمد ما شال پیر معتبری
هم بود که از خدمت معاف شده و درین شهر توقف دارد شش هزار و سیصد خانه بشهر گویند
رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قلعه آنجا توپ انداختند
شهر بزرگیست از پل رودخانه رن گذشتیم ایجا رودرن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت کیلاس وغیره بود کیلاسها هم رسیده و
پر بار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستانست شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میاید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکتست راه کالسکه
عراده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و صحراها
انگور و درخت میوه و باغهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم حیرت

میکند و از تماشا سیر نمیشود و تکتک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی
سلیقه باکمال قشنگی در کنار رود خانه و بالای کوههاکه مشرف برود خانه است ساخته اند مثل
بهشت بعضی آثار قلعه قدیمها در کوههاو کنار رود خانه دیده شد تردد کالسکهای
سنگ و عمارات و سبزه و کلهای طبیعی و مصنوعی آدم را وا له میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود
باتل و رود خاک کیلان و رود خانه سفید رود بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت
بام خانها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه تعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره
و کوهها تمام شد و رود خانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رود خانه دور شده رو
بطرف ویسبادن رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شهر آب کرم معدنی
دارد و از غربا هم زیاد از اطراف میآیند با صدر اعظم و جنرال قونسول کالسکه نشسته اندیم تا رسیدیم
بمنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره
اطاق ما رو بکوچه و میدان کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد
بسیار تیز و بلند است چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را مردمان
زیاد جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بنگال روشن کردند ما نظر
فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند مهیب و از رنگ و شیشه ها رنگ خوش
آیند در فواره بهم رسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از
پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبه شیرستن که نزدیک رود
رنشت اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان
بسیار خوبی یکساعت راه بود راه را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از تو
ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رود خانه راندیم
از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود از آنجا از کالسکه

پائین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحبمنصب پروسی همراه ما بودند
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب وجاهای پاکیزه چمن کل سرخ وغیره
رو در خانه رون و اطراف آن در مد نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ کرمخانه کوچک بسیار
خوب چفتهای انگور همه مشبک در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای
زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فوارهای خوب بلغ فواره ها را یک برج بلندی
از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لولهها وغیره داخل فواره میشود کیلاسهای
بسیار خوب ماکول داشت در اطاقها بسته بود اما از پشت شیشهها مربته زیر پیدا بود همه جا صندلی
میز آینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یکنفر مرد معتبر بیست که اسمش بلوندبرغ است
Blundberg اما خودش در پطرزبرغ میباشد بود حضور نداشت بسیار بسیار لایق
خوبیست سی و پنجهزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش ابی رنگ بود
توی باغ در قفس بود چند نفر کنیز پیر هم بودند چای نان شیرینی وغیره آوردند خیلی اینجا گشته
بعد من سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه بیرش که
خیلی معتبر است در کنار رودرن عمارت و باغ معتبری که از دوک دناسو که چند سال پیش
والی بالاستقلال ایتولایت بوده دیده شد حالا آن والی درین است برادرش در باغ او
سواره بازن و برادر زنش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نیکلا Prince Nicolas
است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده
سوار اسب بود. قدری صحبت کردیم من قدری اسپ دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر والی
بازن و برادر زنش تا نیمساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبه مزبوره
شدیم بسیار آباد و دکاکین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد دارد از انجا گذشته بخیابان بسیار خوبی
رسیده راندیم بطرف شهر و نیز باد خیابان سته معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اول بیرش میخواستیم برویم بین راه از دو پل

وشهر بهرش پیدا بود که جای معتبریست وقلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم
امشب توی شهر در باغی حقه بازی وچراغان بوده است ولی چون جای مناسب نبوده
بتماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم وشاه زاده ها
ماوغیره همه انجا بوده اند خلاصه شب را بکردش نرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم وغیره در انجا ماندند ما رفتیم سر
راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رود خانه
من *Main* است شاهزاده ها وغیره بجز اعتضاد السلطنه ونصرة الدوله وایلخانی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهران است الی کرج در یکساعت گذشتیم همه جا
آبادی بود از کنار شهر مایانس *Mayence* گذشتیم بشهر آبادی شهر آنطرف رود خانه
رن بود خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد
از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده
شد وضع وحالت ومیزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاها تکتک عمارات بهتر وقشنگ تر از بناهای توی شهر
دیده شد اطراف شهر هم همه باغ وخیابان وگلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما
که پالیه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش وتفرج عامه ایجاد
کرده اند جمعیت زیادی از مرد وزن آنجا بودند سه بار نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده
شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن
پنج ذرع میجست رئیس باغ آمده تلفنی کرد از میان زن ومرد کشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده
وگلکاری سیده از انجا بباغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده واز شیشه پوشانده
اند که در زمستان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت آما هر کز خرما نمیدهد

بعضی نباتات نیکی دنیای کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میریخت
بر روی سنگهاکه مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحبمنصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالائی
تالار نباتات این عمارت محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم
میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرم داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پائین سوار کالسکه شده
بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بدنیست حیوانات زیاد داشت خرس
سفید و سیاه و بعضی از غالیها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن ایطالیا بود شلیه میش و قوچ
مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع
طوطی خوشگل کوچک بود شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
جعبه ساز بزرگی آورده پیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود
فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال و عیزه بادبان میزنند فیلبان نزد یک فیل
او رد و فورا با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار عجیب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
شده برگشتیم بویزبادن بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم گردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تکتک عمارت خوب و باغچهای بسیار
گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالائی که
درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه است مقبره برادر
زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوک دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی
مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته
گنبدهای مطلا دارد بشکل همان زنرا هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق
اینجا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزبادن است
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا از او بوده بعد از جنگ

با اطریش پروس تغلبه کرفته وجریمه زیادی هم ازینشهر اخذ کرده است خلاصه از انجا بر
کشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان
وباغچه ودرخت دار وفواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است انجا آتشبازی چیده و
در ایوان عمارت صندلی کذاشته بودند نشستیم صدر اعظم وشاهزاده ها وغیره بودند جمعیت زیادی
هم از زن ومرد توی ایوان ومیدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقهای تالارهای
عمارت رکشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد وسایر اسباب بالحال مال دولت است در
بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرک کذاشته بودند روزنامه کل
دنیا را انجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ پیرون قدری لب حوض
نشستیم دختر ملکم ایلچی انکلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فرهی است دختری هم
دارد بسیار خوشکل هردو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن ودختر خیلی مهربان
مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا مالکم خان که بجهة خرید تفنک در برلن مانده بود
امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه
وسبزی وغیره باعراده میآورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند وبعد از
ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سواری بسیار معمولست بخصوص زنها کرایه کرده سوار
میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن بادیک شب را آنجا همان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه
اوست آزادی واستقلال هم دارد صاحب تکه وخطبه است اسمش فردریک است *Frederic*
اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه شخار شده راندیم صدر اعظم
وشاهزادکان وسایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که بعضی دیکر در شهر ویزیت دادند از شهر مایانس
کذشتیم قلعه سختی دارد وهمین جزال مهماندار حاکم اینجاست یعنی که حاکم قلعه وحاکم نظامی است آنها حاکم
مالیاتی وغیره از جانب دوک دارمستاد *Darmstadt* است این شهر مال این دوک است

پر و سها بزور در قلعهٔ آن سنا خلوکذاشته اند از انجا گذشته بفرانکفورت وارد انجا بشهر وارمستاد رسیدیم اتفاق عزیمی اینجا افتاد همینکه بار سیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد استاد معلوم شد امپراطور روس هستند که ازوین میآیند بروند بآب کرم اس Ems صدراعظم را فرستادم احوال پرسی بکند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد والده برق وغیره آمدند امپراطور وسایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار باکرمی صحبت شد بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و خلی بپروس ندارد دیدم اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر بانیره همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ Heidelberg که اول خاک گراندوک بادا است رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس باد آمدند یکنفر از معلمین بلطفی بزبان فارسی گرد بعد راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گراندوک بادا است رسیدیم خود گراندوک با جمیع بزرگان مملکت از وزرا و سرداران وغیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکچی یکدسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز قشون بادشنیه است بپروس اما کلاهشان نشان دولت بادا دارد در جنگ فرانسه قشون بادنی رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون بادر جنگ بوده اما الحال قشون متعدشان ده پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت بادشهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد کوچهای راست طولانی دارد کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده راندیم سایرین هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار متودب و آرام خود دوک هم بسیار آدم بجنب متودب خوبیست ریش زرد بلند ابهتی دارد رویی سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیهٔ قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت میدان خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سوارهٔ نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم

قدیم اجدادی دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر
دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و اسمش ماری Marie و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور
روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبیست پر
زینت و اسباب دوک ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس
داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست با دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خوبی
خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچه پائین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده آمدیم
برای شهر بادن بادن دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دار مستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه
و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است
رفته رفته که نزدیک بادن میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار خوب
و ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن بادن رسیدیم شهریست در میان دره اطرافش همه کوه
با سبزه و جنگل و چمن بعضیها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم
باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان در
اینجا کمک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان آنجا جمع میشوند هوایش مثل
بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میآید از وسط شهر میگذرد الحق شهری است که
آدم از تماشای آن سیر نشود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای
خوب خانهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در
حقیقه شهر پر است کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد از پرتستانی هم هستند تمام شهر
با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا
پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود و پرنس مخلکوف که در روسیه مهماندار
ما بود اینجا خانه خوب و زن و اولاد زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرنس هم بخصوص

آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی
بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی
دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود در رفتیم توی دکانها بعضی
اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خریدها خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت
آتشبازی کردند رفتیم بالا

روز شانزدهم ربیع الثانی

قدری نشسته خوابیدم
صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس کرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش دیروز بانجا آمده
است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت منهم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری
وغیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتم منزل
قدریکه گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه روباز شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار
سرد بود کاهی هم باران میآمد من عرق وار از حمام درآمده و بالاپوشی نپوشیده بودم در بین راه خیلی سردم
شد گردش میکردیم سر بالا سراز یر از جاهای با صفاهی گذشتیم تا رسیدیم بالای بلندی کلیسائی بود پیاده
شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق اخلاق بعد ان که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است
بیاد کار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن درین شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یکضلع کلیسا است روی مقبره مجسمه های مرمر ساخته اند متقابل
آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در انجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی مقبره است
که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدش
هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که در ویزبادن دیده شد
از انجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب
گذشتیم باران شدیدی می آمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
لب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یکوصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آب
شمار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس وغیره در

در ایام آنجا منزل میکرده اند بما نشاندند و در این راه که باران گرفت من و دوک بتنهائی در کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی دارد باطراف و شهر و جنگل و کوه و دار ذر سیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت مهمانخانه حاضر کرده بودند اطاقهای عالی بازینت از چهل چراغ و سایر اسباب و پرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند قدری گشته بعد رفتیم سرمیز صدر اعظم و شاهزاده های ما و غیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در جزو دولت فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس و لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را برد بمرتبه بالای عمارت اشکال شکارها و انواع مرغهائیکه در این مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند نشان داد از جمله مرغیست که کوک دبوا Coq de bois یعنی خروس جنگلی میگویند در همین جنگلها پیدا میشود سر و ترکیبش بقدر قاو ل شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست مثل دم مرغ خرست بسیار حیوان خوبیست هیچ از این جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مملو از وشو کا و خوک و از این مرغها و غیره زیاد دارد و بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بکار قدری معطل شدیم پرنس کرچکوف و زیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم ما بین باغ و کارلس روه شهر و قلعه ایست مشهور بر استاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد در قصر دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض میکفت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت باد که شهر ما نهم است ساخته اند خلاصه رانده تا رسیدیم

بشهر کارلسروه که پای تخت دوکست باهم وداع کرده اورفت وما ازهمان راهی که آمده بودیم رانده عزوبی بویزباد رسیدیم ازبادن باد ما ویزباد قریب سی وپنجفرسنگ مسافتست که بار آهن درپنجساعت طی میشود دوک ازدختر امپراطور المان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده باصدر اعظم وجزال حمامدار سوار کالسکه شده ازخیابانی که به بربیش Bibrich میرفت رفتیم تا باسکله رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنهارا دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی کوزهای کل وغیره درعرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما بابارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرتبه وبسیار طولانی وخوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه وجای نهار شاهزادها وسنا یرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم کاه کاه بپائین میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان وغلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند ما کشتی را راه انداختیم آنها باسکله رسیده هرقدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه یکی مامور شد که ازراه آهن آنهارا بشهر کولون بیاورد وما رندیم رودخانه رن مثل بهشت وطرفین آن همه جا قصر وکوشک وآبادی وزراعت وراه آهن متصل کالسکه در تردد است کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد ورفت که حامل سیاح ومسافر و بار ومال التجاره بود عمق رودخانه تا ده زرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست وتپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل وزراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر وعمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن وعیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها وتوی جنگلها وروی سنگها ساخته ودر جلو باغچها وباغات کلکاری خوب احداث نموده اند که

که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز Coblentz کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه بسیار سختی ساخته اند تا آبادی عمده شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ و کوه و تمام آن از سنگ است تو انداخته اند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده بودند در شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه از انجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی ایخادوم اسکله ایستاد همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن و اکون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم بشهر کولن از انجا رو بسر حد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز و چمن و آبادیست از یک سوراخ کوه گذشتیم که تقریبا پانصد زرع راه بود اینجاها اغلب طرفین راه پته و راه کالسکه از درّه تنگیست اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم شش سوراخ طولانی از دو بیست الی سیصد و چهارصد زرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد زرع بیشتر بنود رسیدیم بشهر دورن Dorem که از شهرهای پروس است از انجا گذشته بشهر اکسلا شاپل که بازار شهرهای المان است رسیدیم انجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سر حد بلجیک است کالسکه ایستاد جنرال بون همه ما را بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کرپل تر جم با یکنفر روسی دیگر که تا بحال همراه ما بودند از انجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برود خانه کوچکی رسیدیم پل کوچکی هم داشت سر حد بلجیک و المان کویا همین رود خانه است اما خداوند عالم قادر طوایف و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع خاک آب کوه رنگین تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت کوههای قدری بلند تر و پر جنگل هوا سرد تر زبان همه فرانسه مردمانش فقیر تر وضع و لباس قشون و مخلوق با المره تغییر کرد جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیکست اهل این مملکت از آلمان هستند اسم پادشاهشان له اوپلد Leopold دوم های تخت بروکسل است از ونیز
باد تا اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بشیرک آمدیم خلاصه از دره پته جنگل وغیره رانده تا
رسیدیم باسپا اگرچه رسما وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان انجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از
تماشاچی وغیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جوابداد م مردمان خوبی هستند
اسم حاکم هانری بلژ است سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه اورانژ منزل کردیم ما در طبقه زیر
منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدر اعظم و سایرین
رفتیم کوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان
کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه
و شکل وغیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها
از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند و
با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالا خانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند انجا موزیکان
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آمد بعد کم کم برگشتیم منزل امین السلطنه و علاءالدین
خان آمدند بعد از ناهار با کشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از انجا با کالسکه بخانه آمده بودند به بهرش
در انجا یک شخص نمسه از اهل هانوور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خطاط
در المان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها
کار میکنند کوشش اسبهای کالسکه وغیره را در المان با ماهوت قرمز وغیره میپوشانند که از سکس محفوظ
باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی بدوش بسته توی کوچه میدوند و
شیپور میزنند چه قدر خوبست که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچه ها
بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میکنند خیلی خوب بهم وصل میکنند اجرهای فرنگستان

بلجیک مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طرافت اسپاشهر کوچکی است
یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هیجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته
از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سربالا تماشا می رسیدیم کفشدوحمام پطر کبیر است وقتی پطر
ناخوش بوده آنجا آب معدنی رفته است بعد راندیم سربالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیابان
وراه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلو دار دیگر اسبهای ما را همراه می آوردند رسیدیم بجائیکه مهمان
خانه بود دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده
استیکانها داشت که بمردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها
انجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپزخانه غذا کرفته میخورند از
غربا بخصوص از انکلیس جنسی سیاح انجا می آیند مقدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود در پهلوی چشمه
اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرک است که یکی از مقدسین فرنگیهاست
هر زنیکه حامله نمیشود انجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران
هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی
دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صباح شده مقدری
توی جنگل و خیابان اسب دوانیده باز رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بدمزه تر بود
از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آمدند رفته مقدری بزبان فرانسه صحبت کردم
مردی بود نجیب از اهل انکلیس که اغلب در اله آباد هندوستان سکنی داشته و تازه با نفر فرنگستان
آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را کرفته مقدری نگاه کردم بعد سواره از راه باز یکی
رفتم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند
باران هم می آمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورد از همان

۷۵

همان حمام بادن باد که عرق دار باد وکت کشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت
لرزیدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان هم که پیش میو کروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را
خوابیده الحمدلله ۱۲۵ روز نوزدهم ربیع الثانی احوالم خوب شد
صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابراست و باران میاید آفتاب اینجا ها هیچ دیده نمیشود امروز روز
عیدی از فرنگیانست جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچها همه
چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش
کرده کشیش بزرگ اباتشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر همه با لباسهای
سفید خوب طور سفیدی سر کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر
سر چوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچهای کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل با لباسهای خوب
دستشان چوب سر چوبها شمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم را میبردند و با آهنگ خوشی
میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبیر از نیت کرده صورت عیسی و مریم بالای آن بود
چهار چوب خالی بود کشیش آمنیانه پیاده راه میرفت و این چهار چوبر امثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر
کشیش میبردند خلاصه شب را رفتم بتماشا خانه بسیار بعمارت مانزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد
زیادی بودند تماشا خانه بسیار کوچکی است از تماشا خانه حاجی طرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ
و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کار روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن
بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی وغیره در آوردند بعد حقه باز غریبی آمد مردی بود جوان
کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کازنوو Kazmow حقه بازیرا در فرانسه پرستیدیژیتاسیون Prestidigitation میگویند بازیهای عجیب در آورد که آدم حیرت میکرد از جمله
ساعتهای مردم را از بغلشان درمیاورد بدون اینکه ابدا دستی بکوکش بزند یا بخواباند مثلا
در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و میبرد و در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری شش
دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمد الملک که در حجره نزد یک باو نشسته

بلجیک بود معتمد الملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را توی چوبی کرده دو سر آزاد دست مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه بازی یکی شمرد سه دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد کنجکه بازیهای غریب میکرد معتمد الملک یک چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی محکم آورد داد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد هم چنین الی بیست پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میزی گذاشته روی میز کلدان جلبی بود اشاره میکرد از اینجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا کرده میرفت توی آن کلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت کلدان را از اینجا آورد پولها همه توی کلدان بود اول هم که کلدان را آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کار باکرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل خوش لباسی بود دو پاره دست مالید نهایت میخواباند پس از خوابیدن زنش غیب میکند از جمله معتمد الملک نوشت که امشب شب خوبیست حقه باز از زنش پرسید که تو نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاء الله بسلامتی امروز به وکسل های تخت بلجیک باید رفت حاینکوف روس را در اسپادیدم به حضور آمد دوازده سال پیش از این در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله احوالم خوب بود سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتم بکار کالسکهای پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب کالسکهائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود وزن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم حکیم طولوزان هم در کالسکه ما نشسته بود ندر اندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ Liege رسیدیم که کارخانهای

تفنگ سازی و کالسکه نجار سازی معتبر و از اسپاما لیژ همه راه دره و تپه و جنگل است
از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیژ با نظرف جلگه است در لیژ بیست و یکم
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای مجلا
ما بودند ایستاده موزیکان هم میزدند از دحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزودی مرخص
پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و
بلندی دره و تپه واقع است باغات و کلکاریهای بسیار خوب دارد راههای کالسکه رو سنگ
بلژیک را تماما با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است در بین راهها
الی لیژ کل زرد بسیار قشنگی که بکل با قلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در کار اعلیحضرت پادشاه لیوپولد
دوم با برادرشان که کونت دفلاندر است و همه صاحبمنصبان نظامی و دولایتی وغیره حاضر بودند
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خودرا معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوا
کالسکه شده من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت
دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستادم
بعد رفتم بازدید ایشان زوجه پادشاه استقبال کردند نشستیم بعد از دقیقه برخاسته آمدم منزل پادشاه
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارد در زمان ولیعهدی
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده فوه دختری لوی فلیپ پادشاه سابق
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد و پسر ندارد برادرش کونت دفلاندر
عجالة ولیعهد است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای
پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجار است مملکت بلجیک بسیار آزاد

بلجیک ورتق وفتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت عمارتی عالی و در شهر است حال هم بازبود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند هرچه بنویسند از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یکصد و هفتاد و دو هزار نفر است جمعیت کل بلژیک ده کرور کسر پست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون در وقت جنگ صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس و فرانسه وغیره جمع شده ازان دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داده اورا پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب وچند نفر انگلیس دیگر که برای مهمانداری آمده بودند اینجا به حضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از گوزهای گل قوی عمارت ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای کاز دو فواره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت آب مثل حباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت آنجا گشتیم جلو عمارت میدانگاه و اطراف میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یکباغ هم مخصوص همین عمارتست شهر بروکسل بسیار قشنگست کوچها راست و عریض اما شهر درپست و بلندی است کوچها و خانها اغلب پست و بلند واقع شده اند دره و پشته دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم ازدحام عزیزی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدر اعظم و زوجه برادر پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده ها و همراهان ما همه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند بقدر سه هزار نفر مرد و زن بود تماشاخانه شش مرتبه برزکیست همه با کار زر و شن بود از تماشاخانه برزک پطرکمتر نبود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند مونیک خوب هم میرقصید خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد و بالا دادند زنها رقصیدند خیلی طول دادند بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان با من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع

کرده انهارفتند مهم خوابیدم اغلب میشنیدم تنها در همانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل
داریم خیلی خوب عمارتیست بازینت پرده های اشکال خوب دارد اگرچه کوچک است اما بسیار خوب
کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی وغیره همه
خوب و مهیاست چراغ روز بیست یکم ربیع الثانی شهر باکار روشن و بسیار
درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول آنجا ایلچی هست و زرای
بلجیک هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را
گشتیم بمیدانگاهی رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند چشم
انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاهزادهای خود مانرا اینجا دیدم پیاده میکردند گفتیم با ما بیایید
راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است
ساخته اند کشیش آمده ما را با طراف کلیسا برده تماشا داد مقبره ژرژ پادشاه سابق انگلیس همچنین
قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفع
منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب بنت کاری بسیار خوب بعد از گردش از انجا بیرون آمده
برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و همان ترکیب نگاهداشته موزه کرده اند
از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر کار دایرانی هم خیلی در انجا بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست
اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب
ساخته آنجا بپا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ
وغیره میپوشیده اند آنجا بود قدری گشته آمدیم باین راندیم برای قصر لاکن Laken
که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست
چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق
بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست آبی از خارج
برحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بنجا نهاراه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

بلژیک بدر باغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و جنگلها با نهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است کسی انجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه انجا بود استقبال کردند شان آفتاب را با حمایل آن مملکه دادیم بخود نصب کرد و رتالار کنسبد داری نشستیم چشم انداز خوبی شهر و باغ داشت جنسبین تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاه زاده ها و غیره آمدند در اطاقها گشتیم فرشهای بافته کار قدیم منقش با شکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه بشهر مراجعت کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت بود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدم کوچک بزرگ رنگبرنگ ما بنجانه کوچکی هم داشت انجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از انکه به لاکن برویم بهوتل دویل Hotel de ville یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که آدم هر طرف میرود چشم آنصورت با دست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف فنی است بدیوار عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل میدانیست بزرگ جمعیت زیادی انجا بود طولو همه چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه چیان انجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار اعلی خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت موعود پادشاه هستیم همه با لباس رسمی رفتیم تشریفاتی خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستا باتکلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

روز بست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند یکفوج باموزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه
نشسته ازکوچها و خیابانها گذشته رسیدیم بکارهمان کالسکهای پریروزی حاضر بود فوج سرباز باموزیکان
وغیره بودند باپادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم ازمملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد سبز
سبزه چمن باغ وگل است اینجا هارنبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند
تجارتگاه معتبریست کشتیهای زیاد بود شهر آبادیست ازبروکسل تا اینجا شش ساعت کمتر راه بود کالسکه
سنجاب امروز خیلی تند میرفت مامورین بلژیک مرخص شده حاکم وکارگذاران اوستان حضور آمده بنطق
زیادی کردند بعد پیاده شده ازاسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلس شدیم که موسوم بویژیلان
Vigilant است لارنسون صاحب و انگلیسهائیکه همراه ما بودند معرفی وراهنمائی
میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بماک کلنتوک Mac-clintoc است
وبسیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته ومرد معروفیست بپیشباز آمده درکشتی بود صاحبمنصبان
دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندرو خوبیست صدر اعظم
باعمله خلوت وبعضی دیگر درکشتی ما وشاهزادگان وسایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند
خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته
قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میزها میوهای خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و
سیاه بسیار معطر خوب میوه مورکه چیز بسیار خوبیست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوها را کلا
درگرمخانه عمل میآورند و قیمه آنها بسیار گرانست مثلا یکخوشه انگور را بدو هزار میدهند وقس علیهذا
خلاصه راندیم نهاری خوردیم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاند الی دوور که اول
خاک انگلیس است پنجساعت راه است واین دریای مانش بطوفان و فوج زیاد معروفست الحمدلله تعالی
دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب
سر ما سه کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست چپ
برای احترام می آمدند گاهی توپ می انداختند قدریکه رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برجی دو

دو توپ داشت برجرا بهرطرف که بیخواستند میکردانند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
زور پنجهزار اسپ دارد دیواره کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این کشتی
کشتیهای دیگر را خرد میکنند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی و غیره
بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
باستقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای تجارتی بزرگ که بزرگان انجا
انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید نمک
مثل معدن کچست خلاصه کشتی رسید به بندر دور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و
طوفان محفوظ باشد خیلی قوی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانمها و بچها و افواج و سوار
بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجه لورد کرانویل و
اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوک سوسکس و پسر سیمی پرنس ارلوند در کشتی
ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه الیشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی
است آمدند قوی کشتی رحیم خان طاق نشسته صحبت کردیم تا بار بار از کشتی بردند پسر دوم
ملکه جوان بسیار خوشروی با بنیه است چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست
سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و
جثهاش کمتر است الیشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی Lord Sydney مرد پیر
قوی بنیه ایست خلاصه بیرون از اسکله بالا رفتیم اژدحام و جمعیت عربی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و
پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکههای خوبی بود هیچ چنین دراکو نها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعد ریکه غذا حاضر کرده
بودند پیاده شدیم من رفتم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم
شهر دو ورنطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتم تالاری بالای پله بلندی ایستاده همه شاهزادها و اعیان
انگلیس شاهزادها و سایر نوکرهای بادو ندحاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم

جوابدادیم لارنسون باکلیسی سپاس کرد مردم دست میزدند بعد برگشته رفتیم سرنهار همراهان همه
بودند غذای گرم پخته و میوه وغیره آوردند خوردیم بعد برخواسته باز باهمان اشخاص در کالسکه بخار
نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد
درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد معمول انگلیسها معروف دنیاست ضرور بنوشتن
نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیسلهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سیوم بوده و هم اینجا دفن
شده است قبرش هم اینجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را
به بیند از بس تند میرفت از عراده با آتش درآمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد
کالسکهارا نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول
شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف
عبور و مرور میکنند واز دود و کارخانها وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت باهها میراندیم خلاصه
رسیدیم بکار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره و زره پوش خاصه نواب ولیعهد
انگلیس معروف به پرنس دوکال Prince de Galles همه وزراء اعیان و اشراف حاضر
بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی Lord Morley مهماندار کالسکه
روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی
میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و
دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت این شهر امتحان از زشت
کرور نفس میکویند زنهای بسیار خوشگل دارد سنجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
میریزد معلوم است که ملت بزرگیست و مخصوصا خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش
و تربیت باآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و در نیکی دنیا و سایر
های عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس با لباسهای زره پوش خاصه

بسیار قوی وجوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوار های روس سپاهای قوی خوب امّا
عددش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تفصیل نصف راهرا که آمدیم باران شدیدی
آمد مردم را سراپا تر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم ولورد مولی سرشان باز
بود با تلمه تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنگام Buckingham که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهریاد شاه است عمارتیست بسیار عالی و بزرگ ولیعهد وسایر شاهزادگان همراهی
کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در
جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب درو کری دارند مثل عرّاده که آب
میکشد واز عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عرّاده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی
وقایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای جنگلی بسیار قوی
وگلهای بسیار خوب طاوس زیادی آنجا یک در نا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و
خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر ونیدزور هستند که شش فرسنگ الی شهر مسافت
دارد امّا با راه آهن در نیم ساعت میروند در روی پلها و توی عمارت سربازان پیاده انگلیس با لباس
چهار صد سال قبل از این از عهد الیزابت Elizabeth ملکه انگلیس لباسشان ساده بود لباس عجیبی است

روز بیست و سیوم ربیع الثانی

صبح برخواستم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت هشت
طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه دانمارک وخواهر زن ولیعهد روس است
ولیعهد روس وزوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده ویکهای هم خواهند
ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق وغیره اشکال شکار و پوست
ببر وغیره بود خلاصه برخاسته رفتیم دیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک دمبورغ است خانه او هم بسیار
خوب است سر مرالها و شکارها و سر فیلی که در ماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
خشک کرده پشت شیشها وغیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس ارتور نبود رفته بود مشق افواج

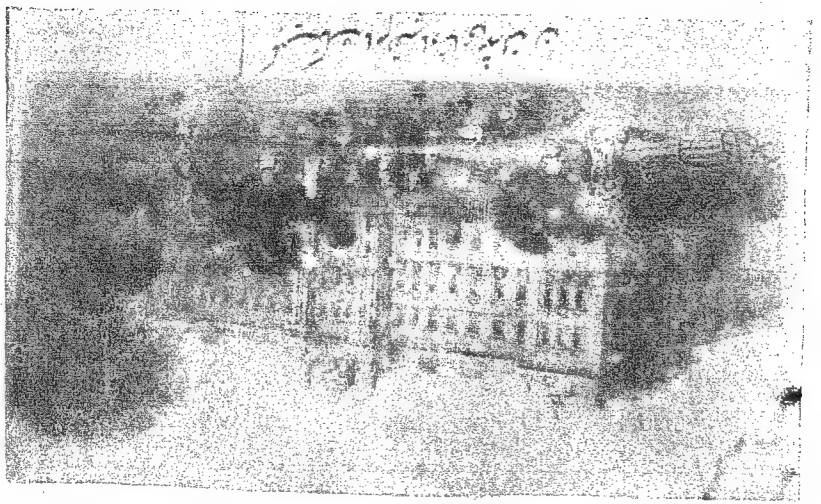

از انجا به خانه دوک دکامبریج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون انگلیس است بخصوص توی خانه وجیه خانه مرد پیریست اما با بنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است مرد معتبریست قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دتک است که یکی از شاه زادگان و بچه های المان و جوان بسیار خوبیست سپل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور نبود زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم تالار بالای عمارت همه شاه زاده های ما و صدر اعظم وغیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان احوال پرسی کردیم ایلچی کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حال سی سال است در لندن ایلچی است میورو س باشا ایلچی کبیر عثمانی از اهل یونان و مرد معمریست میو بست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقل و بزرگیست سابقا صدر اعظم نمسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دارکور از بچه های فرانسه است سایرین هم بودند سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولپ سنگ پسر بچه سنگ معروف هم بود بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش چشم و ابرو و بشیست زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیاد بخود زده بود شاه زاده هندیست بعد از رفتن انها کل وزرای انگلیس که حالا از دسته دیگ هستند لرد کرانویل وزیر خارجه لرد کلادستون صدر اعظم دوک دارکیل وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی با لرد کلادستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم کشتیم عجب عمارتیست اشکال و پرده های بسیار خوب دارد شب بجبه شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از انجا هم بخانه دوک دسوترلند که از بچه های انگلیس و سالی یکصد کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام خوردیم شاهزاده های ما صدر اعظم وغیره وزرای انگلیس و لیعهد روس زنهای هر دو لیعهد بودند بعد از شام رفتیم خانه دوک دسوترلند زن بچیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود در بالا رطولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده های انگلیس و شاهزاده هندی نواب طاهم سنگ که هم

انگلیس باپسرش بودند دوسال است برای امری بلبندن آمده همین جا مانده اند نوه تیپو صاحب معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم *

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم بقصر ونیدزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت مسافتست خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاده از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند اینقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان باید پارک و شهر گذشته رسیدیم بکارسوار کالسکه بخار شدیم کالسکهای بسیار اعلی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر ونیدزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملترنین با هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را گرفته باز داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاهزاده ها و صدر اعظم وغیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند Lord Chamberland که وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر Jarretiere مکلل بالماس را که بزانو بند معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد و پادشاه برخاسته بدست خودشان نشان را بسته بازو بند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند و اسان این نشان از قرار یست که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان سوم بزارتیر که ادوارد سیوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر ونیدزور اختراع نمود دو عقیده است یکی انکه بادکار فتح کریسی که غلیب چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس دوسالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از خجالت خیزت و علاف که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

ادا کرد مقتضی باد کسیکه خیال بد بکند *Honni soit qui mal y pense*
که همین عبارت الحال در تمغه نشان زانو بند نقش است وکفت همین بند جوراب را بقدری محترم
خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که از نشان اول دولت قرار داد و سوای
پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاه زادکان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان
داده نمیشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد
خلاصه نشان را باحترام تمام کرفته نشستیم مهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان بقصد
خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشانهم باکمال احترام قبول کرده بخودزدند بعد برخاسته سر میز رفتیم
سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و همش لیو پولد است نشسته بودند این
پسر امروز الی کار باستقبال آمده بود بسیار جوان خوشکلی است لباس اکوسی پوشیده بود وضع لباس اکوسی
این است که زانو با الی ران بکشوفست یکدختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشانست هنوز
شوهر ندارد دو دختر دیکر شان شوهر دارند شاه زادکان و صدر اعظم و لرد کرانویل وغیره بودند
نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را کرفته باطاق راحتکاه برد
خودشان رفتند قدری بیخانه نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو
قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انکلیس اکرچه کم است اما بسیار
خوش لباس و باانظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه
خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنکست و طرفین آن دو ردیف درخت جنکلی کهن قوی
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و کل و سبزه آدیم پائین سواره کالسکه شده با صدر اعظم
و لرد مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما میآمدند زن و مرد زیاد و زنها
خوشکل و بچه و بزرک از اهل خود و بیکانه زور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه کشتند
خیلی تماشا داشت تا قدر یکه رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل کله کوسفند قریب هزار آهو در
چمنها و خیابانها ول کرده اند و سته سته میچریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند بآنها

اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست بلکه ماهین غزال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان
و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای
ابنوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز وغیره داده بود از جنس خرزه انقدر با صفا بود که فوق
آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر یادی دور دریاچه بود ندانم دریاچه گذشته
بعمارتی کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال پادشاهست انجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه
زاده ها و غیره همه آمده رفتند سر راه آهن با سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد
بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست و چهار توپ
بقدر نمونه داشت توی آنرا تماشا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه
شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به ویندزور و از انجا با کالسکه
بخانه رسیده راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
بمنزل عمارت ویندزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد و شبیه بابنیه قدیمه
که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما
میان عمارت بسیار باز زینت و قشنگ و پر اسباب اطاقها تالارها و الاتهای بسیار خوب و موزه
اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله مینماید بسیار بشاش و خوش صورت هستند
امشب را در خانه لرد مر Lord Mair حاکم شهر قدیم لندن مهمان بشب نشینی و سوپه هستیم
شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت تا منزل لورد مر کیفر سنگ تمام بود همه طرفین راه و
کوچه انقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منهم متصل با همه تعارف میکردم همه
کوچه ها از چراغ کار روشن است علاوه بران از بامها و پنجره خانها روشنی الکتریسیته کوچه را مثل روز
روشن کرده بود بعضی چراغهای کاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه وغیره درست کرده بودند شهر
و کوچه را آئین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مرغوب و میدانها گذشته تا دالحل دروازه
سیتیه شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سیتیه است دیگر اختیار بسایر شهر و محلات ندارد یعنی

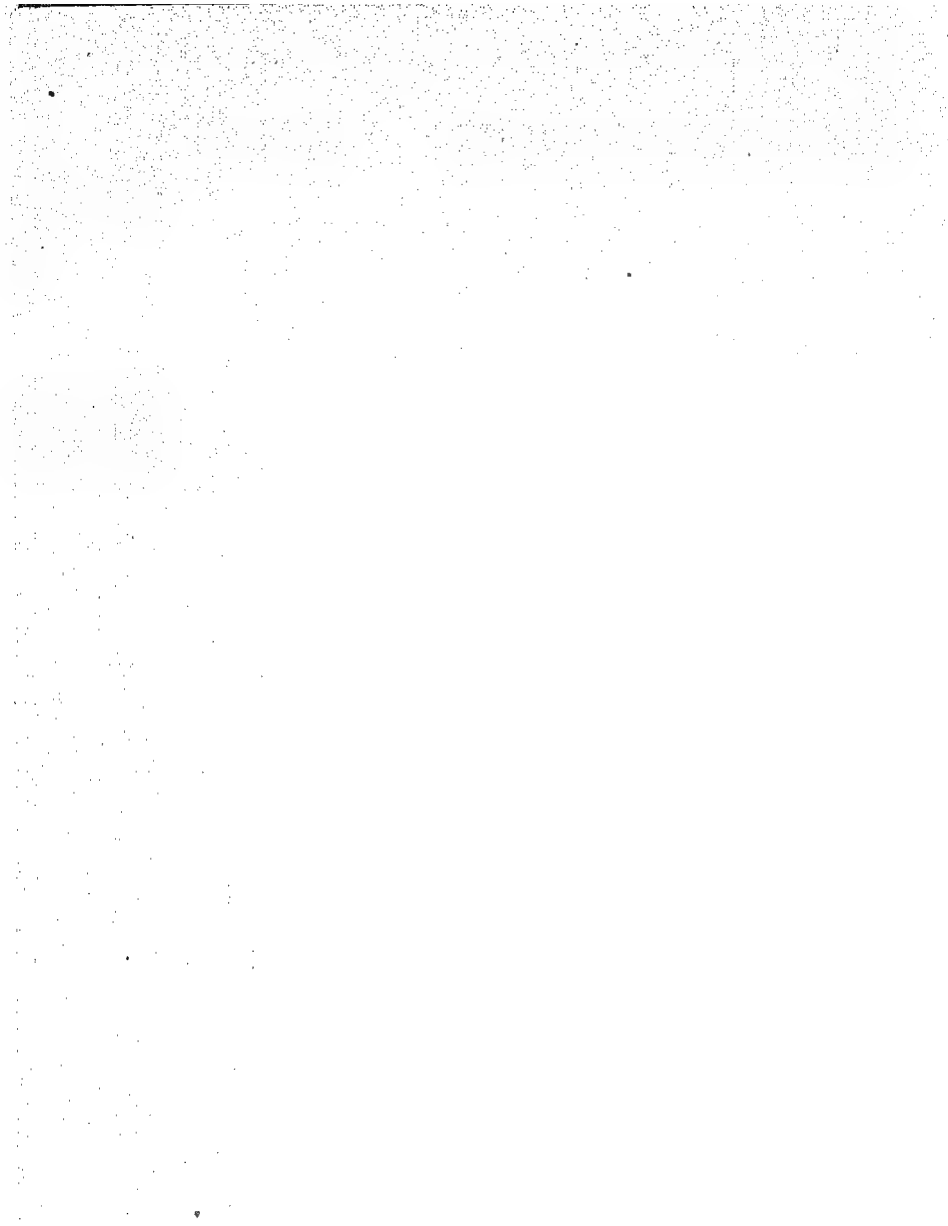

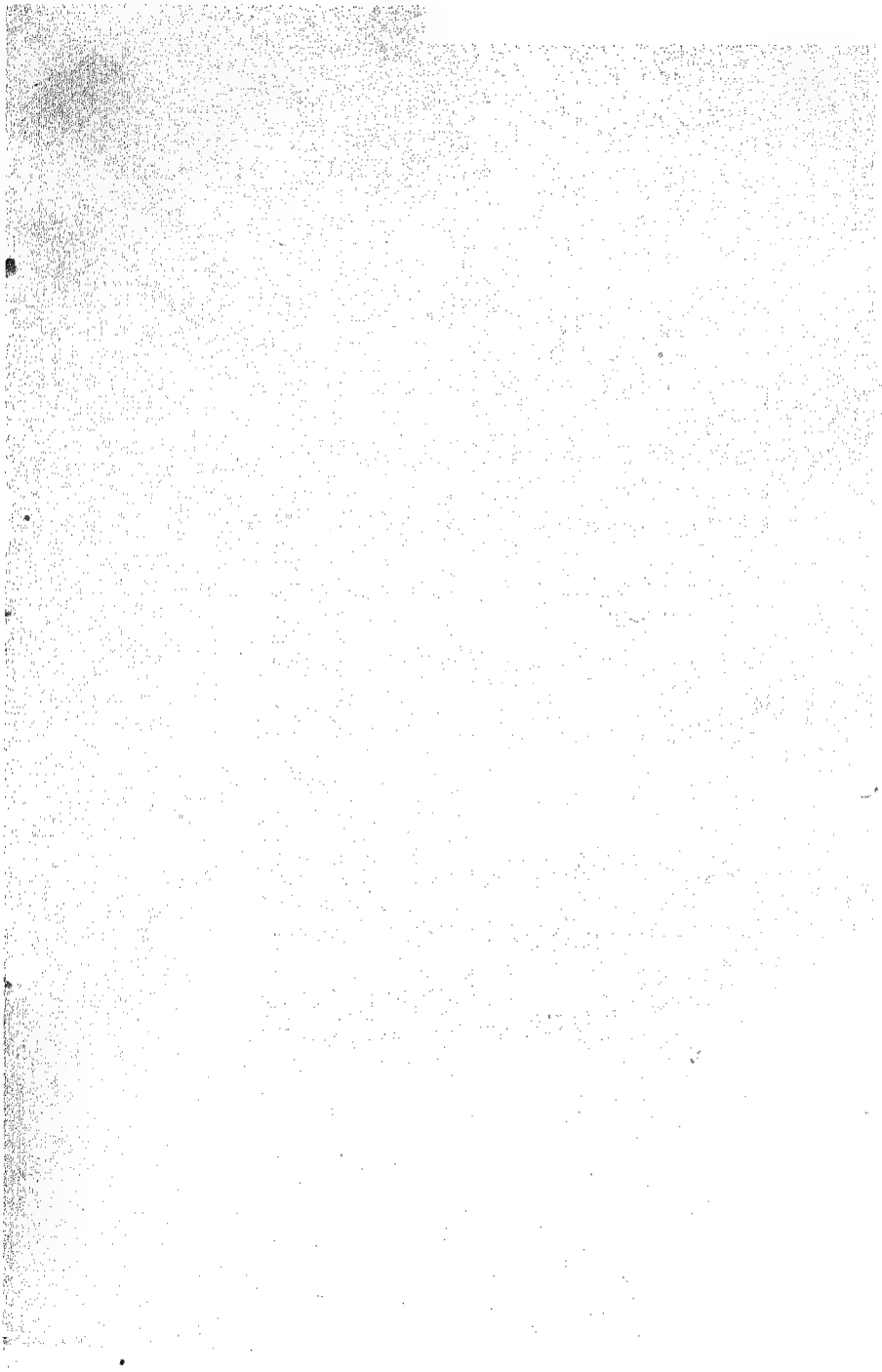

سایر شهر حاکم ندارد هر محله مشور تخانه دارد و اکرامی اتفاق افتاد به پلیس ملتی که کرمه باشی آن
محله است رجوع میشود او هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانهای
خوب با لباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش واجب
خلاصه وارد در خانه لورد مرشده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و روس با زنهایشان و همه
سفرای خارجه و شاهزاده های ما وغیره و شاه زادگان و شاه زاده خانمها و خانمهای معتبر و بزرگان
و وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است
که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت گیلد هال Guild Hall است سالی یکمرتبه این حاکم
با انتخاب اهل شهر با دیگری عوض میشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ
خرقه و کابنهای زیر سمور وغیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شمشیر
و قداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لورد مرنطقی کرد جوابی دادیم
بعد با این تشریفات تالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کاغذ داشت رفتیم باز و جه ولیعهد
انگلیس باز و داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لورد
مرحمه که شاه خیلی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس جلو پله میخورد بالا
نهای هر دو ولیعهد طرفین داشته سایرین همه ایستاده بودند لورد مرحمه بزبان
انگلیسی خطبه از ... ت ورود ما و دوستی و اتحاد دولتین انگلیس و ایران خواند همانرا
بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آن بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لورد مر
صدر اعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی
ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن
اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد بر قصد اسم بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند
بعد مجلس رقص شد من در همان جا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها وغیره همه میرقصیدند
بعد از اتمام رقص باز و داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف شب است

لندن از تالار های بزرگ و پلها و راهروهای زیاد که همه مملو از مردم و زنهای خوشگل بود و انواع کلاهها و رختها که در کوزه گذاشته و پلها و اطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که منبر سویه را چیده بودند قریب چهار صد نفر سر سفره بودند شخصی از اهل سنتیه که نایب لرد مربود عقب سر من ایستاده بود هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای قوس نمودن باینمعنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول لورد مر بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس قوس کرد بعد بازلورد مر قوس کرد هر دفعه اشخاص اهل مجلس را قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در بر کشتن هم که نصف شب بود باز بهمان طور جمعیت بود امشب در کالسکه با من شیک آقاسی باشی و صدر اعظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هرکس در قصر و بندزور بدیدن ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است من امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ Woolwich که جبه خانه و توپخانه و آبنکرخانه دولت انگلیس است از عمارات ما تا بانجا با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرود ولویچ که هم که شهریست در حقیقت محله از لندن و متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه شده رفتیم شاه زادگان وغیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رود خانه تامیز گذشته باز از کوچهای آخر شهر که اغلب مضا بخانه بود و کسبه و عمله که همه از دود و دغال رویشان سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبریست و سربازخانهای سواره و پیاده دولت انگلیس همه در انجاست کنار رود خانه تامیز واقع است دوک دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس ارنست جنرال و دو امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سر کرده های توپخانه و پیاده وغیره همه باستقبال آمده و جلو ما افتادند ما با کالسکه رفتیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم
حالا زمستان است تو بهار اما قالب نمیریزند آهن تخته را با اسبابی کوچک میاندازند
که توپ بچوانند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده میکوبند و جوش
میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدم جائی توپ
خاندار میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیادی مصرف
قدیم در جلو کارخانها گذاشته و کلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس این جاست
بعد از گردش ها و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت
اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار انجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان
بری و بحری و توپخانه انجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح
الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک و کامبریدج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که
چمن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود میگفتند از بیست هزار زن و مرد در صحرا آمدند
برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه گفتند این
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش
لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود مثل توپ کروپ از عقب
پر نمیشود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورقه آمده گذشته بعد یورتمه آمدند
بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندرا هم بها پشکیش کردند
بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم منزل شب را باید تماشاخانه برویم رخت
پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است و لورد شامبرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت
زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم تماشاخانه ولیعهد انگلیس و روس و زوجه هردو
و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوبیست پردهای
خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی Patti را که از خوانندهای معروف

فرنگستان است مخصوصا فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام Albanie از اهل کاتادای نیکی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش حسام السلطنة و نصرة الدولة با من در کالسکه نشسته پیش خدمتها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که میدیدند از اطراف دویده می آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها و غیره عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و کوشش هم سنگین بود آمد قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مرد و زن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند اضافا نیست که قلبا بما میل دارند و زیاده از حد باحرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را اقفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولا Hippopotame هیپوپوتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک بچه هم هما بخار زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش مثل یک دروازه باز میکرد و غذاهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم گرگدن دریائیست ثانیا میمونی بود بسیار بزرگ گریل منظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحبش میرفصاند پا بزمین میزد میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه افتاد اما میل داشت دستهایش را گرفته راه برند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثا شیر

وروباه بحریست که هردو توی حوض آبی بودند دور حوض معجر بود شخصی بزبان فرانسه بالا نها حرف میزد بسیار تیزهوش بودند جثه شیر خیلی بزرگ است تنش پشم نازکی دارد دست و پایش بال ماهی و پرشب پره شبیه است اما با ماهیها بسیار تندراه میرفت در کنار و وسط حوضها سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست روباهش هم شبیه بشیر بود اما کوچکتر میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون میآمدند روی سکوی حوض نشسته مستحفظ را ماچ میکردند میگفت یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست او را ماچ میکردند بسیار تماشا داشت رابعا میمونهای خیلی کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و کرگدن و شیر بال دار پلنگ سیاه ببر وغیره مرغ وطوطیهای الوان بودند غیر ازین هم بسیار جاها بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل شد

روز بیست و هفتم

امروز برای سان لشکریهای جنگی باید برویم به بندر پورتموت Portsmouth که یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بچوابی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدر اعظم و شاه زاده ها وغیره رفتیم سر راه آهن پورتموت جمعیت زیادی بود رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان وغیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ بزیاد از شلیک و در یاند اختند داخل کشتی ویکتوریا البرت که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو و بزرگ و خوبست شدیم با هردو ولیعهد و شاه زاده ها و سرداران بحری وغیره کپتان این کشتی همش پرنس لیز است بنهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاقهای کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی تا بایدکشتیها سلام بدهند

برخواسته رفتیم بالا همه آمدند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها از میزند هورا میکشید سایر تماشاچیان هم
که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران از همه کشتیها
زده بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت Wight که در همین دریاست
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به رایدکه خانهای
بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند
موسوم به اسبورن Osborne از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه
واقع و دورش جنگل و چمن بود از انجا که گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ
انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش با سوار قایق شده بجهة ملاحظه دو کشتی اول یکشتی از نکور
Agincourt رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
به فیپس هوروبی با صاحب منصب زیاد انجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود در روز پانزده
هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین
بود رفتیم پائین همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر
جنگ شوند در یکدقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده بجا بکی تمام مشق جنگ کردند توپهای
بآن عظمت را با اسبابیکه داشت میکردانند بسیار بعجب داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی
هم بسیار بزرگ و از هر دو زره پوش اهم ناخدایش و زیارت توپهای این کشتی کمتر اما بسیار
بزرگ تر بود بعد از ملاحظه پائین توی قایق نشسته رفتیم روبکشتی خودمان در قایق ما ولیعهد
روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک و کاسبریج وغیره بودند یک کشتی بخار

کوچکی قایق ما را میکشید همینکه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی همان آن چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا کرده یک پره میخورد همه غرق میشدیم الحمد لله چرخ ایستاده ما بحیظر گذشته آمدیم بالای کشتی بر کشتیم به بندر پورتسموت انجا در اطاقی باز نهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را که اسباب کشتی بخار و از هر قبیل میسازند کشتیم بسیار تماشا داشت از انجا پله را گرفته بالا رفتیم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عملجات کار میکردند هم کشتی ناصرالدین شاه گذاشته بودند پایین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر غزوی رسیدیم شب را به مجلس کنسرل یعنی ساز و آوازی که در عمارت البرهال است Albert Hall باید برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر اعظم وغیره رفتیم از بایت پارک گذشته داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحبمنصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل دالانی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود گویا آهن هم بود طرفین دالان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگار سازی و توتون سازی رشته آردبری که فرنگیان ماکارونی Macaroni میگویند شربت اب لیموسازی او دسلس سازی که بطر بارا در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه و همچنین انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمی آید در حال آسانی این اسبابها و کار بارا درست میکردند خیلی مفصل بود در بایت این اکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس مثل لورد کرانویل و زیردول خارجه وغیره است آنها هم پیشا پیش ما راه میرفتند ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم تالارهای متعدد که همه با پرده های اشکال دور نما وغیره بود پرده های روغنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچ جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده ها پرنس آلفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحریست و این پرده ها را صاحبمنصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده بایجا

فرستاده اند خلاصه ازین تالارها گذشته باز بدالاتها افتادیم که امتعه کارخانهای زیر بسیار زندانجا آورده برای فروش می چینند زنها و دخترهای خوب چهره در کارخانهای پائین مشغول کار چهره در بالا مشغول فروش امتعه بودند از انجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها وعمارات وکارخانها از چراغ کاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کوشک درمحوطه ایست بسیار بزرگ که تمفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است دوراین گنبد هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل بازینت جمعیت زیاد همه از انجا وبزرگان سطح زمین هم از مرد وزن پر بود چراغهای زیاد از کاز روشن بود ما هم رفتیم پائین قوای آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند باولیعهد انگلیس دروس وبزرگان ایران وزراء اعیان انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارتست وستونهای آهنی ولولها دارد که صدای سازاز آنها درمی آید بقدر چهار متصل بیک ضلع دیوار عمارت بود وچپ وراست ارغنون هشتصد نفر دختر وزن بسیار خوشگل چهارصد انیطرف وچهارصد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفید پوش چهارصد نفر حمایل آبی داشتند چهارصد نفر حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان وارغنون میخواندند ارغنون را یکنفر میزد وصدایش خیلی دور میرفت بسیار خوب زد اما بادش را باسجار میدهند والا یکنفر چطور میتواند با پا بادست بادبده موزیکا پنجی زیادی هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی آمد همه آسوده گوش میدادند وتماشا میکردند خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتم بمنزل خوابیدم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر ویندزور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان ببینند صبح از خواب برخاستم وزیر هندو وزیر دولخارجه وصدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی

هجمت شد یکساعت و نیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر نهار صدر
اعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس
اودس یعنی عریضه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ
انگلیس وکلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیهای
لندن مجوسها ارامنه پنجتر وغیره همه اودس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله کولد سمت که بسرحد سیستان و بلوچستان رفته بود سمت
وتلگرافچیهای طهران وغیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس روس
زنهایشان وغیره وملزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به ویندزور قصر ویندزور در حقیقت
قلعه سختی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پادشاه
باز تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری
ایستادیم بعد من با هردو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب
یمین الدوله شدم جزالها و صاحبمنصبان انگلیس با یکدسته سواره نظام همه جلو افتادند از
خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت کاه میدان مشق است یکفرسنگ
درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که جای عبور نمیدادند و متصل هورا
می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی مینمودند اما اسب
من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا در راه آهن دیده بود هیچ رم نمیکرد و آرام بود خلاصه
بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق انجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای هردو
ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم پای
پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور
نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق
چوبی وغیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بروند طبقه

بطبقه نشسته بودند پرهای شیر و خورشید و پرچ انگلیس را همه جا جلو این نصف دایره زده بودند دو پرچ بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند که ما اینجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر پرچ ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند قوای کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد با دوک کامبریج وغیره رفتیم از جلو صفوف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران نیامد هفت هشت فوج بودند سته چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم بسیار بزرگ از پوست خرس وغیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار خوب بودند دو فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم با هم ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک کردند شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک دکامبریج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک بغروب بود من با هر دو ولیعهد و دوک دکامبریج وغیره تا قصر پیاده شدیم رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لرد کرانویل وزیر دول خارجه بشام و بال موعود یم چون ولیعهد انگلیس و زنهایشان خسته بودند از و بندند زور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب بنشینی و بال رفتیم خانه وزیر خارجه اما بال در فودکن افیس Foreign Office یعنی در وزارتخانه خارجه دولتی بود ولیعهد با وغیره بودند رفتیم اینجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد جلو دست باو داده از پلها بالا رفتیم کل و درخت زیادی در پلها و راهرو باچیده بودند همه بنجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه باز نهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم میزی بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته در اطاقها و پلها راه رفتیم.

بعد باهمه تعارف کرده **روز بیست و هفتم** بمنزل رفته خوابیدیم

امروز به گرینویچ باید برویم که متصل بشهر است نه خارج کنار رود خانه تامیز واقع است و درحقیقت از محلات دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم بود با معتمد الملک و لرد عمادت در کالسکه نشسته راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتیه یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف به رژان استریت Regent Street که همه دکاکین مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فروش اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت میشد بازار کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جزالیست با همه اعیان و اشراف سیتیه آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط است میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رود خانه تامیز یکفوج سرباز موزیکان و غیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رود خانه را فرش کرده پر ازرق زده بودند صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند ولیعهد انگلیس ولیعهد روس بازنهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم همه همراهان و شاه زادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود و باد بدی می آمد دود کشتیها و کارخانها را توی کشتی می آورد این رود خانه بهمرزه مدوار و صبح الی ظهر آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یکذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها دیکنس طامسون لارینسون وغیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهد باعقب افتاده راندیم آنقدر تماشا چی روی کشتیهای بخاری و شراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رود خانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوک Docks شدیم دوک بمعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای تجارتی وغیره را در اینجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جر اثقالی دارند

انگلیس ۱ بسیار بندرگاه که بارهای تجارتی را از کشتی بخشکی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای این دو کار در آهن ساخته اند برود خانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود و عرضش کمتر کشتی بزرگ به صعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تمیز و رنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه بازار دوک خارج شده برود خانه تامیز افتاده را ندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی را نده وارد گرینویچ شدیم اینجا مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی در آمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهد با بازنهایشان وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریست شاه نشینی داشت پله میخورد رفتیم بالا میز نهاری انجا برای ما چیده بودند با شاه زادگان وغیره نشستیم میز نهار سایرین خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن را Lord Nelson که در جعبه بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجود یکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم ولیعهد با وزنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصد خانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بحری که در انجا مشق عملی میکنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصد خانه روی تپه بلندی ساخته اند پلهای سنگی دارد و دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند بمنجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رود خانه تامیز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده رفتیم

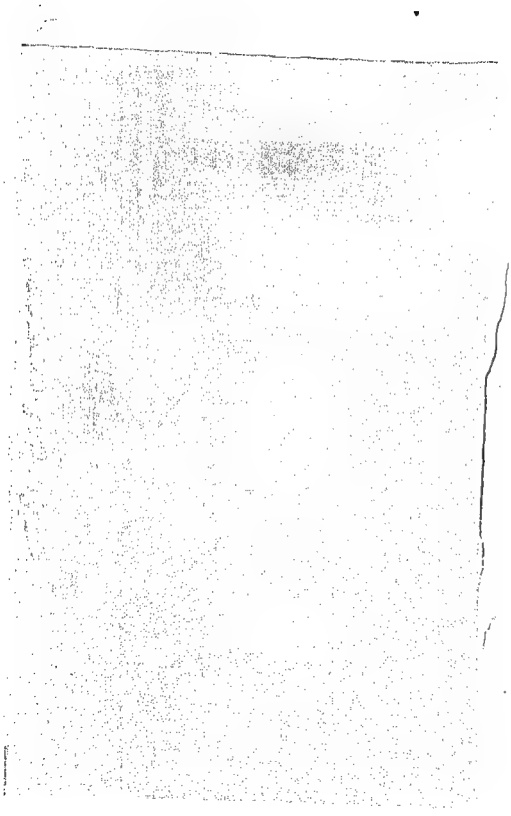

با سکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این دفعه چون از دوکهای رنکشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاده از حد ایستاده بودند تا رسیدیم بجائی که پهنیت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن بطرف چپ مریضخانه سنت توماس Saint Thomas که بسیار عالی است از کشتی درآمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است شب رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی معروف بال بعد مردا کوسی با لباس اکوس آمده نی انبان زدند مثل سورنای ایران صدا میدهد پرنس الفرد پرنس ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعد ازین رقص مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر برای سوپه غذا و میوه و غیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد ما این آمده خوابیدیم فردا باید برویم مشهر لیورپول و منچستر و قصر زنتام که مال دوک دوسوترلاند است

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمد الملک و لرد هورلی توی کالسکه نشستند صدر اعظم و شاهزادها و اغلبی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژان استریت گذشتیم که دکاکین بسیار خوب پر اسباب دارد از همه چیز دنیا همانخانه بسیار عالی هم که اغلب پنکی دنیاییها انجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد آسمش همانخانه امریکائیست رفتیم بالکا رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنجاه و شش فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را انجا میسازند نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

۱۰۲ لیورپول بلافاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز وسط راه از پل
بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی Mersey ساخته اند که همین رودخانه
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است
خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحبمنصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول
شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با نیکی دنیا مراوده دارد از نیکی دنیا تجارت
گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از
انگلیس و المان و غیره از این بندر به نیکی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر مهاجر از این بندر به نیکی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر برنمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر
انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت
اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و چهل بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالای
پنجره ها مهما کوچها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیرزن یا طفل در شهر نبود که تماشا
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کار کن بسیار دارد بالبسه های لندن اینجاها فقیر
بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میکنند از اینجا بمیدان کاهی سیده
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ Saint-Georges شدیم تالار و ایوان بزرگی
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارینسون ترجمه کرد طسون
و دیکسون هم بودند بعد برخواسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود
در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از انجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند
۱۰۳

نشستیم میوه وغیره خوردیم حاکم بسلامتی ما توس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان
ومحوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز باطاق خلوت
قدری ایستاده رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی سایرین هم
همه آمدند آبی وهنه در یارقه مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض واز دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بکار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر تزنتام که ملک دوک دوستر لاند است
رفتیم کالسکه بخاردم در باغ ایستاده دوک وابتاعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن
خیابان کل وسکار بائیکه درو بیدزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانهای تکتک
دوک برای باغبانها وسرایدار باوغیره ساخته است همانجا نه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده داروده اطاقها شدیم رفتیم بکرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام
گلها ودرختهای خرما وغیره در اینجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور
زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یکنوع زنبق سفید بزرگ وانبوه تخم زاپنی که زیاده از حد
خوشگل ومعطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست
اما درختهای کوچک سرو وکاج ودرختهای شبیه بناریخ که توی چلیک کاشته در باغچها گذاشته وسرشاخ
کرده کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پر گل با انواع اقسام باقی زمین وخیابان چمن مثل مخمل
فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ وباغچه دریاچه طبیعی است طولانی وکج ومعوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل وگلکاری وخیابان که با قایق آنجا میرفتند دور این دریاچه پیاده
همه جنگل سبز وخرم واطراف این باغ وباغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت گل وتاک چفتهای
مورا از آهن ساخته اند آنطرف چفتها وخیابانها گرمخانهای دوکست که بسیار تمیز وانواع گلها
وبرگهای رنگارنگ نیکی دینا وغیره دارد میوه باین که چیزیاکول خوبیست مثل کدوی کوچک تازه را نه

انگلیس ۱۰۴ انار نک پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خربزه میدهد بدرستیکه همین طور با انگشت
میتوان خورد قدری ثقیل است بزبان هندی مونز میگویند و در بلوچستان مصری ایران و کرمان
بسیار هست شلیل هلو انگور سفید و سیاه انجیر آلوچه یالک خیار و غیره دارد و جمیع این میوها از بارس
و نیمرس و رسیده در کرمخانه برات یافت میشود با اسباب و پیچی که بقلمیه کرده اند باغبان می
پیچاند پنجره ها باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آدم با طاق عمارت اطاقهای
عالی پر اسباب با روح و پرده های اسکال خوب دارد و قونسول جنرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است لرد شمر بی استانتن که از انجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش کلک
ریش بلند بزرگی دارد آنجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در
اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از بچه های انگلیس آنجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای
دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک مرکی دوستا فرت
اسم برادر بزرگ دوک لرد البرکادار برادر کوچک لرد رنلد خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یک جائی برای کلوله بازی ساخته اند در وسط تخته در ازی
میانش خالی دو مرتبه کلوله چوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر نیست کلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد هر کلوله که بنشانه خورد میبرند و هر کدام
بخورد و بآن نها می افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی اینطرف خط چوبی قسمی انطرف
بازی میکنند چند نفرهم در آخر ایستاده اند کلولها را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا در این بین دوک
و سایرین آمدند پیش دوک گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسها لخت شده کلاه
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز قبل در صحرا

تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود ولیکن همش رایت بود Praite

روز جمعه غرّه جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیشخدمتها و غیره در منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کرو رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از قوی کارخانه میرفت بسیار چیز قشنگ تازه بود اما زود پیاده شده بتماشای کارخانها رفتیم در آنجاها اسباب چرخ و آلات لوکوموتیو کالسکه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را کرم کرم که سرخ بوداره مینمودند و زیر منکنه برده نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز و باریک میکردند مثل مارسرخی بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تختهای آهن دکوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا سپر و آمدیم بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصر ترنتام تا منچستر راه است رسیدیم بکار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل ذغال سیاه است حتی رنگ رو و لباس آدمها هم همه سیاه است و جمیع خانمهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه تا رخت سفید یا رنگ دیگر پوشیده اند فورا سیاه میشود حاکم و بزرگان و سنجابی شهر و حکام اطراف در کارخانه حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم تا بدارالحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی پله صندلی گذاشته بودند نشستم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بما شده است لارسون صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتم باطاق دیگر که نهار چیده بودند قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد

انگلیس طرفین راه بطوری از درخت پوشیده بود و هوا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود بسیار اظهار میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب زنها مشغول کار بودند ریسمان وغیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پلنبه میبافند که این پارچه را بجای دیگر برده نقش چیت زده تمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت بقدر یک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر زن کار میکردند همه را کشتم یکبار کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنها و مردها آواز خوبی خواندند بعد از اتمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتم براه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر ترنتام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک وغیره همه بودند پیاده رفتم سکارباغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قایق نشستم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام بازی کلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد

روز شنبه دوم باید برویم لندن و عصر را در شزنیک Chezinee برای گردش و صحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تلهای متعدد گذشتیم دو سورچش چنلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ و طولانی هم عبور شد از تقاطع دره هم زیاد بلند و اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود که بچه زحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک دوونشیر Duc de Devonshire است که از معتمدین انگلیس و با دوک دوسوتر لاند خویش است و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که بیلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچها و پنجرها و بامها بودند صدر اعظم و لرد مورلی با مادر کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل موجودین بود بدنبال چیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم در باغ مخصوص پیاده شدیم

داخل باغ شدیم شاه زادگان وغیره بودند چند چادر توی چمن باغ زده بودند عمارت محقری داشت رفتیم به چادر ولیعهد روس و انگلیس نهایشان با خانمهای زیاد و سفرای خارجه دوزرای انگلیس وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ کلکاری خوبی کرده بودند مخانه هم داشت همه مرد با و زنهای کشتند در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده هرکسی چیزی میخورد بعد در باغچه در کاجی پیلی حاضر کردند که من بیاید کار خود بکارم گاشتم این عمل در فرنگستان بکنوع احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به وینه زور و ما هم قدری معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم به منزل شب را فراغت بود خوابیدم برادر زنهای ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست بیست چهار سال در بحر به منصب دارد اسمش والدمیر Valdemir با او هم تعارف کردیم بدیدن خواهرش آمده دو روز دیگر باز میرود

روز یک شنبه سیوم

امروز هوا ابر شدید و مه است و باران شدیدی هم میاید بعد از نهار با معتمد الملک و مرلی بکالسکه نشسته قدری در رایت پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت میاید باز مرد و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چرنیک که دیروز رفتیم از چرنیک گذشته براه ریشمون Richemond افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم اما برج باریک بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته اند چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم ریشمون در بالای تپه واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است خیابانها و چشم انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصا برود خانه تمیز از نوع سگارهای وینه زور و رچمنهای اینجا بسیار بود چون باران میاید نشد گردش بکنیم گفتند خانه لرد روسل که از وزرای قدیم معروف انگلیس است باینجا نزدیکیست میل کردم بدیدنش برویم رفتیم پیاده شده داخل شدم خود باز وجه ا

انگلیس ۱۸ استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است باوجود پیری باز
هوش وعقل خوبی دارد از فرقه ویگ Yigh است لازم شد تفصیل ویگ نوشته شود کل وزرای
دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند ویگ هستند که رئیس آنها لرد کلادستون
صدراعظم حالیه ولرد گرانویل وزیر دول خارجه وسایر وزرا هستند فرقه دیگر را که برضد خیالات
این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسرائیلی Disraeli ولرد دربی وغیره هستند
هروقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا وغیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری
دوبست سفیر استریا وسایر مردمان پولیتک آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم
بمهمانخانه ریشمون که بسیار مهمانخانه خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند چشم
انداز خوبی دارد اتاقها وایوانها ممتلی بود باران متصل میبارید قدری بآنجا نشسته چای ومیوه
خورده رفتیم منزل **روز دوشنبه چهارم** صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل
وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگاله وپسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفتم آمده بود
سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس وقبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت
روس کند وزیر مختار پطربورغ بوده شده وهمچنین لرد دربی ولرد مانیر بری که هریک سابقا وزیر
امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند وغیره
آمدند ترکیب ولباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه ویهود ونصاری وبعد بعضی مردم دیگر از
اهل پنجاب هند وغیره آمدند درمیان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ وسوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه
بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس وعمامه افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده ولی کلاه آمده
بود رنگ رویش زرد وپریده بود خلاصه بعد لرد راد کلیف معروف بحضور آمده نشست یاد صحبت
کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال پیشتر در اسلامبول وزیر مختار
انگلیس بوده وبسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول همه خیالات انگلیسها

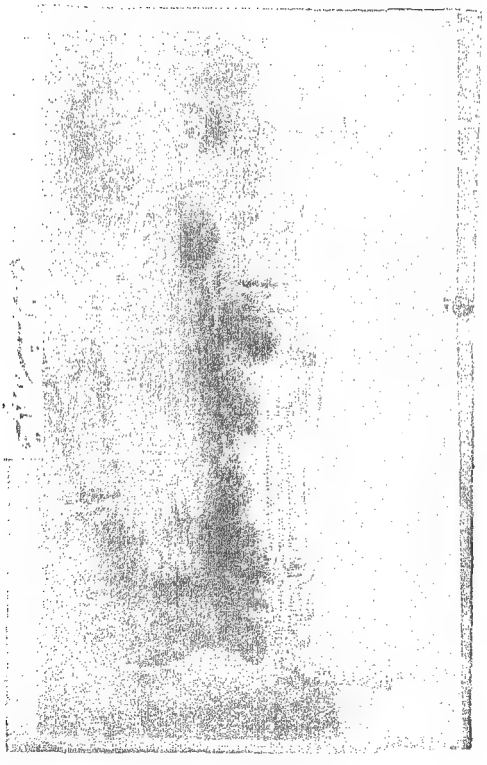

وبرضد روسها بوده است واز ایام ناپلیون اول که قاردان خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون
رفته وانگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است امانه در ایران
وبخواطر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنجسال دارد حالا هم با کمال عقل وشعور صحبت میکرد
ناخوشی نفرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل وهوش وبنیه را دارد که
دولت انگلیس مأموریتهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردم امشب را باید بعمارت
بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی ومهمانیست امروز قبل از دیدن ورزا وغیره تلمبه
چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نرد بانها گذاشته بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش
گرفته است بچابکی وجلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته ونیم سوخته وسالم بعضی را بدوش
کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای استخلاص مردم اختراع
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات واهتمامات برای استخلاص
انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهای جبه خانهای ولوپچ Woolwich
انگلیس وکروپ المان اختراعات تازه از توپ وتفنگ وگلوله وغیره برای زودتر وبیشتر کشتن
جنس انسان میکنند وهرکس اختراعش بهتر وزودتر انسان را تلف میکند افتخار پیدا مینماید ونشانها میگیرد
خلاصه درین بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی
اوستادی وچابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش از پشم وپنبه بود در دست داشتند اگر این
دستکش نبود همدیگر را می کشتند بسیار مضحک وبا تماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت
بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان در هیجده نوزده سال قبل درین عمارت واقع شده هنوز هم این
عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدیدی میآمد که بسیار اوقات
مردم را تلخ کرده بود با وجود این باز جمعیت زیادی از زن ومرد سر راهها ایستاده تهنیت می گفتند
رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم وشاهزاده های ما وسایر نوکرها بودند دم عمارت
چادری زده پرنس الفرد وشاهزاده خانمها ونجبا آنجا منتظر ومیوه وبستنی وغیره حاضر کرده بودند چند

دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس و زنهای ایشان وغیره رسیدند دست
زن ولیعهد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته
زنهای خوشگل بازینت و مردها بمراتب نشسته و کوچه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط گنبد
حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند
من و ولیعهد ها و زنهایشان و شاه زاده خانمها و شاه زاده ها همه آنجا نشستیم دور دکا بهم برج
نبود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است روبروی ما ارک بزرگی بود مثل ارک البرت هال موزیکان
چی زیاد باخوانند ها بودند میرقصند میخوانند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پائین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دور بین دوچشمی آورده تماشا
کردیم از پشت شیشه های پشت سر ما فوارهای آب بسیار خوب بهجت زوجه دوک دسوترلند
با دخترش عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از جست و خیز و معلق شدن روی طناب
وغیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرانرا آورده میل بازی کردند بعد دسته
از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیهای
عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ
چوبی را مثل پرکاه هرطور میخواستند میچرخواندند و بهوا می انداختند باز بروی پا می افتاد شخصی با چشم
بسته میخوابید زبان بسیار بلندی را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت
روی زبان بازیها درمی آورد کلولهای عجیب هوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست
داشت که کلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پا پیش

میچرخاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف کنبد که تا زمین چهل ذرع میشد
آویخته بودند دو سه نفر انگلیسی که کارشان کنبد بازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بچابکی
تا نزدیک کنبد رفته بعد انجا بیک پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها از بالا سر از زیر پا گله پائین آمد
خیلی عجیب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته تنوئی زیر آنها بسته شخص انگلیسی بند بازی کرد
که الی امروز ندیده نشنیده بودیم همین قدر مینویسم که بند بازی نبود سحر میکرد و پرواز مینمود مثلا ذرع
بیشتر ازین بند به بند دیگر که در هوا معلق بود میجست در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی تنو
افتاد بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سرمیزی که همه اعیان و اشراف
بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای متعدد
که هریک متجاوز از بیست ذرع میجست توی باغ بود منبع این فوارها برج بلندی است که دور
در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی چتر بر سر گرفته با وجود باران شدید توی باغ
پای عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتشبازی شد آتشبازیهای قشنگ و
چهار بائیکه ستارهای رنگارنگ از میان آنها بیرون میآمد زیاد درکردند بعد از اتمام آتش
بازی آمدیم پائین از البکر تیته سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همین که من دست بآن زدم
فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت بازدید مراجعت دست

زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم بمنزل گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند

کماینبغی میکشید هیچ سوال نمیکنند اگر کسی پول او میگیرند والا متصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت
ما قرقاول زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر
بازها هوا میکنند خصوصا در خاک بلژیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیرخواره وغیره را در کالسکه
های کوچک می نشانند و روزها در خیابانهای باغ و چمنها با دست میکردانند بوضع بسیار
قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکارهائیکه در چمن میچریدند و از جنس آهو
قالی بودند اما بشبیه بمرال از دوک دوسوتر لاند گرفته با برادر اعلیحضرت سپردیم که بشما اتقدیم بطهران بیاورم

زاد و ولد کرده زیاد شوند **روز سه شنبه پنجم** امروز بتماشای بانک و برج

سینه لندن و کلیسای سنت پول و دست بستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه
شده رفتیم بسینه داخل سینه و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه
و قدیم میان آن حجره بزرگی از آئینه بود و در وش معجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم
انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار رخشان
عصا با دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود شیشه الماس کوه نور را از بلور درست کرده
بودند در آنجا بود و اما اصل الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه
میزنند روزیکه برای وداع میروند رفته بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبیست خلاصه
چون وقت تنگ بود با سلحه خانه که در همین قلعه است نرفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول انجا ماهوش
حضور نداشت نایب او بود توی کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیاد
بود کسانیکه از معارف درین کلیسا مدفون هستند از این قرار است لرد نلسون دوک دو
ولنگتون از آنجا آمده ببانک دولتی رفتیم از بورس Bourse که تجارت خانه است گذشتیم
تجار معروف لندن با جمعیت زیاد انجا بودند بدر عمارت بانک رسیدیم رئیس بانک و همه
نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پلها بالا رفتیم عمارت عالیست دفترخانه و اطاقهای
نشیمن همه را دیدیم برای چاپ زدن کاغذهای بانک از قبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن
طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک اسباب و آلات خوب و کارخانهای بسیار دارند همه دیده شد
بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد
دیده شد که هر شمشی دو هزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه
برگشته رفتیم منزل سه چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ میکرد
سه قطب نما که هر یک مثل ساعت عقربکها داشت نصب کرده بودند که هر عددیکه چاپ میشد خود
بخود قطب نما از گردش عقربک حساب نگاه میداشت یک حرکت که بماشین میدادند یک کاغذ

چاپ درمی آید و عقربک افقی بخطی میرفت و این برای آنست که اعداد کاغذهای بانک کسی نتواند دزدی کند ثانیا اسبابی بود بجهة میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول نادری از طلا از اجانب مثل ناپولیون میریخت و طرفین آن جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزنا سبک بود بواسطه اسباب بیک جعبه جلو افتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر تا آخر اسبابی بود که پولهای سبک را فیچی میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار کالسکه شده رفتیم خانه کلادستون صدر اعظم زن مُسنّی داشت هر دو استقبال کردند دست بزرگ اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فوارهای آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت و شهر لندن کپر منسه و عثمانی و المان و لرد اعظم انگلیس کرانویل وزیر امور خارجه و دوک سوترلاند و غیره بودند قدری نشسته رفتیم به پارلمنت از تعریف این عمارت و تعداد اطاقها و بالاخانها و دالانها شخص عاجز است میکویند مبلغ کزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل ازین است آباده سال قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس لردها که مرد پیری بود همش کلیفور دجلو ما افتاده اطاق باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعا پارلمنت انگلیس را چنین عمارت عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو Waterloo مینامند پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در چنین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات دلنکتون با مارشال بلوکر Blucher سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در صحرای واترلو اسپ بهم دیگر دست داده تهنیت میکویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستیم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار وکلای ملت شدیم عدد اینها بیصد و پنجاه نفر میشود لورد کلادستون و بیرایلی و سایر وزرای دیگر و توری بودند یکطرف و یک بودند طرف دیگر توری ها در بالا که راه بار یکی بود مشرف بمجلسها

روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آراء شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد که ماژوریته Majorite میگویند و طرف اقل را مینوریته Minorite کل وکلا رفتند بیرون که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب دیگها بودند که حال وزارت دارند بعد لرد کلادستون صدر اعظم آمد پیش با قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای وست منستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوشطرح خوبیست بنایش قدیم و همه از سنگست سقف مرتفع طولانی دارد دهانه‌ی هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره خود هانری هم در آنجاست در وسط معجر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد با پصد و سی پای انگلیس است ارتفاع ۳۲۵ پا اسم سلاطین دیگر که انجا مدفون هستند او در لوکون فنوری هانری سیوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت ستوارت تمام خانواده سلاطین ستوارد خانواده هانوور اورو زرا پیت فلس روبرت پیل لورد پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفلسطین افتاده یعنی دست بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنها نوشته شده است بانتهای دیگر **روز چهارشنبه ششم** باید بوینسدزور بجهة وداع با پادشاه برویم نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهة خود داده حال تمام شده میخواهند بآب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه وینسدزور شدیم همه شاه زاده‌ها و صدر اعظم وغیره در رکاب بودند رسیدیم به وینسدزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا مارا بردند

و جمیع اطاقهای عمارت کردند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب بطرف
شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور
بنقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان
وغیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم
اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود کلدان بسیار بزرگی از سنگ
ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود کلوله توپی که در جنگ ترافالگار لرد نلسون را
کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاهداشته اند و کل همان کشتی که نلسون در آن بوده که
کلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد از کلوله های آن توپها در اطاق بود در وسش مجسمه
بود بعضی کلوله های توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول گرفته اند باد و قبضه تفنگ و یکی
سربازی از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از
سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی کلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که رنجیت سنگ
بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها با اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را
که سنت الیانس Sainte Alliance میگفتند کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی
سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تا دم کار با استقبال
آمده بود باز لباس اگوسی پوشیده بود شاه زاده بسیار خوشبیت بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
برخاستیم پادشاه تا دم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خودم را بپادشاه
دادم بیادگار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه
از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه
را گرفته رفتیم تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص

ایشان توی کالسکه عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعد براه افتاده
قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنس بلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان
Prince Christian که از شاهزادهای هولستین المان است که دولت پروس حالا
ولایتش را متصرف شده و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یکوقتی بلکه صاحب شود خلاصه
وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه به
خاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و با روح است
از سنگهای نگین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم
بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود
اینجا ها گرمخانهای گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای گاو باد گرفتن شیر و کره برای
پادشاه است پیاده شده و رفت سر و کوهی بیاد کار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با
شاهزاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه
مدعو توسه رفتیم مدام توسه زنی بوده و حال بیست سال است مرده پسر و غیره دارد جائی ساخته
که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند و رفت
همان شخص و همان عهد را بعینه چو مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بند انگشتر و
غیره باو داده پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا موست خلاصه پسر
مدام توسه ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس توی رخت خواب
با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی نهای جاندار میان
آنها نشسته بود ند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم موحی کدام ست نتوانستم تا اینکه

زنها برخواسته راه رفتند وخنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هستند اسکال پاد شاها
حالیه انگلیس واولادشان وورزرا همه بود وهمچنین تصویر لوی فلیپ ولیعهد فرانسه ومادرش ارثی خیلی
صورت بود علاوه بر اسکال پادشاهان وبزرگان بعضی اشخاص قاتل وبدنفس را که در شیطنت وشقاوت
از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سیوم را بکشد ومزینی
ایطالیائی یکدیگر یکه آدم را بآن آویخته بقتل میرسانند از فرانسها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم
کشتن را نشان میداد ومیگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از یاد
کارهای قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در انجا بود مثل کالسکه ایکه در جنگ واترلو
بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون
خودش طرح جنگ کشیده بود قحبی کالسکه چی روز واترلو مثل وبعضی رخوت ناپلیون دیده شد وهمچنین از
بعضی پادشاهان وبزرگان قدیم وجدید انگلیس وغیره بعضی اسباب ها بعد آمدیم بیرون زیرا اینجا بازار
وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات وغیره خریدیم
از انجا بمنزل برگشته خوابیدیم **روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی** امروز نهار را
منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بکار ویکتوریا سوار کالسکه بخار شده رامدیم راه آهن
مشرف بام خانها بود نه یک جانه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ کوه میگذشت
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بکار عمارت بلور پیاده شده از پلهها بالا رفته زن ومرد زیاده از حد
بودند قدری صورت عکس وغیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود
تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
در هایت پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آنرا آورده
در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته واکسپوزیسیون دایمی قرار داده مهمان
خانها ساخته جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فوارها حوضها باغها وهر جور چیز یکه آدم را
مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روز برسبیل استمرار هفت

(کلیسیا ۱۱۹) هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته اند مبالغی منفعت
میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزایر
ژامائیک Jamaique که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجوه چهرهای سیاه که
در میان زنهای سبز و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از ان ملاحتی که داشتند بسیار با جلوه بودند نگشتان
برنگ قهوه پخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر بال دار اژدرا
با یک پیر هندوستان که با هم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوانرا
که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال
مرده نمیشد فرق داد و پنجها پنکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر
نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب مسکام تسلط خودشان در اندلس و تولد در
اسپانیول نا کرده اند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوبست کچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند
این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
کچ بری وغیره میکردند اما کچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه کچ بر بها زحمت تمام با
دست میشود اینجا قالبها از سرب ساخته اند که انواع نقشها دارد هر نقشی که میخواهند همان قالبرا
بر روی تخته کچ گذارده فورا نقش میشود فورا هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوار با کار میکنند از
حوض و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از انجا رفتیم به باغجانه چند پله میخورد زیر زمین
دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا
بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم
گذشته از پلها پنکه شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فواره را تماشا کرده بعد باز برگشتیم
از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم هوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد
و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم بآخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از انجا پر کرده مستعد

بالارفتن بود بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع
چیزی میکنند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر
بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو نفر بود بالون اول که
همراه ما رفت اسمیت Smithe نام بالنیفر دیگر او تو Evenau نام در بالون نشسته بهوا رفتند
و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم باسکار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود میگفت تا بحال صد و
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا افراد اجزا آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن
و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام
کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود بهمه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه
حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم بانو خانمها و دخترها و پسرها
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس
هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه نجار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
هال رفتیم کارخانه آنجا کار میکرد بعد رفتیم تالارهائیکه اقسام چوبها و انواع علیاتها و ظروف آنجوری
هر ملتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی وغیره از قدیم و جدید همه را آنجا ها چیده آنرا
تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم تماشای پرده هائی صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده ها
بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب انتخاب کردیم اسمیت
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که
مرد فربه ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایران است
گفتم قیمت خر زنده نه تابلو است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون
خر جی ندارد و جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد باز هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت
تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد روز جمعه هشتم ۱۲۰

انگلیس ۱۲ امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتیم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری گفت کرده رفتیم مریضخانه سلطنتی توماس که در مقابل پارلمنت واقع است این مریضخانه را ملکه ساخته است از زمان او دوارچهارم بنا شده و حال دوسه سال است تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله میل خود پول جمع کرده بجهة مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیست همیشه بقدر چهارصد یا پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمین Simon است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن آنجا بودند اطفال کوچک هریک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه بجهة مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران بغایت بسیار بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود ناخوشی هوای بلندی کشیدند در مراتب زیر اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بمرتبه بالا می کشیدند بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه لرد دارکیل وزیر هند خانه اش دور بود از هایت پرک و غیره گذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهر دوک سوترلاند و زن سفیر ایست با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سرمیز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی با لباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شیشه گذاشته قدری رقص دو شیشه ها کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطه این تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در هایت پارک پیاده شده به بنائی که پادشاه بیاد کار البرت مشهور شان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و حجاریهای بسیار خوب دارد

۱۲۱

که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم وغیره را از سنگ در آورده اند بمناسبت اینکه خود ایشان
از اهل علم و صنعت بوده هست ما از دحام مانع از تماشا بود برگشتیم بکالسکه نشسته رفتیم منزل شب را تماشا خانه
در روز لام رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم تماشا خانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرده
دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد او پرادر بالاتر هردو بود خوب خواندند و
رقصیدند رقاصان خوشگل خوش لباس بودند تماشا خانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوان خواننده معروفیست نلسن Nelson نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد
بسیار حرّاف و زرنگست همه ساله تماشا خانهای پطرزبورغ و غیره رفته مداخل زیاد میکند حالا بشخص کنسرت
نام فرانسوی شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم
ساخته شده است حالا هم با ولیای دولت انگلیس اولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقا آنجا
سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر بان عمارت نرفته اند حالا کویا مادر دوک دکامبریج آنجا
می نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل وغیره بپاریس رفته است خلاصه اکراحوالات
شهر لندن با کلیه انگلیس میخواستم کما هو حقه بنویسم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم در مدة توقف
هیجده روزه لندن فی الحقیقه پیش ازین نمیشد نوشت اضافا وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم
و خوبست از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سر آمد علل است

روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستم در
این هیجده روز توقف لندن همه روز ابر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس
لرد کرانویل وزیر خارجه لرد سرنی پرنس الفرد پرنس ارتور وغیره همه آمدند سوار کالسکه شده آمدیم
برای کار جمعیت زیادی با کمال تأسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلبا ملول و
متاسف بودند رسیدیم بکاره ویکتوریا ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد و ارتور با صد نفر از عظمای
در کالسکه ها نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند ما راندیم برای بندر پورتسموث سه
ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملکه براه اولی میشود از آبادیها

(فرانسه ۱۸۱) و شهرهای معتبری که گذشتیم تشام اپسوم دورکنک هوره شام اروندل شیشتر بود و وارد بندر شدیم جمعیت زیادی بود از خلعجات و کشتیها توپ انداختند امیران بزرگ مقیم انجا روشام سیمور بندری که بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی همش اکل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده همش را عوض کرده اند گذاشته اند کشتی بسیار خوبیست نهار خوردیم سیو بکلای مترجم فرانسه با پیر سن مترجم و سیو بلنه وزیر مختار فرانسه که تازه مامور باقامت در طهران است سیو بل شارژ دفر سابق فرانسه که در طهران بود با سیو بلی کپتان کشتی و سایر صاحبمنصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیک بندر دوور انگلیس است بکاله بندر فرانسه که از دریا یکساعت و نیم راهست اما از این راه پوستموت بشر بورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگر هم عقب بود که سایر نوکرهای ما و غیره انجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهة احترام میامدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال همه منقلب کرد که هیچیک مرا قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شدم رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا بنه راه هشت فرسخ کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحبمنصبان فرانسه از بیقرار آمدند بکشتی و پیش امیر آن بنهوا حاکم بحری شربورغ و پیش امیر آل بنو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن سردار قشون فرانسه در شربورغ میسو ویته حاکم کل ایالت مانش میسو لازناک حاکم شهر شربورغ با سایر صاحبمنصبان و اجزا نهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند

روز یکشنبه دهم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده را ندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود در رسیدیم با سکله پله بسیار خوب و طاق نصرت خیلی قشنگ همه از گل و بوته و دسته های گل و چلچراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از فتیل طپانچه و تفنگ و سیر و ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحبمنصبان نظامی بری و بحری و

۱۲۳

وحکومتی وارباب قلم وغیره صف کشیده بودند حاکم مانش همه را معرفی مینمود ونهم احوال پرسی
میکردم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری اندن ومردفرانسه کم جثه
ولاغراندام هستند مثل اهالی روس والمان وانگلیس نیستند شباهتشان باهالی شرق زمین بیشتر است قلعهٔ
شهر بورغ خیلی مستحکم است ازطرف دریا بروج وباستیانهای محکم وازسمت خشکی هم قلعه وخندق عریض
دارد که همیشه پرآبست کرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرک نیست مجاوزان
سی وهفت هزار نفر جمعیت دارد بندرکاه خوبیست ابتدای این قلعه ازعهد ناپلیون اول است ودرزمان
ناپلیون سوم تمام شده است وحالا هم کار میکنند خلاصه کالسکها براه افتاد وامروز از مملکت نورماندی
عبور شد بسیار مملکت خوب پرحاصلی است چمنهای بسیار وسیع ودرخت وکل وکیاه زیاد وکاه
کاوهای خوب ما دیان کوسفند زیاد ونکاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند بوته ودرخت کز زیاد
دیده شد مثل ایران است اغلب کلها ودرختهای ایرانرا امروز دریخا دیدم مثل درخت بید وبنیره
وکز وغیره زمینهای اینجا همه پست وبلند است پته زیاد دارد سیب این مملکت بخوبی مشهور است
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهرکان رسیدیم پای تخت نورماندی است بیست ساعت آنجا
ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد ازین شهر از چند سوراخ کوه کذشتیم که یکی از آنها قدری
یکفرسنک میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شهر بورغ تا پاریس براه آهن هشت ساعت
راه ونود فرسنک مسافتست یکساعت بغروب مانده بکالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که خارج
شهر واقع است کذشته داخل شهر پاریس شدیم ازخط راه آهن که ازکنار قلعه ورداخل شهر بدور شهر
میکردد رفته بمحلی رسیدیم موسوم بپاسی Passay که همه رجال واعیان عالیه دولت فرانسه
وسایر مردم تماشاچی درآنجا حاضر بودند صنیع الدوله ومرشال ها کماهون که رئیس دولت است با دو نفر
دوبروکلی که تازه وزیر خارجه شده وصاحبمنصبان دیکر ووزرا وغیره وهم کارحاضر بودند آمدیم پیرون
بامرشال ووزیر خارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده وزینت زیادی داده بودند مسافتی را
پیاده رفتیم مرشال امرا وصاحبمنصبان عسکریه وغیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من وصدر

و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکهای دیگر سوار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلز سیلاتیف که منزل را معین کرده بودند خلاصه عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از پوا دو بولن عبور شد که خارج قلعه است دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است بادو دو لاکرا ندارمه عبور کرده بارک دوترلیومف رسیدم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از تهنک ساخته اند صورت جنگهای ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما در این جنگ آخر باپرو سها از کلوله توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده صندلیها چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده انجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند و اسمش مسیو دوال Mr Duval است با کالسکه آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده نطقی کردند جوابداد م بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل خیابان شانزالیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته اند و خانهای قشنگ با شکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دو لاکونکرد که میل بلندی از مصر آورده انجا نصب کرده اند میدان باروحی است دو حوض با فواره داشت اما فوارها همیشه نمی جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رود خانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهة ما معین کرده بودند شدیم دم پله عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دارالشورای ملتی است با بعضی وکلا نطقی منی بر تهنیت ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوبی دارد تخت خوابی که بجهة مازده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسه دیدم اولا آن حالت غرای بعد از جنگ المانرا هنوز دارند و عموما از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند رخت زنها و خانمها و مردم همه رخت عزا است کم زینت بسیار ساده و کاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه یرا

میکردند از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب با آواز بلند میگفت سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد
از اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه نیباشد که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوی فلیپ را فرقه باربن هم را میخواهند که از
خانواده بوربون و با اولاد لوی فلیپ اگرچه یکطایفه هستند اما جدائی دارند جمهوری طلبان هم قوت
زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ Rouge یعنی جمهوری سرخ را
سرخ طالب هستند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری سطرا طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد
هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه
کس باید از او حساب ببرند اما با این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز
ایستاده بودند قریب سیصد هزار نفر میشدند از این عمارتیکه منزل ما است سابقا دارالشوری یعنی
مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
فرانسه وکلا و اولیای دولت همه بورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت
چندان قدرت مخالفت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده است
کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی با تاسف خوردم اما بحمد الله عمارت
لوور که متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده و خراب نشده است هوتل دوویل را که از عمارات
خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون دنور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع
جنگهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سنگی
پایه مناره پاریس شهریست بسیار خشک و خوشگل و خوش هوا غالبا آفتاب بسیار شبیه است بهوا

ایران شب با سوار کالسکه شده با معتمد الملک وجنرال ارتور General Arture
در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی و از خیابان سباستپول که از کوچهای معروفست واز میدان اندم
وعمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها وغیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن
وخوب شهر باصفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند ودر قهوه خانها وغیره مشغول عیش
بودند رودخانه سن مثل رودخانه تمیز نیست کم عرض وکم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی
عمارت باغ کوچک خوبیست حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از آنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاه زادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبیست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجهد مرتبه فوقانی
عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم وسرد هردو دارد وهر طور شخص بخواهد ممکن است

روز دوشنبه یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک
مونسو که بسیار خوب کوچه ایست واز باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک ترمویف رسیده رفتیم
رو به بولوار اول رفتیم به ژاردن دکلی ماتیسون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلهای داشت
وجائی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از اینجا در آمده رفتیم بباغات وحوش وطیور دور
اطاقها را باسیم شبکه کرده وتوی آنها آب ودرخت برای طیور وحیوانات قرار داده بودند اقسام
مرغها وطوطیهای نیکی وبنادافریق وهندوستر الی دیده شد میمون وغیره هم بود حیوانی است مسمی
بکانگورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است به موش دوپا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند
برود دستهایش کوتاه است پا بابلند متصل باید بجهد بقدر شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم
کیسه دارد که بعد از زائیدن بچه هایش را توی آن کیسه گذاشته میجهد ومیدود بسیار پرو میشود وقرقاولهای
بسیار عجیب خوشرنگ بانواع اقسام دیده شد ودو فیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته
زنها وبچها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شتر مرغ بزرگی
بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

بما هیچخانه مثل ما هیچخانهای سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و بناآت دوروتن
دولویس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دولخارجه بوده خودش حاضر نبود نمایندش که اسمش ژفروا سنتیلر
حاضر بود و معرفی بناآت و غیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بوا دبولون جزیره میان
آب بود سوار قایق شده رفتیم آنجا یکی از صاحبمنصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
میکرد و گلولهای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان گلوله
داشت معلوم شد که در آنجا ها جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره
کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس *Pavillon de l'Imperatrice*
یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت
باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم و بمنزل شب را هم رفتیم بگردش بازار سر
پوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز به
تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردش کلاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن
نمیدهد ولی آنچه لازمست نوشته میشود بطور اختصار سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از بهر
دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار و شارژدفر هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی ایلچیان کبیر
شیتری نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لردلین ایلچی کبیر انگلیس الوزاکا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس
ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سیلستری گلوله خورده معیوب شده است
بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود
اپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی میونیکر اوزیر مختار ایطالیا میو واشبرن وزیر مختار
دولت نیکی دینانا اومین شام شیماوزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان
ساعدالملک وزیر مختار مقیم پطرزبورغ هم اینجا دیده شدند میو پیشون میو مینیاک میو سرتیژ وزرای مختار
سابق فرانسه در طهران و مومیو مونی شارژدفر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فربه
تر و جوان تر بودند یکروز بعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ و رسایل هوا بسیار گرم بود سمار رفتیم جمعیت

زیادی در طرفین راه بودند از شارژ الیزه وارکت تریومف و بوا دبولون ورود خانه سن کلو شتیم
حاکم و مأمورین سن و اوازگه آنطرف رود خانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی
دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی وده شاویل وده ویلداوری گذشته داخل در
سایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود فتیم بعمارتیکه منزل
میو بوفه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل در سایل را از عمارت و باغ
او ساخته است پرده ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم
و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگست میو بوفه دم کالسکه استقبال کرد و وکلای دیگر
دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن میو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از
همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال ماکماهون منزل دارند رسیدیم پیاده شده
مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاق نشستیم انجا هم عمارت عالی خوب بسیار با
زینتی است جزو عمارات در سایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن بخلقی است مارشال یک
پسر بزرگ که بنظر بعقده بیجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق و زیر خارجه دوک اروسی
هم انجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه نشسته رفتیم بباغ و در سایل گردش کردیم حوضها و فوارهای
زیاد دارد که منبعش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از چرخ بخار است منبعها را باز کرده آب بفوارها
انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فوارها داشت چنارهای وسیع بسیار خوب در خیابانی خیلی
همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و کاه کاه یک میدان مدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میچهد بسیار با صفا جائیست محلی را مثل کوه
ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم
به اپولون Appollone که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکند بسیار خوب
دور او آئینه و کل و اسباب آرایش گذاشته آنقدر خوب حجاری شده است که بحضور در نمی آید
خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن با نجا بسیار اشکال دارد

مارشال مکماہون Mac Mahon صدر جمہوریہ فرانس

بجهة انکه راهش همه پر کاه و سنگ و سر بالاست من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتم بالا در
اگرچه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در شکارگاه های ایران رفته و دیده بودیم هیچ
اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمها جنرال ارتون آمد اما زمین خورده همه رختهایش کلی و شمشیرش
کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد اما خیلی زحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و
جنرال فرانسه با ینجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمها بسیار خوب بود قدری
چرک شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش
حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنگ دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که
از میان آن فواره بلندی میجهد قریب هشتاد و نود حوض داشت که از میان هر یک فواره میجست این ستونها
و فوارها و سطح زمین و غیره همه از سنگست و همچنین در سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است
خیابان زیاد وسیع با صفا تعریف آنها کما هو حقه بنوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را به بیند زن
و مرد تماشاچی از دحام غریبی کرده فریاد میزدند و هورا میکشیدند بر گشته رفتیم بالای عمارت قدری
در اطاقها گردش کردم مارشال کان روبرو پالیکاهو Pahéao که سردار قشون مامور چین بوده است
بحضور آمد صحبت شد پالی کاهو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار زوری هم
حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره
قلعه تمز در تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه با المانها او هم جزء اسرا اسیر شده است
و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد مسیرهای لوی فلیپ را
دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاک فرانسه آمده
اند دو نفرشان را که یکی دوک دمال و دیگری پرنس ژوان ویل باشد امروز دیدم شاهزاده دومال بسیار
آدم قابلی است ژوان ویل هم شاهزاده خوبیست قدری کوشش سنگین است کوتاه و پارمی که
نوه لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان با و میرسد آنجا بود یعنی رفته بود بخانه که در ییلاق
حوالی پاریس دارد با شاهزاده ها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری دکالت

واز ندچون درعهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت
نظامی میپوشند واعیه سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی وترتیب شاهزادها از این
قرار است پسر بزرگ لوی فلیب دوک دمورا است بعد از ان ژوان ویل بعد از ان دوک دومال
بعد از ان دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد
کونت دوچاری نوه لوی فلیب است وپسر دوک دوپسر دوک دوررله ان که پسر لوی فلیب ولیعهد
بود بعد از انکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی بارشال ماکماهون
آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمدیم
شام نشستیم میز طولانی وشام خوبی بود اغلب از سرکردگان وصاحبمنصبان نظامی ووکلا وغیره بودند
دست راست ما میو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود ودست چپ وزیر دولخارجه روبروی مارشال
دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاهزادهای ایران وغیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزینی
است چراغهای استعدد دارد بعد از شام پائین آمده من ومرشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت وباغ را
تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هریک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره
رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود وآنطرف دریاچه چند پرده داشت که از مراتب آب میریخت
مثل آبشار واز حوض فوارها میجست اغلب بزرگان وسرداران وسفرای خارجه ونجبا واعیان
ووکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی
شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب وخوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از آنجا رفتیم
کلوسن Saint Cloud که عمارت عالی دولتی بوده ودر جنگ المان همه آتش گرفته وسوخته
اما خیابان وباغش برجا مانده است رفتیم بواد بولون واز آنجا بشهر ومنزل رفتیم درین راه با
جنرال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم روزی رفتیم با نوالید که مقبره ناپلیون اول وسایر
سرداران وبرادران ناپلیون وسرداران قدیم ایام لوی چهاردهم وغیره در آنجاست بمنزل ماکه دا

دارالشوری قدیم است یعنی بعمارت پالهدبورن در جلو انوالید میدان وسیعی است جنبا بها پر درخت هم دارد و ما دیدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بی دست و برخی کور بودند هم صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای برنز قدیم و همپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود آمد ما رتن پیر با اجودان ها و سایر صاحبمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه و ایطالیا رئیس اتا مازور ما بوده است رفتیم توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلا کار دارد لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب توی کنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده ایجاد دفن کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور بنگلای روس فرستاده است بنای این کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توی کنبد را هم او کود کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا را بهرو دارد که مردم آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست کنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و ایتا بوده آنجا دیده شدند با هم با کمال پنجه بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپتان دوشان شانا برانش آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذاشته آنجا بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود و شمشیر ناپلیون که در جنگ استرلیتس کرش بوده اینجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و قبضه اش طلا بود اما شمشیر را زنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب همه را با نمره و اسم صاحب آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الآن در انوالید از صاحبمنصب و سرباز موجود است با ضمه و نوکر است سی و پنجنفر از عهد ناپلیون اول مانده اند ما بقی از عهود بعد بنای عمارت را در سنه ۱۶۷۰ مسیحی برحسب حکم لوی چهاردهم لوووا وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است هروقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در وقت ماهم بپاریس از انوالید شلیک توپ کردند پرقهائیکه در عهد ناپلیون اول و بعد از ان از دولتهای دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین پرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته اند آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش پرق است که خودش در جنگها گرفته است در کلیسا دویست و چهل و پنج پرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از انجمله تورن دوبان و لانس و کلبر که از سرداران دوزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه در راه آهن بشربورغ دو ترن بخار بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند میسو کرمیو Carnieux که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست همیشه بر ضد ناپلیون سیوم بوده و ناطق غریبی است بحضور آمد مردیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد رؤسا است روچیلد معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهود یها را زیاد میکرد و از یهود یهای ایران حرف میزد و اسمد عای آسایش آنها را میمود باو گفتم شنیده ام شما برادر ها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهود یهای تمام دنیا را در انجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوابی نداد

و با و حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم میو لیسیس معروف که در پاریس سفیدرا با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده با اهتمام این شخص راه را باز کرده تا بحال واسطه راه بجارت هند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریبا دو هزار فرسنگ نزدیک تر شده با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورامبورغ روسیه بسمت الی شهر سمرقند تا پیشاور در خاک هندوستان انگلیس اما این خیالی است بسیار دور و دراز نادار که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس مارا انداخت سابقا با بالون زیاد بهوا رفته است اما حالا از این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه بابنیه ایست میو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلوکه عموی کلوکه که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب نفهمیده عوض شراب زرد آبی خورده مرد میو بوره که سابقا در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله زیادی از پروسها همین عمارت پالهبوربون خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتیم بگشان Longchamps برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همراه بودند ارارک تریومف و شانزالیزه و بوادبولون گذشتیم وسط بوادبولون مرشال ماکماهون با جزالها و صاحبمنصبان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک دونمور پسر بزرگ لوی فلیپ را هم که مدیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه درآمده سوار اسب صباح الخیر شدم ژرنال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با اتاژور یعنی اجودانش بودند خلاصه همین طور رفتیم بصفوف سوارهای زره پوش کویراسیه و سوارهای سبک بوسار رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرا و چمن لونشان که چمن وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد جزء بوادبولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوج چهار صد یا پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعید پاریس
است مثلا بعضی از این افواج از سمت فرسنک راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم
بود که با سبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده سپرقها را برای تعظیم و احترام میخوابانند ما هم
جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلا آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم باطاق
چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سایبانها و اسب دوانیها ساخته اند بالا رفته
نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطریش
و روس و پروس پیش مارشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه میبود فوری
دار الشوری مارشال کان و برو وغیره بودند کان و برو چون حالا داخل قشون نیست و ابوا بجمعی ندارد
سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها گذشتند کل و کلای ملت فرانسه
که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه وغیره نشسته بودند
زوجه مارشال ماکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هر فوجی
که از جلو میگذشت وکلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوجی
کلاه برمیداشت قریب سه ساعت طول کشید با همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند
بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه
امید انیطور اجتماع و نظم قشون بود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است
توپها همه همان توپهائیست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که
نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل روزی هم به لونشان برای اسب دوانی رفتیم
مارشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آمدیم بمشق قشون رفته
بودیم الابواد بولون رفته از انجا از دم ایشان گذشته رفتیم همان بالاخانه که روز سان قشون
نشسته بودیم وزیر خارجه میبود فوری زوجه مارشال و سرداران وغیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم در اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دوانیدند هر دوری یکی از

ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز وغیره دور اول نصف دایره که یک میدان اسب
باشد دواندند چاپک سوار یکه لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد دو دور دیگر
تمام دواندند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب باهم می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلا یک
سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد
هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگست شش دور که سه فرسنگ باشد کاهی هفت دور یک فرسنگ
میدوانند هر اسبی که پیش باید سر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یکدور راست که نیم فرسنگ
باشد هنر اسب خوب معلوم میشود دور آخر چند سنگ از تخته بار تفاع یک ذرع که روی آنها دارد
کون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت میجستند این طور بسیار تماشا
داشت اسب دوانی یکساعت بشیر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای تشابک
وچراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تریومف پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای
ارک تریومف دویست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلهای تنگ پیچ پیچی دارد
بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و
اطراف و قلعجات همه پیداست مردم میگفتند از لونشان و اسب دوانی نیز میگشتند همه پیدا بودند
از بوادبولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود همچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از پس کالسکه جمعیت
بود امکان عبور نداشت زحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند باهم سوار شده رفتیم از
شانزلیزه وغیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک
کرور جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف
میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور
مثل کوی کرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانه
سن درمیان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آمدند رودخانه مقابل ما

میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود چنانکه مانشسته بودیم همش تروکادرو Trocadero بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب اطاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پرده های زیاد که تازه از حریر و مخمل و نافته بافته بودند آویزان بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از کار بود کمتر خاموش شد آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمدلله بسیار خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند درین آتشبازی سواره زره پوش کویراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشغول بدست هوزیکان زنان میکنند شکوهی داشت شبی یازدهم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت مدوری ساخته اند دورش از چوب مراتب دار دبجه نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان این عمارت را مثل کوه و زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه ما انجا رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدراعظم و شاهزاده ها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویله اسبهای سیرک هست که نزدیک محل بازیست که از همان در آمد و شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارد برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خال دار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت بنشینید میدویدند میگفت سر پا بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بدوید میدویدند خلاصه هرچه میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدوانند روی اسب میجهند معلق میزدند پشتک میزدند باز روی زین میایستادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر دور اطراف دایره قطیفها نگاه داشته بودند همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان

دواندن درحالتی که اسب سرتاخت بود بهر قطیقه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی
هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره باپا روی اسپ پائین می آمد دو دفعه معلق زده درست
روی اسپ پائین آمد دفعه سیوم زمین خورد امّا عیب نکرد دوباره جست روی اسب سه معلق دیگر
زد حلقهای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسپ نزدیک حلقه
که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره باپا روی اسب میامد بعضی حلقها را
مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد زنها و پسرهای سواره
کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیآید مثلا در یک نفس و یک دفعه بالای اسپ پانصد معلق
وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که بتصور نمی آید
بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت کار هیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
محترم بلند و سبز هاش باتی است آنجا بود رفتیم برتبه پائین عمارت که مجسمه‌های مرمر قدیم و جدید آنجا بود
همواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمه‌های بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود از مرمر
بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت
این آب آب همان رودخانه ئی است که در شهر رم پای تخت ایطالیاست و مجسمه‌های مرمر دیگر
که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند امّا سر و دستش از بازو شکسته بود صورتهای
دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد روز ی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند
یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدّ
اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچهای پاریس را مینماید در همکا میکه پرده‌ها شهر را محاصره کرده کلوله توپ

مثل تگرگ از هوا میبارد و فصل زمستان هم هست مردم از خانها بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بشیر نگاه میکرد این حالات مجسم میشد بطوریکه هیچ نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان گیرودار است شخصی را دیدم خورده سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالها بعد از آنجا پله میخورد میرود بالا آنجا یک محوطه کردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعجات اطراف شهر و توپ و کلوله و هنگامه جنگ و محاصره و بهوار فتن و ترکیدن کلوله توپ و نارنجک بنظر می آید مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پرو دس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص تا بچشم خود نه بیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شئ موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را مداخل بسیار است تعجب درین است که مدت زمانی دور نمای فتح تواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از آن چند مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت هستریه را در سولفرینو و ماژانتا و غیره شکست داده بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار حبس است بشیر از ده دقیقه هر کس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد زود برگشتیم روزی رفتیم بکلیسای نتردام و سیته شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است از پهلوی هوتل دولامونه و النستی تودو فرانس و کنسیل دتا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد ناپلیون اول بنا شده و کمونها با لمره آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قرب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت گردش کردیم منبرها و محجرها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی و اردیجر با همه از شیشه‌های الوان بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدم بعضی اسبابها مثل تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره و غیره بود در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی چیست شراب میخورده یا نه

یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سئوال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتند البته میخورده سهلست خودش هم شراب می انداخته است بعد گفتم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد برخاسته رفتیم بمدرسه معادن که اکل دمین Ecole de mine میگویند اسم رئیس اینجا میسیو دوبرسی است بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در آنجاهست از معدن طلا گرفته الی زغال وهمه را با مزه وتفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ مرمریکه در مملکت نمسا و بلژیک و دنیاست حالا سنگ مرمر در از آنجاهای آورند قطعهای مرمر خوش رنگ بی عیب توی سنگهای نمونه معدن زمرد سبز وغیره را هم دیدم اما همه بزرگ نیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن بود که حساب نداشت ومجالی میخواست که مدتها یکیک را بدقت دیده با معلمین سئوال وجوابها بکند تا چیزی بفهمد نه که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هریک را از کدام معدن آورده وخواص وطبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فیل ها را آنجا چیده بود یعنی شتر و حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از ان وحیوانیکه حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب وغریب بود دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این گردش شهر رفتیم بمنزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ وعمارتیست بسیار بزرگ وعالی که از عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند کلکسیونهای بسیار خوب دارد چون هوتل دویل دارالحکومه حالا خراب است وآتش زده اند این عمارت را دارالحکومه شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ میسیو دوال حاکم پاریس و میسیو الفاند مهندس شهر پاریس وغیره اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام میسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از انجا برای تماشا و اشکال وغیره بعمارت رفتیم میسیو ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارت عالیه پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیپ

ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا مینشینند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یکدو نفر معلم شاگردان مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده شد سنا عبارت بوده است از صد نفر که بیش از بزرگان و اعیان و سرداران مستدولت که پیکار نباشند بهر یک سته هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت است انجا دارالشورای وکلای ملت بپردازند حی آمد تا با مضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا با لمره متروک است خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده اند در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهریکه در هر یک جمعیت زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره رنجیده است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پرده های اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است که از بالای ارک تریومف دیدم همش پلنتون Pantheon لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجمین زیاد دورش بود تعمیر میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شبی از رفتیم به پالهرویال جائی است بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و مسقف و جلو و عقب این راهرو دکاکین است چهارصد یا پانصد دکان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب حرازی و بلور چینی و غیره کل دکاکین را کشتم مبالغی خریده شد جمعیت زیادی تماشا میکردند روزی رفتیم تماشا صرا بجانه که هوتل دولامنه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکیت بود آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سکه های قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آئینها چیده اند

از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و هر
قسم مدال دیده شد از انجا با طاقی که همش اطاق ناپلیون اوّل است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون
اوّل انجا بود مثل سر سکه و ته سکه و مدالهائیکه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات
مفتوحه و نشانهای قشون وغیره کلّا انجا بود نمونه سون داندم هم که کمونها با لمّه خراب کرده اند انجا
بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چوبدن ساخته اند بعینه همان سون است اما ارتفاع سون
اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یکو جبست بعضی صورتهای
ناپلیون انجا بود کلوله از کمونها آمده و شیشه روی سر سکه ها را سوراخ کرده بدیوار رفته بود همان طور
نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم گفتم بد یادگاریست خلاصه ماشین
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با نجار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود و هر یک پنجفرنک
پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کمست اما نقره زیاد
و تمام پول حالا نقره است سته عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره دیگری مس بیادگار رفتن بن بضر انجا
روبروی ماسکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل سن
میشد از آنجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم و عمقش دو ذرع بود قدری
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رختشوخانه و حمّامهائیکه
همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی
در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن
اطاق خودش را بشوید رختشوخانها هم همین طور است آنمیان می نشینند و رخت میشویند رختشوی
همه زنست این حمّامها را با نجار کرم میکنند که آدم خوب سر و تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم
بمنزل روزی رفتیم بکارخانه گوبلن Gobelin بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که
فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند و بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

در رؤسای کارخانه و کارکرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پرس و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدیم که باکمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب چیزی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد آمازنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر شکل و پرده معروفی که بخواهند میبافند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت و صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ بنیم تمام که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما نمیدانم تماشاخانه و این پردها کی تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا میسو دارسلا از اینجا رفتیم بسیاحتخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هرچه بخواهند بسیار زود و میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در همین راه بعضی جاها که گلوله توپ آنرا خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار بزرگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف بمناره ژویه که از بناهای لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه تلکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن بالاست اصل مناره هم از چوب است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از حیثیت حجاری و پردهای نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که همش کالری دا پولن میگویند یعنی والان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف بشم مرصع و بلورهای معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک درآورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جعبها و پشت آئینها گذاشته اند میتوان بازوی شاهان رومان

که پادشاه کل فرنگستان بوده در جعبهٔ ضبط کرده اند جعبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زرکری کرده اند
مال آن دتریش Anne de Autriche مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی
چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای
شارلومان هم بود خلاصه او طاقهائیکه پرده های اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پای
هر پرده باید شخص یکروز تمام بنشیند تا کمال نقاشی آنرا بفهمد با این تعجل که من داشتم البته درک تمام
نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پرده های کارالبانی را بسیار بترتیب
میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای مولو هم بسیار خوب بود پرده های زیاد از کارهای
اوستادان دیگر هم بود مثلا پرده بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشای از پله
رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حالا
خراب شده است و دیگر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چرا که مخارج زیاد دارد عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که همه جهت البته صد کرور تومان متجاوز ضرر وارد
آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت
اغصان افتاده است عصرها در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته شدیم
آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهای
فرنگ بهتر و باریعیت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم تمام نشده است دو کرور دیگر خرج دارد
که تمام شود حالا همین طور مانده است اگرچه من تماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند
روزی رفتیم بورسیایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطاقها
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی هائیرا که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفائیل
وغیره نقاشی کرده بودند و درجه هریک مثل پرده های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هریک را
بهر قیمت میفروختند میخریدیم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و بهیچکس نمیفروشند کارخانه

مال دولت است هر فرمایشی بدهد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عملهٔ مزد میگیرند در روسا
مواجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند
کرد بسیار گردش کرده تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدم بعد
برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو کلدان بزرگ بسیار اعلی و دو هزار پشقاب چای
اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه دادند از آنجا سوار شده رفتیم بورسایل
منزل میبو بوفه رئیس سابق قال کردند رفتیم بدارالشوری و کلا از یک گالری مجسمهای بسیار خوب مرمر
کار اوستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران و غیره
بود گذشته تا رسیدیم بدارالشوری در اطاق نشیمن مختصر نفر وکلا در آن مجلس حاضر بودند در مراتب
بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حال وکلا می نشینند تماشاخانه قدیم در
سایل است که لوی چاردهم ساخته است میبو بوفه رئیس چون برای پذیرائی ما در عمارت خود بود
نایبش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیب دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست
چپ و دست راست همه بودند دست چپها بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژرنالها و غیره
حرف زدند از آنجمله ژرنال نوازل بود صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید متصل
وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف بزن قال و مقال عجبی بود نایب رئیس متصل زنگ
میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت
یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده
بودند با مرشال و میبو بوفه و غیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گردش کردیم اوطاقهای
تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد انقدر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر و غیره دارد که حساب
ندارد پردهای بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه Horace Vernet
که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوی فلیب و غیره شده
و جنگهای ناپلیون سیوم در ایطالیا با دولت نمسه و غیره و پردهای جنگهای ناپلیون اول و غیره از

از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پرده را تماشا کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه وکلا و وزرا اقرار داده اند از آمد و رفت زیاد و سخن کاغذ و دفتر و کداشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالار بارا از شکوه انداخته اند بسیار خسته شدم آمدیم باین قدری هم در باغ در کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب از فواره میجست خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل ازده دا اوره گذشته بسنکلو رسیدیم از انجا بده بولن واز انجا به بوادو بولن تا رسیدیم بمنزل در سنکلو چند فوج اردو زده بودند در ده بولن بسیار بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در سایل میان اشکال مجسمه مجسمه تراندارکت را که پرنسس ماری *Princesse Marie* دختر لوی فلیپ که شوهر کرده بوان هرو خدوش جهازی کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود روزی رفتیم باغ وحش و نباتات از منزل تا تماشا راه طولانی بود در ئیس انجا که اسمش میو بلانشار و هفتاد و پنجسال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نایبش و غیره جمعیت زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند بازنهایشان همه تماشا آمده بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات گلهای بسیار خوب باسلیقه کاشته اند از همه گلها و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته اند و گیاهها و درختها یکه مربوط بعلم طب است همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه در انجا کار میکنند اول گرمخانها را که نباتات ولایات گرمسیر را در انجا بعمل آورده اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده و قفس مخصوص کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شد انه باغ وحش سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در انجاها هم دیده بودم مگر چند حیوانی که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی هیکل که اسمش را کازوار میگویند از استرالیا آورده اند بسیار حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم بشتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانیست تا پیر میگویند از نیکی دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرکدن اما کوچکتر سیاه کرکدن و خوک

(۱۴۶ فرانسه) وکوسالهٔ حیوانیست ببرهای درنده وحشی وپلنگهای عجیب داشت یکنوع حیوانی بود میانه
پلنگ وببر اسمش راژاکوار میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی است
پلنگها دو بچه کوچک زاییده بودند بسیار خوشگل شیر بال دار افریق وشیرهای دیگر هم بودند یک
فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار
وغیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزهٔ عمارت نگاهداشته بودند
که در دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان وماهیهای جمیع دریاها وحیوانات دیگر از مار وخرچنگ و
نهنگ ولاک پشت وانواع طیور دیده شد تماشا وعالم عجبی داشت مثلا از ماهی کوچک تا
نهنگ را بهمان طور که مرده نگاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از
کوچک وبزرگ که در دنیاهست از مرغ کوچک مگس نیکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست
مرغ مگس مرغیست بسیار خوش رنگ وکوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است
دیگر از این قشنگ تر مرغی در عالم نیست وهرزه رنگی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از زمان
با تخم خودشان وبا همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آئینها چیده
وحالتی که در روی لانه وتخم میخوابند چنان مجتمع کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد از تخم مرغ مگس که
کوچک تر از آن تخمی نیست وبقدر یک پسته میشود کرفته تا تخم مرغ رخ وشتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر
است در یک اطاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرگ بود
گفتند از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد واین چهار تخم را از جمهتهای زیاد وسیاحت بسیار در
جمیع بلاد عالم عاقبت کویا در افریقا ونیکی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین
بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خروس خیلی بزرگی باشد مرغ سیمرغ ورخ
که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند والان این بیضه ها را یکی هزار تومان نمیدهند
ماهیهای عجیب وغریب بود دیده شد که از بزرگی وغرابت بنوشتن نمیاید میمونهای عجیب وغریب بود باقسام
مختلفه که یکنوع از بزرگی بقدر اسب ودیگری از کوچکی بقدر موش بود بمراتب جثهٔ اجسام آنها را

همانطور مشل زنده نگاهداشته اند از جمله میمونیست که اسمش کوریل است در مملکت افریقیه هم میرسد که از بزرگی و هیبت و قوه و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش دو قد انسان بلکه بلندتر است یک جفت نر و ماده بودند ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر برنیو و سوماطرا و جزایر تیمور هم میرسد اسمش اورانک اوتانک Orang Outang است اگرچه از میمون کوریل کوچکتر است اما این هم خیلی نقل دارد بسیار زنده و بزرگست یک لاک پشت روی میزی گذاشته بودند بقدر خربسیار بزرگی انهم چیز عجیبی بود که بجز بدیدن نمیتوان بتصور آنرا نمود مارهای بسیار بزرگ که در حقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد در حق مصنوعی ساخته و جثه ماری عظیم را بر دور آن پیچانده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت غیر از اینکه سر مومی این حیوانات را برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هرچه در این موزه است همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت زحمت زیاد و خارج بسیار و مبالغ گزاف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده و متصل مواظب نگاهداری آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقة انسان بچشم بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدم بیرون و با اینکه دیگر هیچوقت بجهة تماشا نه اشتهم به قفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از انجا رفتم منزل اما میس که سنش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدر یکفرسنگ راه رفت هرچه میگفتم برگردید باز میامد و میگفت مدة العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگر انرا هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی است و اجزای زیاد دارد که همیشه در مدت پیر متروک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مکاتریوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانهای متعدد دارد یکشب هم تماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه بازنهایشان و مرشال ماکماهون و میبوبوفه و همه

صاحبمنصبان وغیره وهمراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبریست پنجهزار تبه باچهل چراغ زیاد وجمعیت بسیار هم بود وقتا صها وخوانندها خوب خواندند ورقصیدند بخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند شبی رفتم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه خانمهای معروف شهر وسفرا وزنهایشان وصاحبمنصبان فرانسه واینها موعود بودند آتشبازی وچراغان خوبی درباغ الیزه کردند باغ بسیار خوبیست باحوض وفواره وچمن واشجار توی باغ ازروشنی الکتریسیته که کهازپشت بام برزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مردوزن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه وتماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا راکشتیم عمارت بسیار خوبیست کوبلن های خوب دارد این عمارت را کنبت دوروساخته است صدوپنجاه سال قبل ازین بعدازفوتش معشوقه لوی پانزدهم که اسمش پومپادور Pompadour بود خرید وخیلی وسعت داد بعدازمردنش بپادشاه رسید بعدموزاما دناپلیون اول خرید خلاصه بعدازگردش صحبت آمدیم منزل شبی را هم دوبروکلی وزیرخارجه درعمارت وزارتخارجه که نزدیک کوراژ سیلا تیو منزل ماست سواره وبوفه داد شب را باوجود اینکه ازراه منزل ما آنجا بسیارنزدیک بود اما باکالسکه وتشریفات وسوارهٔ نظام وغیره ازدورعمارت گشته بوزارتخارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانیها وبالها بوده است امابعدازجنگ با پروس ورفتن وزرا بورسایل تا امشب دراین امارت بسته بود مرشال ماکماهون ومسیو بوفه وهمهٔ صاحبمنصبان وجزالها وسفرای خارجه وسایربجناب وبزرگان اززن ومرد بودند عروس وزیر دولخارجه چون صاحبخانه بود دست باو داده درباغ واطاقها میگشتیم توی باغ چراغان وآتشبازی خوبی کردند خوش گذشت بعدازساعتی مراجعت بمنزل شد روزی رفتم بگردش ونس که سمت جنوب پاریس خارج ازشهراست صحرائی بوده است چمن وجنگل ناپلیون سیوم درآنجا خیابانها ودریاچها وجاهای باصفا ساخته است ازبولواره پرنس اورژن واز پلاس دشاتله واز پلاس باستی گذشته رفتیم ازدروازه شهر پیرون دروازهای شهر پاریس مثل دروازهای ایران نیست که درواشته باشد درش ازمجر آهنی است خلاصه ازکالسکه پیاده شده رفتیم قلعه وخندق پاریس را تماشا کردیم

دیوار قلعه که درحقیقت دیوارهٔ خندق شهراست نه ذرع ارتفاع دارد یک ذرع هم خاکریز
بالای دیوار است که وه ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک
اندازه و بالای آن لبه ایست از سنگ بزرگ تراش ساخته و درزوایای دیوار هم سنگ بزرگ
تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان
پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است و این
قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که نهصد سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدروازه
رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآمد رفتیم بسیار جای باصفائی بود گل و گیاه زیادی داشت خلاصه
از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی غیره روی تخته سنگی ساخته
بودند و زیر آنرا مغارهٔ درست کرده بودند که سنگها مثل غار برفی آویزان شده بود و از بالا
سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت
شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته
بودند و قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم به محلی که کالسکهها بود بیرون آمده سوار شده
از دروازه دیگر از پل گذشته وارد دومسینل رفتیم منزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم ایستاده
منتظر ما هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه حسن آباد ارومیه آذربایجان معلم اطفال
کاتولیکی انجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل
گوش فیل خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش مرتبه هستند
و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یکدرجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله
الی دختر و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال
یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی گلسازی

(۱۵۱) وغیره دختر با کلهای خیلی خوب میسازند یکدسته گل بسیار خوب بیاد کار بها دادند بقدر دو دست
نفر بچه چهار ساله را در کمال آدب وخوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن
پیر زاهده که معلمهٔ آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال منظم
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت
پرستاری اطفال آنجا دشاگردان خوشم آمد معاودت کردم شب را رفتیم در سیرک انقدر بازیهای
عجیب از اسب بازی وغیره در آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلا یک اسپ جلو میزی نشسته
غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبد شراب وغیره دهن گرفته میاورد خدمت میکرد اسب
دیگر با دستش خمره میچرخواند معلم میگفت لنگ شو فورا لنگ میشد میگفت بمیر میمرد و همچنین سایر
احوال حجاریکه مجتهد از مرمر میسازد همه روزه از منزل از کل تکل ما را میساخت حوصله عزیزی داشت
از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت ما را بسیار خوب از کل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت
اول کلکسیت مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
کچ میسازند بعد ازان از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت بعد از چهار ماه
بطهران خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قهوه خانه
که در آنجا ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شانتان میگویند مثل تماشا خانه
جائیست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد خیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد
روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل
نشیمن مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خواننده رقاص بند باز آدم باز وغیره جلو مردم
توی عمارت میزنند و میخوانند آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد
برنگ بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بدذات ترین
اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری می دوزد
و با بازی میدهد و هوا میاندازد باز بروی دو پا زمین میایند و در آن واحد پسر یا طفل را به مغز

سر پا روی انگشتها برده چرخ میزند و بهوا میاندازد میگیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این
مرد طوری معلقها میزنند که بنوشتن نمی آید البته بچه را که بهوا پرت میکرد پنج شش ذرع بالا میرفت در روی
هوا معلق زده باز بر زمین میافتاد اگرچه من خودم قهوه خانه نرفتم نشنیدم و در سیرک دیدم این سیرک
تابستانیست سیرک زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجاست همان خانهای متعدد
بسیار خوب در پاریس است کرانه هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
از اسباب زینت هر چه تخصص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را ماپل میگویند باغ بسیار خوبیست هر شب بازار است
دری دارد و محکم از آهن از هر کس که داخل میشود پنجهزار میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد
شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود و جاها باغهای خوب حوضها جاها که مثل کوه و کشار طبیعی
ساخته اند دارد وسط باغ کلاه فرنگی جائیست که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب
پر چراغ دارد و زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای عجیبی است مثل این باغ هم یکی در لندن
است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند در پاریس چیز رسید
از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده مایه هم و غم
واندوه شد در پاریس و انگلیس و المان اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل
فیل است و بار زیاد میکشد خیلی دیدم که بارآدهای بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است
که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
رسمی است **روز شنبه بیست و سیوم شهر جمادی الاولی** از پاریس حرکت شد
بشهر دیژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون وزیر
دولخارجه سفیر کبیر استریه میو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جزالهای فرانسه و اهل قلم
همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر دولخارجه صدر اعظم در کالسکه با بودند
از بولوار دایطالیا و مون مارتر و بولوار دشاتو دو عبور شد از میدان باسیل و غیره که گذشتیم جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم تا رسیدیم بکار جنوب پیاده شده قدری در اطاق کار نشستیم زن و مرد زیادی از انجا و غیره آمده بودند میو و تیر یراکه در عهد ناپلیون سیوم جزو وزرا و رئیس مجلس کسیل تا بوده و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است مارشال معرفی کردند و تا دیژون همراه ما است خلاصه بعد از یکربع ساعت نشستن بکالسکه نجار داخل شدیم کویا همان کالسکهائی بود که از شربورغ سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن و رخت آبادی پیوسته بود در و خانهای کوچک و بزرگ و دره و پته هم بعضی جا دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون از این قرار است مونتورو لارش توتز ارسی دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ عرفی رسیدیم به دیژون حاکم شهر که حاکم کت دراست همش لیون دو ناسیان با نایبش و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند این حاکم از جانب مرشال بکاره است مامور شده است این مملکت را کلیه Bourgogne بورکن میکویند یک قسمت از بورکن کوت دوراست که پای تختش دیژون است حاصل انکور درین مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میبرند هر کس آن صحرا و پته های تاکستانها ملاحظه میکند که این همه انکور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنک کذشتیم این شهر را در جنک آخر دو مرتبه قشون پروس کرفته و داخل شده و انواع اذیت با بالی اینجا کرده جریمه زیاد سیورسات و آذوقه بسیار کرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب شده بودند عمارت بزرکی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن ساخته است برج بلندی هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزو آن دولت است چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا خانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بمهمانخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی

درجلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خدا جوئی در این شهر عمل میاورند

روز یکشنبه بیست و چهارم امروز از دیژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی کار صدر اعظم و حاکم پیش مانشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است شانی ماکن بوغ آمبریو کولوز بلکارد که آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره و تپه کوچک بود از این اسنا سیون بعد بکوهها و دریای بزرگ افتادیم که رودخانه رون از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته در مدیترانه بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن کوتار الپ است همانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همانقدر هم خارج شده موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت از اسنا سیون امبریو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهات و آبهای خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دره او کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان است کوهها برف دار دالپ دمون بلان و قلههای بزرگ کوههای ساووا و ایطالیا پیدا شد غروبی بژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پریزیدانت اسمش میسو سرزل است و رئیس مجلس شورای ژنو که اسمش اوژن بویل است با ایلچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در عثمانی با ناپلیون اول هم خدمت کرده و در سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروفست آنجا بود همانداران فرانسه که اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال پاژول و ژنرال ارتور کلونل شوزن و میسو بی بر سنتز از اینجا که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم پریزیدان لطفی کرد و جوابی داد یم بعد من و صدر اعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روباز نشسته راندیم منزل ما جهانخانه برگ Hotel de Berg است تا مهمانخانه مسافتی نبود از کثرت

جمعیت امکان عبور از کوچه ها نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب بودند باز دفع و منع مردم
ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می آوردند که کم مانده بود
کالسکه را خطری برساند و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر گاری کالسکه
بروند اطفال گریه میکردند و دختر ها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم
منزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پائین او طاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است
آنچه بنای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه
رودخانه رون Rhone میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا مثل بلور است
میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش مجراست پلهای متعدد بخشکی
دارد دو پل دو طبقه از چوب و پایه های محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به مهمانخانه است شهر در دو
طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچهای سنگ فرش وسیع تمیز دارد
تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم مهمان
نوازی دارد و کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای
جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در
همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارند
دخانه و مکان دولتی ندارند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره
مهمانخانه پیداست بسیار پر برفست اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلند و قشنگ
تر است حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز

دوشنبه بیست و پنجم ۲۵ در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده
رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم
پاریس و مسیو دوسکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند

طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سویس است بعد از ان خاک مملکت ساوا متعلق
بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سیوم با نمسه کرده آنها را شکست داد و
مملکت ونیز را که از ایطالیا بود و نمسه ها چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایطالیا داد
دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین منس و ساوا را بدولت فرانسه واگذار کرد که
خاک ساوا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رود خانه شهر ژنو
میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش از انجا الی صد ذرع می گفتند
همه کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره هیچ جه در میان و اطراف دریاچه نیست کاهی
که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت با کشتی
بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت
و کمپانی سویس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل مینماید از دولت فرانسه
هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس
است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی برف
و با صفا نهار مختصری در کشتی خورده رسیدیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رون
بدریاچه میریزد گذشته بشهر ودی Vevay رسیدیم شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه
رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه دامنه کوه تکتک خانه داشت حاصل اینجا هم همه
انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که ممکن شده و زمینش نرم بوده درخت
تاک کاشته بودند توی شهر فوارهای زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد تماشا داشت همانخانهای بسیار عالی داشت
میسو سرذل پریدان که وطنش شهر ودیست ما را بنهار همان کرده بود در همانخانه نزدیک رون
یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده

شد از اهل نیکی دنیا. انگلیس وغیره اینجا بازیاد بسیاحت میآیند اهل بلد وغربا خیلی بودند داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم ویلهلم که چندیست در اینجا سیاحت میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریاچه جلو مهمانخانه گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور نماهای کوههای الپ وغیره خریدیم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی رانديم طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان Lausanne ینون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار دریاچه توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه آهن کشیده اند تا دره و شهر سیون میرود دست راست دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسله کوههای ژورا است **روز سه بیست و ششم** ۲۶ صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صمینغ الدوله مرخص شده برود شهر تورن برای تعین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه عماد الدوله علاء الدوله امیرزا مالکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر و بین خلاصه رانده از حول و حوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سربالا و باپیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساووا و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دهات کوچک با صفا سر راه دره پتها و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دریاهای ساووا میآید و آخر منتهی برود رون میشود راه سربالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبیست رسیده بمهمانخانه من سوار اسب یمین الدوله ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آوردند

بودند سایر همراهان سوار شدند معتمد الملک با کالسکه رفت بمهمانخانه ما راندیم بالای کوهی که مشرف بمهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنکی صاحب آنجا که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد راه بدی بود جنگل کوچک درهمی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هرطور بود از توی جنگلها و درختها رفتیم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای برف الپ و ساووا و مون بلان وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار شده از راه بدی پائین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره در این راه مهمانخانه دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست و روئی شستیم در این بین باخستکی و هوای گرم معتمد الملک گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه ها از ما زیاد آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم **روز چهارشنبه بیست و هفتم** امروز در مهمانخانه هوتل دو لاپه بنهار موعود دولت سویس هستیم پرسیدند نهار آمدند سوار کالسکه شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلچی پروس مقیم سویس که پسر پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز نشستیم شاه زادگان و صدر اعظم وغیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم دارد و مرغی در آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر ژنو پیشکش کردند نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پلها و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم به منزل دو ساعت که گذشت باز پریدان وغیره آمدند سوار کالسکه شده رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل میز نهار بودند مگر شاهزاده های ما اول رفتیم

بعارتیکه اسباب فرنگ و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس و غیره بسیار کم و محقر است معلم فرنگ اطاقها
تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوه الکتریسیته بما نمودند در وقت تماشا
چون پرده‌ها را انداخته و چراغها را می‌بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری
گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سویس وغیره اینجا بود شش هفت پرده خوب
خریدیم نقشه کل مملکت سویس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاقها
بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره بدره کوهها و رودخانها را مجسم کرده
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ نباتات
میوه فاورکه یکی از متمولین و سنجبای سویس است موعود بودیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو بسمت
خاک سویس است جلوی راه بود از نزدیک عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بجا
میوه فا در خانه قشنگی بود خانهای خوشگل زیادی از انجا و غیره انجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم بجهت
شدن چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبی برگشتیم پریزیدان وغیره انجا ماندند آمدیم
منزل شب را از صدای کالسکه در عدد و باران و صدای رنگ ساعتها و رنگ مهمانخانها بسیار
بد خوابیدم دولت سویس جمهوریست بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت
دارد و منقسم به بیست و دو ایالتست هر ایالتی رئیس و حکمرانی و دیوانخانه علیحده دارد هفت نفر هم
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی بمنوا ند حکمی در کارهای عمده
مملکتی وغیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم با طلاع و امضا
احد یکه آن کار را میکنند را نند در حقیقه رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت ولایتی ندارند هر وقت
حکمی در کاری اتفاق کردند مجری میشود و الا فلا واضحی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این
روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را ندارد و بیش ازین هم لازم
نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ

میبرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت
در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوه سنکوتار الپ است متعلق بسویس
که دو رودخانه معتبر از آنها یکی رنست که بدریاچه کونستانس میریزد دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل
شده هر دو خارج میشود روز بیست و هشتم از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت
سارد ین و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با استریه و گرفتن ممالک لومباردی و ونیس چهار قلعه
محکمه کوادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت پاپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر رم دولت ایطالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت خالیه اش شهر روم است که قدیما در عهد قیاصره
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر رم پای تخت همه ایطالیا شد از
صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم پریدان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه سنجانی نشستیم تا
بلکارد که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از انجا براه تورن و ایطالیا افتاده از
دره ها و خاک سنا و اگذشتیم همه جا دره وسیعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن را در اینجا ها بسیار خوب
با زحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلندیست روی و در خانهای عظیم
پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری Chamberry
بشامبری نرسیده از حال اکس لبن گذشتیم جزو ساووا است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساووا است کالسکها ایستادند
جمیع صاحبمنصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یکفوج سوار نظام
با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برفت ابشار متصل از طرفین کوهها میریخت
تا رسیدیم بودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان عهده داران و جزالهای ایطالیا که

(ایطالیا) که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند اما سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ مون سنی است
که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از همه دان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست
و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریبا طول این سوراخ است مثل این است
که از منظریه کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه
شیشهای کالسکه را بجهة اینکه دود کالسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه را
انداختم نسیمی آمد کاهی صداهای عجیب میآمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد و صدا کند و کاهی در
این تاریکی کالسکه نجار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه کاهی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد
نمیدانم این آدمها چطور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجره ها ساخته
روشنی بسوراخ داده اند پنجره های دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده به پنجره ها
برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز
کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تاریک
و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی درین راه کار کرده اند
قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه بایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی
کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه مون Piemont شدیم که
شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه
دیده میشد کالسکه نجار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم رفته
البته از هشتاد سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل تغلبهای
کوه و پرتگاهها و درهای عمیق و رودخانهای عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت
بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیاید بطوری هم راهها و پلها را
محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد
رودخانه پو است رودی عظیم اما آبش سیاه رنگ و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن

اعلا

تمثال اعلیحضرت امیر الطوارق بطالبا

گذشته پائین تر از شهر و نیز بدریای ادریاتیک میریزد هر قدر میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آنجا که وسعتی
شد صحرای پر درخت بود اما تا بکار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شده از کالسکه
پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوال Victor Emmanuel II ثانی پادشاه
ایطالیا و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس امده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت
نموده بعد استعفا کرده بود و میسیو من کنی صدر اعظم میسو و لیسکونتی و نوستا و زیر دول خارجه پرنس کارینان
پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر بخلقی است پهسالار ایطالیاست و در تورن بحری منصب دارد
هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد او نایب السلطنه قرار میدهند
و صنیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحبمنصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاهزاده ها دست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در کالسکه روبازی نشسته
راندیم شب بود و چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچها و پنجره ها
بودند کوچها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم همش
کوچه رومی است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چوبدنی روی اسب
وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با پرچ در وسط این میدان بود که اهالی لومبارد ی بعد از آزادی خودشان
از دست استریه بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پلهها و دیوارها
راهرو با همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و بازینت و اشکال خوب و مطلا کاری کلدانهای مرمر
روی دستاندازها گذاشته بودند که از سر هر کلدان چند شعبه چراغ کاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ
از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلا کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و اسباب
از پردههای نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای
منزل ما را نشان دادند و داع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت
باز دید رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای این شهر بسیار گرم است

پادشاه در شکار کاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند والا هرگز میل بماندن شهر ندارند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بمن میگفتند از شهر و عمارت بدم میاید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود اما بسیار باطنه و قوی و معلوم مینیست که من هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس امده بیست و هشت سال دو دختر دارند یکی زن پادشاه پورتغال است و همش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است همش پرنسس کلوتیلد Princesse Clotilde زن دوک دااوست که همین امده باشد چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت است سه پسر کوچک دارد یکی شیرخواره دوتای دیگر بین سه و چهار سال دارند اینها شان هر روز در باغی که جلو عمارت است اورده میگردانند در یکی از میدانهای شهر خواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی مرغوب رودخانه پو از انتهای دست راست شهر میاید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تکتک خانهای بسیار خوب توی در هاساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از اینها که از همه بلندتر است کلیسای خوبی ساخته اند که همش سوپرگا دمدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوههای الپ جلگه است معبد یهود در این شهر میسازند بنای عالی است یعنی یهودیهای متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است

روز جمعه بیست و نهم

در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده و اداشته و آدمی که اسلحه قدیم فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر وغیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در حدمت او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی کشتیم جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذا میخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست که نصف شب شام خورده بلا فاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت شام نخورد و میگفت هر گز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند و سفید است درویش سرخ و سفید سنش کو یا شصت و پنجسال باشد اما بسیار بابنیه است همراهان ما سوای آنهائی که بوین رفته بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی داخلی بخاتم ایران ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار اعلی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوب دن جعبهٔ خاتم خلاصه بسیار اسبابهای خوب بود بصدر اعظم و شاهزادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه بتماشا خانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشا خانه در اول نشستیم بسیار تماشا خانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنجره چراغ کار زیاد جمعیت زیادی هم بود خواندند و رقصیدند پرده ها بالا رفت چون هوا کرم بود پیشتر از دو اکت یعنی دو پرده ننشستیم خواننده بود اسمش اورین بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی دنیا است و شوهر دارد دو روز دیگر بحبت خواندگی بطرپیرود برخواسته آمدیم منزل شهر تورن دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس اصاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود

روز شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخواستیم هوا بسیار کرم بود نهار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده های بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را

که در مرتبه پائین عمارتست دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل دالان طولانی بود
بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ بودند
تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت
زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و
کوراسب وغیره بودند دو حیوان عجیب ایجاد دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی نوعی شیر
نشیده بودم شبیه ببیر است اما یوزمانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه
میداشتند آدم هم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل ببر بسیار بزرگ ریش زرد مینی
همه سرخ کوتاهی خط خط همش مانند ریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله
زیادی زحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت
نشستیم بچاپندند کم کم باکمالت راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه کفتند
پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شدیم شهر را گردش کردیم چراغان
بسیار خوبی کرده بودند زن ومرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را
که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط وخیابان خوبیست گردش کرده از کوچهائی گذشتیم یک کوچه
طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برد دخانه پو میرسد آنطرف رودخانه
روی کوه وتپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل
من در کالسکه بودم وپادشاه وصدراعظم ومیرشکار ورفیق واجودان پادشاه که همش
میبود برتولینان است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است
وبعد ازان دیگر زن معتبر عقدی نکرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم کرفته اند زنشان اینجا
بود کنار رودیار رفته بود که آب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بود عکس خودرا
برای من فرستاد بتوسط اکمو Mr. Aghemar منشی خاصه پادشاه که پسر عموی همین
زن است وپادشاه میکفتند این زن در همه جنکها با من بوده است ودر شکارها هم با من است

۱۶۵

دو شکار هم میکفتند زخم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب منصب است و یک دختر که بسر هنکی شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است

روز یک شنبه غره جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم باید آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمد نشسته * صحبت کردیم پس از ده پسر دوم پادشاه هم آمد نزش همانطور ناخوش است و لیکن دیروز رفته است به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه کفتند شکاری زده اند تو تی تالا است به بینید از این جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار کذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارهائی که در باغهای انکلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه هم بودند رفتیم بکار از اینجا کالسکه نسبه نشسته تر بسیار خوبی بود همه را بار بار و غیره همین یک تن بسته اند همه کالسکها هم بهمدیکر راه دارد مثل کالسکهای انجا مملکت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان دولت لب کار ایستاده بودند تا تن راه افتاد تعارف کرده کذشتیم طرف دست راست شهر همه کوه است تکتک عمارات ییلاقی بسیار قشنک در روی کوه ها و در ها که همه جنکل است ساخته اند کالسکه نجار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده و همه جا صحرا و جلکه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیا وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایرانست که میخورند تا سر شاخه طور دیکر است مثل کندم خوشه بسته او یزان است از اهم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یکساقه بود کندم و جو را در کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرک و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای بزرک دونا دیکری سورا و سنیسیا و ژلیسیلو بود خلاصه رسیدیم در شهر سانتیا Santhia قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که

کالسکه میایستاد اهل شهر از سر بازو صاحبمنصبان نظامی و قلمی و حاکم وغیره استقبال میکردند
بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانهارا روی کوه و توی در ها ساخته اند
بسیار خوشوضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که
شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و درین کوهها سبزه و جنگل کمیست همه جا
تکتک عمارات و خانهای ییلاق وغیره ساخته اند بسیار با سلیقه ازین شهر که چند فرسنگی گذشتیم
بده ماژنتا Magenta رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سیوم با دولت استریه
که درین ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا
درین صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یادگاری و مقبره کشتگان
این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان
وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این شهر را داشته
ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده و لیعهد ایطالیا که
دیروز اینجا آمده و مخصوصا هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجاست با حکام و صاحبمنصبان نظامی
و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجرها بودند
هوا بشدت گرم و از طهران گرم تر بود از کوچهای خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای
بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا
ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه وغیره و همه اطاقها و تالارها و دربا
مطلا کاری و نقاشی است و همه را پارچهای خوب و پردهای نفاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد
آویخته اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این
عمارات را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پسر او ژن از جانب
ناپلیون هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد و بعد این مملکت و عمارت بدست دولت

استریه امادسالها هم او سلطنت داشت وشاه زاده مکزمیلین برادر امپراطور حالیه
استریه که بالاخره امپراطور مکزیک نیکی دینا شد وآنجا اورا کشتند درین شهر و مملکت
از جانب امپراطور نمسه نایب السلطنه و بعد از شکست نمسه ها حالا جزو دولت ایطالیا شده است
خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم برویم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخواسته اول رفتیم توی
کلیسا رو یکشنبه بود جمعیت زیادی از مرد و زن انجا بود ند قدری کشتیم از توی کلیسا راه سنت
پله میخورد میرود بالا باولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست
پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از ان مهتابیها و پشت بامهای وسیع دارد از انجا باز
پله های خوب ببالا دارد از ان بالا کوههای الپ وسنت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانسه
را بایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکهای بخار که دود میکردند واز اطراف داخل شهر
شده بیرون میرفتند از ان بالا بسیار صفا داشت دوارک تریومف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا برون شهر بنا کرده ونهری که ناپلیون ساخته وآب بشهر باوی برده است وبسیار
نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مو چه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده
نشسته از پشت ورو ساخته بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را جدا بدیوار درست
کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را هر روز ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول
تعمیر و نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر
دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیران است و آنقدر سقف
بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبر با محرابها اشکال خوب همه چیز دارد
اگر یکنفر حجار قابل بدة العمر جمیع اوقات وصنعت خود را صرف ساختن یک جعبه کوچکی از مرمر

بکند باز نمیتواند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا اینقدر بنا قابلی است که اگر شخصی مثلا از نیکی دنیا آمده مخصوصا همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود در پیشت باهها و راهروها و پلهاده هزار نفر مشیر میتوانند راه بروند بنشینند بدون اینکه جا بر کسی تنگ شود پیشت باهها همه سخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر مبنت کاری بسیار دارد در سر هر میل هم مجسمه یکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از همه بلندتر است مجسمه از برنج دارد که در دستش سر قنیست و از سر آن مجسمه باز بین کلیسا صد چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته رفتیم بیازاری چهار سو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند شام بسیار جوری آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فرهی است بود بعد از شام رفتیم دم پنجره که کلیسا و میدان نگاه میکنند در میدان البته قریب بیست هزار نفر بودند همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنی های الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا تا پائین سرخ یکبار سبز زرد و رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای منار ها آشیانه داشتند از ترس پرواز میکردند در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار تماشا داشت **روز دوشنبه دوم** باید رفت به سالبورغ که جزء مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شده ولیعهد و صاحبمنصبان و اجزای حکومت شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بکار سوار کالسکه بخار شده رانده از شهرهای متعدد گذشتیم باین تفصیل اول از تردیکیو *Treviglio* دوم برگام *Bergame* سیوم برسنیا *Brescia* چهارم در سزانو *Desenzano* پنجم ورن که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود همه حاصل زرت و توت ابریشم از چند رودخانه

هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه اویژ است که از شهر و رون میگذرد و آب کل آلودی داشت
بشهر رو کام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانهای
نمکنک روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد و در هر شهر که
کالسکه نجار میایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحبمنصبان پستقبال میآمدند طرف
چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست
چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلهها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین
طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب
صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگست جزیره بسیار قشنگی میان
دریاچه بود و عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشکی داشت اسم
دریاچه کاردا Garda است و در دریاچه همه خاک ایطالیا است مگر در آخر
دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریا است قلعه پشیرا که یکی از قلاع محکمه ایطالیا است در کنار این
دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخلو و توپ
از طرف دولت همیشه اینجاست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و
قلعه و رون رسیدیم شهر و رون میانه جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق
باستیانهای محکم دارد و توپ زیادی اینجاست دور کوه را هم برج و باستیان ساخته اند
رود عظیم اویژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند
قدری از قلعه بالاتر بکار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
و اهل شهر همه اینجا بودند بعد کالسکهها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر و رون
گذشته افتادیم براه سالبورغ و السبورغ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره
میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم هم رودخانه ایزاج است همه جا از کنار رودخانه
و دره و کوههای بلند رفتیم دره کاهی وسیع کاهی تنگ و کوهها رفته رفته بلندتر و سخت تر

(۱۷ شنبه) و پر جنگل میشد و کاهی رود خانه اولی ناپدید و رود خانه دیگر پیدا میگشت که از دره دیگر میامد پلهای متعدد روی رود خانه ساخته اند اوایل دره آبادی کمتر بود و هرچه پیش میرفتیم زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که از این دره رفتیم بجائی رسیدیم آسمش الاکه سرحد دولتین ایطالیا و آستریه است در استاسیون آنجا کالسکها ایستاده مأمورین و مهماندار ان اطریش بحضور آمدند رئیس مهماندار ان شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو کرنویل Comte de Grenneville و میو بارب مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین ایطالیا که رئیس آنها کمیت پیانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در آنجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده بسرعت رفتیم همه جا باز کوههای بلند و دره و رود خانهای عظیم بود و از دره هرچه بالاتر میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی تر میشد قوی در ها همه درخت انگور با چفته بود و زیر چفتها ساده بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود و قلعه محکم دولت استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند از این دره عبور کند توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته اند همیشه صاحبمنصبان معتبر و ساخلوی دارین دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزنو است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر بآنجا میرسیم غروب باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستاد شاهی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده بود دیدم ژنرالها و صاحبمنصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند میو کرشبش معلم علم توپخانه را که سابقا معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمدحسن خان پسر سپهدار و محمد صادق خان قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه اش بسیار خوب است بعد آمدیم توی کالسکه حالا شام بخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود

امّا معلوم میشد که رود خانه زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کوههای بلند پر جنگل و
دره تنگ و راه هم سربالا بود و در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده
خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شده صدا و همهمه زیادی شنیدم معلوم شد که کالسکه بشهر النبوغ
رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبمنصبان همه حاضر شده بودند تماشا
غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود کالسکه براه
افتاد و ندانستم باز خوابم برد و دو ساعت برخواسته رخت پوشیدیم در این وقت در خاک المان و ولایت
باویر Baviere بودیم بصحرائی که کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پر جنگل و
درختان سرو و کاج جنگلی زیاد در زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان
بود صحرا و کوه مثل اوّل بهار بود رود خانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود
همه جا پر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر رودنهم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای سخت باویر که مونیک است
باشهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هر یک از این دو شهر یکساعت و نیم راه است
قدری کالسکه ایستاده روی بسالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای باصفا و جنگلهای کاج
گذشته از دریاچه باصفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر ترونستن جمعیت
زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی را
از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رود خانه ساتز شدیم که سرحد دولت استریه و باویر
و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد کار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند
شهر خوب خوش هوائیست در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد
ناپلیون سیوم با امپراطور حالیه نمسه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی
دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست بسیار قدیم میدان کوچکی

(۱۷۲) درجلو وارد حوض سنگی با فواره بزرگی وارد دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
کلیسا و مهمانخانه دور میدانست اغلب راه امروز و دیروز از خاک پتزول بمنسه بود کوههای
آنرا الپ تیرولین میگویند از میلان بسالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که
در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا *
سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل و سبز
توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای
حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگیست که این
دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانهای خوب درین شهر است بخصوص یک مهمانخانه
که هوتل دوروپ میگویند امروز در سر حد باویر و اطریش قلعه دیده شد که توپ انداختند
اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولونیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه بیستم
انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیست
معروف به شونبرون که همساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
لفظ شونبرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده رادیم شاهزاده ها و غیره
هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
از خیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدم
چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از
چنار ایرانست اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم کلکاری و چمن بود زن
و مرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد در دامنه
کوهی واقع است پر جنگل و سبز چمنهای خوب چشمهای آب صاف متعدد از دامنه کوهها پیرون می آید
در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون Pavillon یعنی کلاه فرنگی ساخته اند
که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائیست ماهی غزل آلای ایران

آنجا زیاد قوی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که بانی چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی چاپارامثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی چاپارا مانند جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه Robinet میگویند پیدا شد هر شیر را که میکردانند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست مثلا یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن را که باز می باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بهمین نزدیکی هم تاج بالا رفته پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بیخبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف والانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان قوی ریگ همه فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فوارها را باز میکردند از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میدادخیلی تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاهداشته اند هوای اینجا سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته در آنطرف نهر رو بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرود قصد یکی خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه وضعی یاد ساخته اند این دستگاه هم بازور آب چشمها بحرکت میآید هیچی و شیری با اسباب کوکی داده که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک پشت را محازی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است

بازکه دست برمیداشتند مثل میل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل شهرها برای نمونه و
تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو تیزکنی وغیره ساخته بودند همه آدمهای
کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کار کر حقیقی فرق نداشت همه اینها را
از صد و بیست سال قبل ازاین محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار کردش کردیم و چون
باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بوین زیاده ازان نمیتوانستیم تماشا کنیم مراجعت
بشهر کرده یک راست رفتیم بکار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین
باراه آهن هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص
شده برود برخواسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این
راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تپهای قشنگ سبز و خرم و جنگل پرسرو و کاج است
بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه
و دره های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود هوا هم
معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سر
باز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی
جمع بودند پایین آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر
کرده بودند اینجا نهای بسیار خوشگل داشت مملکت نمسه در حسن و مقبولی سرآمد بر ممالک است
خلاصه همه جا بان که نهار خوردند بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته
شد بلکه بهتر شهر کوچکی رسیدیم که همش ها ملباش Hammelbach است قدری از انجا
گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
دور شدیم بعد ازین شهر شهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هرچه

نزدیک شهر وینه میشدیم شهرها و آبادیها بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره و دامنهٔ
کوههای جنگلی و جاهای باصفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود رودخانهای خوبی در راه بود
نزدیک غروب رسیدیم باستاسیون پانزنک آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور نمسه دم
در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نوآب ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر با استقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادم هم امپراطور فرانسوا ژوزف *Francois Joseph*
است که از خانواده هابسبورغ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است همش فرانسوا شارل
سنش شصت و پنجسال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دوبلکارد بارن شلختا مترجم فارسی
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آمدیم بکالسکه نجار من بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم خان و بارون شلختا
و کونت دوبسکی وزیر مختار نمسه مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار را ندیم منزل ما در قصر
لاکسابورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهروین پنجفرسخ مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسابورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت حیات و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای
عمارت بهم راه دارد شاهزادگان و علاء الدوله و جنعلی خان وزیر فواید قدری دور از اینجا
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با چنارهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت
خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که بسن چهارده سالگی است و همین یک پسر را
هم دارند بسیار پسر مؤدب با تربیت شیرین خوبیست همش رودلف شارل لویی که از شاه
زادگان است و لویی ویکتور ایضاً از شاهزادگان و کنت اندراسی صدر اعظم و استرزیاو سایر
وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر اعظم و شاهزادگان وغیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند

(۱۷۶ منسه) شاهزادگان وغیره که پیش بدوین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدم

روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون بیازدید امپراطور باراه آهن

نمساعت راهست بعد از قدری نشستن وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم صبح برخواسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن

ممکن نبود حکیم پولاک که قدیما در طهران معلم علم طب وچند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور

آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال آدم خوبیست قدری پیر شده تن کرفته چندی بمصر رفته بود حالا

در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت کردش کردیم نهر بزرکی دیده شد مثل

رود خانه از باغ میکذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند

ماهیهای خیلی بزرک دیده شد کفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند

باغ وجنابانها خیلی وسیع است دریاچه بزرکی هم بود اطرافش درخت وچمن داشت میان دریا

چه جزیرهای خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن ومرد زیادی تماشا

آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه کردیم عمارت کهنه لب دریاچه

است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم مهیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد که

سرآنها آدمهای مفرغی وخروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد بعینها این عمارت وقلعه

بعمارت دیوها وجادوکرها واجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند

در داخل شده باطاقها وداللانهای غریب رسیدیم هر اطاقی وراهروی باریک درآهنی

داشت یک جای تاریکی بود بسیار مهیب کرک مرده را مثل زنده با پوست وپشم

روی سکوئی کذاشته بودند شخص مهیبی را از مقوی ساخته نشانده ومثل مجوسین زنجیر کرده

بودند وزیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون کسان میدادند دست وپای این مجوسین حرکت

میکرد اکر شخصی تنها ولی جبر در آن جای تاریک این حرکت مجوس را به بیند یقینا واهمه میکند

جائی دیکر دیده شد مدور وسقف که مجسمهای مرمر بزرک اجداد این امپراطور وپادشاهان

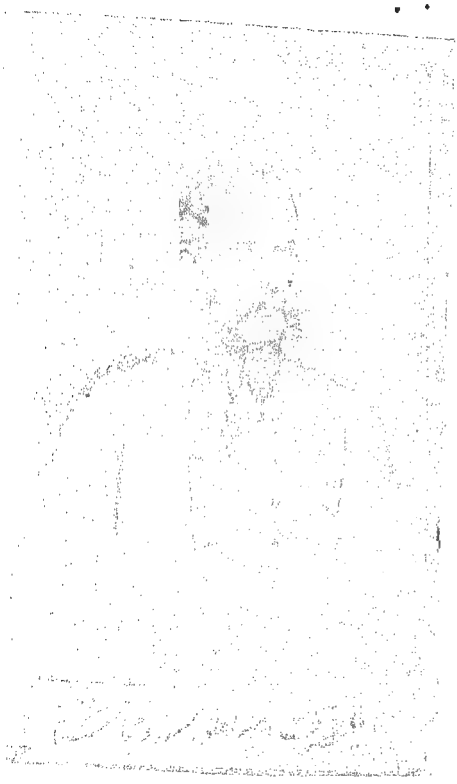

مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب تجاری کرده بودند بعد دیگر هرچه اطاق از کوچک و بزرگ و بالا و پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دلتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین طور باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان است که همه از آهن است بادهای تقوائی پوشانده و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تودرتوی مهیب زیاد داشت مثل طلسم زنگوله بود و دمامه و شمامه جادو که در افسانهها میگویند آنجا دیده میشدند خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که با کپیتولیسیون شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دل چسب جوانیست در دولت از امپراطور خوب یادگاریست

روز جمعه ششم امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان نمسه بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا با پدرش در مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است همش اریست او کوست یکی از شاهزادههای باویر همش ارنولف دیگر از شاهزادههای ساکن و بیماد همش هرمان دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ همش ماکزمیلین بعد از نهار صدر اعظم دولت استریه کمت اندرای بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از و ایلچی کپیر دولت انگلیس که همش بوکنان است و بعد ایلچی کپیر دولت عثمانی فتولی پاشا به حضور آمد بعد از آن سوار کالسکه سنجاب شده رادیم برای قصر شوبنبرون که شاهرا مهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بکاراز آنجا از پله بالا رفته کالسکه ابسی حاضر بود سوار شدیم شوبنبرون قصبه ایست و خانهای آن وصل بخانهای بیرون شهر وین است چند از شهر دور نیست قصبه شوبنبرون عدد نفوس و خانوادش کمتر از ورسایل و پوستدام برلن است جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزادههای نمسه و المان و برادر امپراطور وغیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر دوم

پادشاه هولاند که اینجاست اورا هم بشام وعده خواسته ام نرسیده است ازین جهت
سر میز رفتن دیر شد قدریکه گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید همش الکساندر است رفتیم سر
سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم کج بری و مطلا کرده اند سقفش هم نقاشی
است که گویا روی کج نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالار ها ساده است چندان اسباب تجمل
از پرده ها و اشکال وغیره ندارد بعضی پرده ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و مادر
ترز وغیره دیده شد جلو این تالار باغ است کلکاری و چمن و حیاط بانهای خوب دارد همه
برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلندیست رو
تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است پائین تپه توی باغ
حوض است فوارهای بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند منهارا باز میکنند شام خوردیم
موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
ایستاده هرکس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهنلوه Hohenlohe هم که از اکابر در
خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبیست آنجا بود نشان صورت خودم را
که مکلل بالماس بود دیو لیعهد دادم بعد سوار شده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدیم شب
باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زمینها را تر کرد

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخواستیم هوا بواسطه باران دیشب
و ابر امروز که از تفضلات یعنی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود والا با آن گرمای شدید
و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم
همه همراهان در رکاب بودند باراه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار باصفا بود
هوای خوب چمن سبز کلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک شهر
رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر در پای آن تپه ها در محل بسیار گودی واقع است همین

جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بداست قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه
کوه دی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچها همه سرازیر است رودخانه دانوب از
کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده اند از رودسن پاریس
بسیار کوچکتر است کشتی تجار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست
اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد
اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر را از آب رودخانهای برفی کوهها
و چشمهای نهر عظیمی کنده بشهر میاورد مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر
تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان وغیره
دم کار حاضر بوده پیاده شده دست بامپراطور داده سوار کالسکه اسپی شده همه جا از توی
شهر و بولواردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر Belvedere که
عمارتی قدیمیست و حالا پردهای نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جائیکه
اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب
ساخته صندلی و چراغهای فانوس کار زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر
تا انجا همه جا جمعیت بود اما بواسطهٔ شهرت ناخوشی و باد گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکسپوزیسیون است
شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه
بزرگیست چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار کنبد مدور بسیار بلند وسیعی است خیلی بنای عالی
با تماشائیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور
و بازارها و غیره از آهن و شیشه و آئینه است از این کنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود

(نسخه ۱۸۰) بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است دو راه آمد شد دارد باقی بسته است در زیر
گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی کسنوپریسیون
بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از
هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشک
آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه
اینجاست از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچهای پشمی ابریشمی آینه بلور
اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم همین طور یعنی بعضی دول
بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جاو اسباب زیاد دارند دولت
عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همینها
طور بازار را با امپراطور کردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران را گذاشته بودند با وجود
آنکه سه ماه قبل ازین حکم شد که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری اینجا ایستادیم
چون امپراطرین ناخوش و در ییلاق است امپراطور میخواستند بروند ییلاق وداع کردند
در رفتند ما دوباره همه بازار را گشته کراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار
دیدم بسیار شاه زاده خوبیست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال و
رنگ پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطربورغ
افتاد رفته اینجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خورده پایم زیاد دردآمده هست
معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از کسپوزیسیون برون رفته عمارتی که نمونه
از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از
مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفتیم بعمارت ایران چند
پله میخورد یکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار
و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجب ما
شد آنجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بنا های دولت عثمانی و مصر را
تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت
نشمین امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد کارشدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمدلله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزیسیون از دولت است هفت کرور خرج کرده
اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از قیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده داخل
میشوند سه کرور دینم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند
از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکند فردیناند *Ferdinand I*
اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکنند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را داد به
پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان در ایشل که ییلاق است
میرود حالا هم آنجاست روز یکشنبه هشتم امروز کاری نداشتم عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردیدیم صدر اعظم و میرزا مالکم خان هم توی قایق نشسته
آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر باد که یک فرسخی این قصر است در آنجا
جاآبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای خوشی فالج
وغیره درین فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه

اطریش

امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شونبرون برای شام خواهیم
طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبهٔ هلبرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم رانده از دهات ییلاقی شهر وین
گذشتیم این چندده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن در قرب بعد
هیت زن بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه در بین راه
زیاد است رانديم تا از آبادیها گذشته بخیابانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سخت بود بعد رسیدیم
بجائی که دو رجنگل را بتیر کشیده بودند تیرکنان سخت سیفند رنگ بلند اما در لای تیر چوب گذاشته
هر تخته عوض طناب چهار چوبی داشت که بتیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد
خلاصه دو رجنگلها را بقدر دو فرسنگ بتیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره
کمه از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ کلوله زنی ته پر با کلولهٔ زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعاظم
نشسته اند که تیر بیندازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور
و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه بالاتر و پیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور بکمهٔ پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را
که در کمهٔ ما بود پر کرده مستعد شدیم میر شکار امپراطور که از اهل جک و اسمش کونت ویربن است
مرد بیست هفتاد ساله و از پیری کوشش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت از شکارهای
ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که بتیر زیادی کشیده
بودند آن تیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تیر بود از انجا که
ما نشسته بودیم تا بتیر رو برو سی قدم بود دری از تیر بالاتر از جای من قرار داده بودند

برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکار
بار انداده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست الی سی شکار میشوند از در این تخیر داخل
میکنند یکدسته که داخل شد آمده از ده قدمی تفنگ چیها میکذارند و بنای شلیک میکذارند
و متصل آنها را با کلوله میزنند اگر درین کمه نمردند در کمه دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد است
این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
متنفسی از اینها نماند دسته دیگر را داخل تخیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
چندتیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دو دسته دسته
که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امپراطور آمدند با هم سوار
کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم بقصر بلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
بلبرون گردش کردیم حیاط با نهای خوب دارد و درختهای بلند مجسمه‌های مرمردم حیاط با نها گذاشته
اند پته در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راه پیچ و خمی دارد از پته که بالا رفتیم باغ وحشی دیده
شد مختصر اتماشا کردیم فیل کرکدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سرمیز
شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل امروز صبح کورد پیلو مانیک
وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نوکیوف Nowikoff وزیر مختار
روسیه ویکونت دوژونک Vicomte de Jonghe وزیر مختار بلجیک میسیو
جی Mr Jay وزیر مختار اتازونی کنت دوروبیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم
شخصی تلمبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میاورد
و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد
سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده با ایران

(طهران ۱۸۶۳) بیاورند عصری سوار کالسکه نجار شده رفتیم بشهر همه شاه زاده ها و اکثری از مشیخ منتها بودند غروبی بکار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشا خانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشا خانه که او پرای بزرگ دارد بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشا خانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بود دست داده با تفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاه زاده خانم ها را ازین قرار معرفی کردند ارشید دوشس الیزابت *Archiduchesse Elizabeth* که زن شارل فردینان است ماری رینر *Marie reniere* پرنس دوانویل *Princesse de Joinville* که زن پسر لوی فلیب و دختر پادشاه بر دیل است پرنس کبورغ که دختر لوی فلیب و زن شاه زاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم این شاه زاده خانمها در دست راست و چپ و صدر اعظم عقب ما و شاه زاده های استره و المان همه بودند اضافا تماشا خانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی درین تماشا خانه بنائی کرده اند پنجره تبه است سقف بلند و سیع خوبی دارد با چراغهای کار بسیار خوب از چل چراغ وغیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت انقدر خوب بازی در آوردند و رقصیدند و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشا خانه هم هر دقیقه طرح و رنگ دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه برود خانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یکدرخت قوی شکسته مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرقصیدند باز پریها میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و برف میآمد و قطعهای یخ را مثل کوه آب دریای آورد و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها نهنگها فکها یعنی فیل دریائی آمده میکدشتند روی یخ شاه زاده درین سرما کیر کرده میخواست ببرد

یکبار دختر های قطب شمال بر بهای اقلیم سرما با لباسهای سفید و موهای پر برف حاضر
شده از زمین آتش در آورده شاه زاده را اکرام کرده با هم رقصیدند با لباسهای قشنگ و
آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاه زاده با وزیرش در خانه
جادوگر ها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدفها کلهای مرجان علفها و گلهای دریائی
جوشش آب تا دریا دخترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر کلها و بر کها خوابیده بودند یک
دفعه از میان صدفها و کلها یکدختر دریائی بیرون جی آمد بسیار مقبول کاهی از آسمان ملکه ابرها
پیش آمده میرقصید کاهی بزمین فرو میرفتند کاهی با بالون بهوا میرفتند کاهی بر پشت عفریت
بهوا صعود و نزول میکردند حقیقة نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم مبهوت استم تمام
بالاخره تمام شد برخاسته آدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آدیم براه آهن نشسته
بمنزل آدیم شام خورده دیر خوابیدیم. روز چهارشنبه یازدهم صبح کرانه دوک
قسطنطین برا در امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم به هلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بکار
هلبرون سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت
وزرد شده بود امپراطور سواره با اجزا انها خودشان ایستاده بودند منهم سوار اسب شده
صدر اعظم وحسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله
وغیرهم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته وصندلی گذاشته بودند ایستاده
بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی وغیره راندیم افواج و سواره و
توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان
میگویند سواره هوسار در اقوان اسبهای سواره و توپخانه هم قوی وخوب بود اسبها را از مجارستان

از مجارستان می آورند اسپ انجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال همان
و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهد این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی
کند حلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه سوار
آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر
از معتبرین اعراب مملکت الجیر که جزو فرانسه است با کپنوریسیون آمده اند همه سواره با همان
لباسهای عربی سفید و عمامه انجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب
از این قرار است علی الشریف فرهان محمد حنفی عبد الدین معسکر حسن بن اقدن احمد الجزایری
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام
شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز
رنگ بود **روز پنجشنبه دوازدهم** امروز عصری باید برویم به بلبرون برای
اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از
ییلاق آمده بود اسمش شارلوی *Charles Louis* ملاقات شد دست داده
تعارف کردیم شاه زاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است
عروسی کرده باهمدیگر که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاه زاده خانم
های مملکت پرتغال گرفته است این شاه زاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است
برادر امپراطور اورا در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت
کردو وقت غروب آفتاب با کالسکه نجار به بلبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور
آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باو رسیده تعارف کرده دست
داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاه زاده خانمها و شاه زاده های اطریش و المان که تازه
از ییلاقات آمده بودند مردها را امپراطور و زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجا قدری علیل و ازین جهته

اکثر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذراند شناسی دوشش سال دارد
خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا
و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاه زاده های سه والمان برادر
های امپراطور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجیر هم
امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز
ما امپراطریس صدر اعظم قبولی پاشا ایلچی کبیر عثمانی کنت اندراسی صدر اعظم اطریش و یک زن
محترمه مسنه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد
که چرا چند روز پیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبتهائی که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخواسته امپراطور آمدند منهم برخواستم
امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بهتالی
کوچک طولانی جلو عمارت که رو باغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکان چی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فوارههای حوضها می جست عمارت
روی تپه جلو عمارتیکه ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته
بودند بعد از ان آتشبازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت بلیرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتشبازی برخواسته باز بازو ببازوی امپراطریس داده

(طهران ۱۸۵۱) امپراطور هم با زوجه‌ی زن محترمه مسنه داده عقب سر ما می‌آمدند تا رسیدیم به پله عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمدلله خوش گذشت

روز جمعه سیزدهم[۱۳] امروز باید رفت به سالر بورغ صبح زود برخواستم بعد از نیمساعت امپراطور و شاه‌زاده‌های مسنه و وزرا و صاحبمنصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرهایشان و شاه‌زاده‌ها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسابورغ بسیار اظهار رضامندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاقی دیگر کنت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزادها و اندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه نجا خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته راننده در کار پیاده شدیم شاه‌زاده‌ها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه تا آخر ایستاده بودند در حرکت تزن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در روین دوهر بسیار گرم بود باز در شهر لنز کالسکها یکساعت ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در استاسیون لامباش کالسکها ایستاد پادشاه با نوه و زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و مؤدب است منزل لایق پادشاه نزدیک این مکان است نشسته بودم از اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر صاحب خزانه و لشکر امپراطور المان که خواستند کل ممالک المان را مملکتی واحد قرار دهند لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده برو دی قشون پادشاه

شکست داده و مملکت را جزء پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه خود فرار ا بخاک دولت استریه آمده الی حال در خاک امپراطور نمسه روز میگذرانند علاوه بر این بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابینا است زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند بالای قوی بنیه ایست اما حیف که چشمش نابینا است و از قراریکه گفتند در طفولیت یک چشمش عاجز بوده بعد ازان با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب کرده است سنش شصت و چهار سال است همش ژوزفین است اسم زوجه اش لارن ماری از شاه زاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنس فردریک *Princesse Frederique*

خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه با بعمل آمد قپوقولی پاشا وزیر مختار عثمانی مقیم استریه مامور یت از دولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد

روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسپروک باراه آهن هشت ساعت راه است صبح سوار کالسکه نجار شده راندیم از خاک باویر وارد رود خانه ان که رود عظیمی است ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفشتن که در سرحد استریه و باویر ساخته شده است رود خانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف راست خاک تیرول که جزء مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی صخره بسیار بزرگی واقع است توپ و ساچمه در قلعه بود شلیک کردند عرا ده یکی از توپها عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یکفوج با موزیک و صاحبمنصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شده رفت براه افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جائی است دره بسیار وسیع رود خانه ان از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل سر و کج سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

۲۰۰

باروح وصفا بهمین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهریست کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست درمیان دره واقع و دورش کوههای بلند برف داراست باوجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیها خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اکثر اطاقها سیمانست باچوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای ابریشمی نفیس چسبانیده اند پرده های اشکال خانواده سلطنت امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطاقها وغیره امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و با تلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بنا هاست که در کمال استحکام باید بسازند

روز یک شنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ قدری گشته پرده های اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم بارید هوا ابر بود اما کم کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد ما کوههای بلند در های خوب چشمهای خوب با صفا و دخانه با آبشارها و دهات خانهای تکتک قشنگ کلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه از بعد از استاسیون فراتزان بعد است که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروک شب بود ندیده بودم این است که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

اما چندان طی لالی نبود نارسیدیم باصل قله و بلندی که همین برف است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح
دریا بلند تر است بسیار ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان هست
و از انسپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه هست که اکثر درخت کاج است کالسکها ایستاد آنچه آبی که ازین
قله بطرف انسپروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانه پو و ادیژ شده بدریای ادریاتیک میرود خلاصه رانده
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که همش شلبرغ است کالسکها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن
سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه از کالسکها پیاده شده رو بپائین میروند پرسیدم
گفتند کالسکه نجار که ازین کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین راه
زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عمارات دولتی
و اعضاء السلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید گفتند رفته بودیم تماشای
کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ میکرد
چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه‌ها
و ترکیب وارد کلیسای این ده می که در یکی از کوههای فرنگستان است شده اند پیاده
بسیار رفتیم و آمدن کالسکه نجار را هم ندیدم کالسکها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها
که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شده بودند رفتیم توی کالسکه راندند هرچه میرفتیم کوهها
کوچکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد رایم تا بضمران از نسفت
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز
با موزیکان و صاحبمنصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الا که سرحد
ایطالیا و اطریش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند گرفویل همانداره با همه همانداران
دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را آنها کرده از مجتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی
نمودم قشتیقرخان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعهٔ

ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون تا شهر بولون را ندیده بودم
اگرچه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود کوهها تمام شده بجلگه افتادیم
شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل نخوابم همه همراهان خوابیدند
من متصل به صحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه
حاصل زرت و شلتوک و در رودرخت توت ابریشم بعضی تپها و کوههای کوچک هم دیده
شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یک
سوراخ گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت
از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد کاربولون شدیم بسیار کسالت بخوابی
داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو Mazzacapo است با سایر بزرگان
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً آنجا کرده بودند خلاصه راه
زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که زمینیان خان مشخص کرده بود در فلورنس بالا اطاق من
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده با زحمت عظیمی شمردم

در وین و ایطالیا و غیره هندوانهای خوب هم میرسد زرت شیرینی خوب هم زیاد است
دیگر میوه خوبی هم نمیرسد امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر
کوچک رویگو میگذرد و این همان رودخانه ایست که همه جا از دره های سرون اطریش
بعد از سرازیری شلبرک همراه ما بوده است دوم رود پو است که از نزدیک شهر فرارا
گذشته داخل دریای ادریاتیک میشود روز دوشنبه شانزدهم در شهر بولون
توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با جکیم طولوزان و حاکم بولون که همش گفت با روسون

Comte Bardessone است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم ببرج

کهشصد سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل مینل مربع است از میانش هم پله دارد میتوان

بالا رفت اما بسیار خطرناک است درمیان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صد و سه درج ارتفاع

دارد و قدری هم کج است برج دیگر هم که عمدا بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین

برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما ازبس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی آنرا

داشته عمدا خراب کرده اند حالا نقصش مانده است بعد از بعضی کوچها و محلات و زیر پلوی

عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند گذشتیم بسیار خوب ساخته اند کوچهای شهر همه سنگفرش

و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و عرّاده زیاد دارد میوه

جات بسیار خوب بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که

دیوار اجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پلوی قورخانه

که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند پله است که بالای آنها مردم

عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای پله که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ

باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پادشاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بود

حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتیم بنای بسیار

قدیم است بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی صفا

بود قدری راه رفته دیدم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تکتک است

که از توی سبزها سفیدی میزند پله بود ازین پله مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی خوبی یکی از

خوانین معتبر ایطالیا که اسمش ویسینی Vicenzi است ساخته است خلاصه عرضی

پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این

شهر است و از قرار یکه گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نشین

گذشتیم دو عمارت از قدیم دیوار سنگی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این مهمانخانه که منزل ماست هوتل برون Hotel brune است وارد منزل شدیم شب را تماشا خانه رفتیم تماشا خانه بزرگ پنج مرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا خانه را اسپرک ساخته یعنی کرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه با کار روشن بود تماشا خانه سفید است چوبهای مطلا در سقف وغیره اشکال هم دار و جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکرد یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد و تا دیگری که نیکی دنیائی بود خوب بازی کرد الوط هم بازی درآوردند چون شام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدم شهر ما چراغ کار روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشا خانه تازیانه در دست گرفته اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم به برندیزی که آخر بندر ایطالیاست و انجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلامبول صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند براه آهن اما حرکت در ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه مانده بجهة گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم تماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان ایطالیا آنجا بودند الان طولانیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراعنه مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزار سال قبل از این بتفصیل سفر خود را بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری میگفتند که خوانده اند اما ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم بر هم ایران و عثمانی از راست

47A

بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر وغیره بعضی اشیا که از همین شهر بلون در قبرستانها پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هرکس که میمرده خودش چند روزه اورا با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخورد جمع کرده انجا گذاشته بودند سخوان چند مرده را همانطور بنجاک چسپیده درآورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه آن ایام بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط میگذرد به مستحفظ پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه موزه بسیار مفصلی است این کتاب خانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است علمای زیاد انجا بوده واز اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده اند بعد از گردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار همسایه معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی وغیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه بر ندیزی است واگونها بهم دیگر راه ندارند در واگون پشت سر ما قهوه چی وغیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز کرده میگرفتند راندیم دست راست تا نیمفرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپه ها کوه بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست دریای نی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد بسیار قشنگ اما قدری که رفتیم بعضی تپه ها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوهها ی دست راست بود هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از بزار و وفا نوگذشتیم در اینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند بطوریکه بزیر عرابه راه آهن میخزیدند زنهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلقشان

میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شد ند بعد به رسیدیم به شهر انکون که بندر معتبریست اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بود ند موزیکان هم میزدند حاکم ملکی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمد ند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا مامور کرده بود ند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال Baron Finali است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم روز چهارشنبه پنجم صبح برخواستم بسیار سرد بود از شهر فوگژیا خراب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری و مونوپولی هرجا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم مشهر بندیزی از بارلتا تا نزدیکی بندیزی همه جا ظرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه با پصد ساله دیده شد روغن زیتون اغلب فرنگستان از اینجاها میبرند زراعت پنبه هم بود بندیزی شهر قدیم کهنه ایست از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پوست و نوشجات بکلیس بهندوستان ازاین راه میرود و هم از هند با نگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجاها بسیار فقیر هستند کالسکها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلچی بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا و سایرین که از اسلامبول آمده بود ند به حضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مرجعت بوین میکنند بعد حاکم ملکی و نظامی و بزرگان ایطالیا که درین شهر اقامت دارند و قونسولهای دول خارجه مقیم اینجا به حضور آمد ند بعد پیاده شده رفتیم بکشتی دوکشتی از اعلیحضرت سلطان آمده اسم یکی که سلطانیه دکشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی با جا تنگ بود صدر اعظم و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفته اند بجهة آوردن بار و جا بجا شدن مردم پنجساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

حرکت خواهیم کرد در فرنگستان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفرهم (عثمانی ۲)
بخیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از فوکر یا باین طرف چندان آباد نبود اغلب صحرا بود
بوته کون وغیره داشت نبا بود بجهت باعث دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب را در بندر
ماندیم روز نوزدهم ۱۹ صبح برخواستم یکساعت از دسته گذشته حرکت شد شاه
زاده ها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و میر ریشار و زیمان خان و برادر میرزا
مالکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جائیست شکایت از کثافت
و جانور های گزنده ایجاد داشتند بعضی را هم ملدغ کرده بود هیچ یک خواب نکرده بودند خلاصه شام
و نهار یکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود
امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم بآخر خاک ایطالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی شش ساعت بعد از حرکت از برندیزی بایجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای انجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ
بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونان است سابقا در دست انگلیسها
بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف
و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون شب بیستم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا
تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ نجار میشکافت کف
کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق
آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چقماق که آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش
الکتریسیته میدهد همان طور ها متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای آب کمتر بود
روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت
جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورده
۲۰۸

شد و از جزیره زانت Zante هم که طرف دست چپ و یکی از هفت جزیره یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سته دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شده دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی کوهها در کوههای عقب مرتفع تر بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرای قدیم از نظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانها و عمارات سفید بود هر خانه وار یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو گذشتیم سریگو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا وارد بحر متوسط شدیم که طرف یونان و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد

روز بیست و یکم صبح برخواستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود نیمساعت از دسته گذشته بکوک ساعت ایرانی به خلیج اتن رسیدیم اتن بای تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زا گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره زا بواسطه کتابیکه فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا حاکم شده

و تلماک پسرش تشخص او رفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و خشک
و بی آب و علف و درخت است سواحل و ماخاتن هم بسیار کوهای خشک دارد دست چپ
در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دوربین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون
سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید کویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک بشهر اتن ازین آثار زیاد است
بعد از سته چهار ساعت از تنکه جزیره نکریپون Negrepont و جزیره اندرو Andro
گذشتیم نکریپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست و متعلق بیونان اندرو دست راست
و جزیره کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانیست
گذشتیم پشت این جزیره جزیره کیواست جزیره بزرگیست که عثمانیها سفر میکویند دست چپ
هم جزیره سکیرو است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی
الی اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است
الحمدلله هوا صاف بود اما باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با
امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سته فرسنگ یکفرسنگش کم میشد که ساعتی
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث
وحشت شد پرسیدم گفتند عمدا نگاه داشته اند چون بغاز دارد داخل نزدیک است شبانه
نمیخواهند داخل شوند مخصوص اطمینان که بدانم کشتی چلپی نکرده است گفتم نیمساعت هم براه نمیرفتم
خوابیدم بعد از نیمساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار
ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو بدار داخل حرکت کرد **روز بیست و دوم**
صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف
دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی
به تنه دو جزیره لمنو واقعست جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز دار داخل طرفین

قلعه جات مستحکمه ساخته اند قلعه اول تپه نه دو دست راست قلعه دوم طرف چپ
در خاک یوروپ تنگ البحر طرف راست مقابل تنگ البحر قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک یوروپ
شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم متحفظ و توپ دار و بعد
قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و برج
و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوار بالا باستیک
ساخته اند سربازمتحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانهای خوب
داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
میکرد و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه اینکه
قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود همش
کلید البحر همه این آبادیها جز چناق قلعه است خلاصه چنباعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم
از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود و
شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور بسفرلی
زاده که صدر اعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
استقبال آمده بود کشتی با هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول
ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء
الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار
ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند بکشتی تا صدر اعظم تا صدر اعظم عثمانی را بحضور آورد شیرزاده
زاده آدم بسیار باهوش با فهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است
ریش سیاه محرابی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدر اعظم
تا آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد امدی دیوان همایون کنعان بیک والی
جزایر بحر سفید نظیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتردار و دلایت

43 A

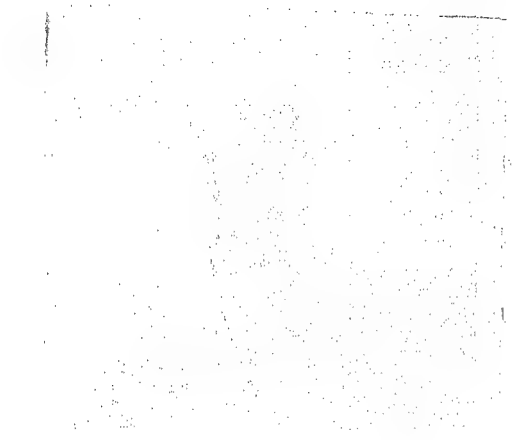

امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز نشان بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک اجودان صدارت که رتبه قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیک امیرالای دیگر رشدی بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر را کشیده روبا سلامبول فلیتم زنهای فرنگی بسیار خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولتخارجه در چناق قلعه زیاد است و عمارات خوب ساخته اند صدر اعظم ما سوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدر اعظم عثمانی کشتی بخار صدر اعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم از طرفین بغاز قلعجات خوب و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در آخر بغاز دارد دانل است که از انجا داخل دریای مرمره مارمارا میشود از اول این بغاز دارد دانل الی آخرش که به مارمارا داخل میشود چهل میل یعنی دوازده فرسنگ ایرانست از کالی پولی شب گذشتیم دیده نشد

روز سیوم

صبح از خواب برخواستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بغاز برسد درخت پوشیدم کم کم بطرف دست چپ که سمت رومیلی و خاک یوروپ است نزدیک شدیم بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ سازیست و کرباس بافی همه کناره تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد اغلب سروها را روی قبرستانها میکارند اما توی دره و کوهها هم سرو هست از این آبادیها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گذشتیم تا وقت برسید بعد ازان کشتی سلطانیه ایستاد کشتی سلطان موسوم به پرتو پیاله را که هم والده سلطان است با صدر اعظم به چناق قلعه فرستاد

بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار قایق شده رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پرتوپیاله آمد این کشتی از کشتی سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است اطاقش را خانم کرده اند اسباب خوب دارد رفتیم بعرشه کشتی از تبعه ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب ستة هزار نفر در پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند در این بین صدر اعظم با شاهزادگان وغیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیها که متعلق ایران در آن بود دود کرده رانده که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر اعظم و سایرین کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا اغلب پیشخدمتها هم با لباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها وغیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه رسیدیم دست است جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد و قریه ها و بعضی عمارات عثمانی را گفتند اینجا ها عمارات میسازند که تا بستانها بکردش بروند اما عمارات ندیدیم شاید توی دره ها و پشت پنهابوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول دست چپ خاک اروپ است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ میراندیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارجه نشسته باستقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ و مستحکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و بکوه آباد که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت بشیکطاش و یالی چرا غان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایا صوفیا و جوامع دیگر و باب عالی که وزرا و وکلای دولت در انجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت

وسرباز خانهای معتبره بیمارخانه بازارکار و السرا وغیره همه در اینجا هاست از آن بعد هم
همه جا در کنار بغاز و سر تپها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد وغیره دارد الی هیو
کدره وطرابیه که ییلاق سفرای خارجه است اما تکتک شده است سمت دست راست هم
که طرف آسیا و اسکدار میکویند عمارات عالی و مساجد خوب هست بخصوص سربازخانه سلیمیه
که بسیار خوب ساخته اند اینطرف هم مثل انطرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است
هرکس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت
سلیقه درختها و باغچها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد دیمی است و انطرف
این تپه با کفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که یقین توان میانش رفت اما این تپها چون نزدیک
آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانها
و تپه ها نگاهداشته اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه جائی بود مشهور به یدی قله یعنی هفت قله
که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان برای این است
که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً
ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بود با تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قلعه محبوس میکردند
بعضی اوقات میکشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا وغیره باسکی سرای یعنی عمارت
قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر
سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی وغیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که
عمارتیست عالی در همین جاهاست بعد بغلطه و بک اوغلی یعنی پرا که منزل مستانی سفرای خارجه
است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که بشکطاش
هم میکویند که سلطان با حرم و والدهٔ سلطان و سایر خانوادهٔ سلطنت و شاهزادها آن جا
می نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده
ساخته است از اینجا گذشته بعمارت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن

از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه بعمر و تمام کرده اند بعد
رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر بیکی که منزل ما است دست راست طرف اناطولی لب
بغاز واقع است و چون در محله بیکلر بیکی ساخته شده بآن هم میخوانند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قرا دنگیز به مارماراست و بسیار تند مثل رود خانه در بعضی مواقع
جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست تقدم
عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان
که در عمارت بیکلر بیکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی
ما روی صندلی نشستیم صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواسته از کشتی پائین آمده با
سلطان سوار قایق شدیم صدر اعظمین و حسین اوفی پاشای سرعسکر در قایق با بودند رسیدیم
باسکله عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکان چی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند
سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و منزل منزل ما را نشان داده تعارفات زیادی کرده مرا جعت
بعمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز
از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی
بعضی از آنها مهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دائما لنگر انداخته اند
خلاصه بعد از ربع ساعت من سوار قایق شده با صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیک تشریفاتچی باشی
رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلها و دیوار و ستون
وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلر بیکی عمارت بسیار خوبیست
پلها و هزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و چار
بسیار اعلی و خوب است باطاقها پارچهای اعلای فرنگی چسبانده اند پنجره ها همه بلور یکپارچه است

خیلی عریض وطویل وسنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند بآسانی ساعتی دو فعه
بالا و پائین کند و بهر اندازه و هر جا هم بخواهد واگذارد بدون جهت دریزه و امداد می ایستد و بدون
خطر میتواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع بچرخ ها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست
همه عمارات سلطان بچرخ هایش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است
آنطرف هر کس راه برود هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان
تشخیص داد کلوله تفنگ خوب از یکطرف بانطرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست
ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند
موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از اینکی دنیا چهل چراغ و میز و صندلی
و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه کردی بر آن نشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت
دم بغاز باز کرد سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوانند
حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند
تالار بسیار وسیع بازینت خوبی در عمارت بیکلر بیکی است اغلب سقفها از چوب و تخته است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش اطاقها از حصیر بسیار تمیز است کنار های باریکی از فرش
فرنگی بر روی حصیر ها کشیده اند که از آن رو راه میروند زیر این تالار خوشخانه مرمر بسیار خوبی
دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد همه ملترین در همین عمارات منزل دارند
حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد خزانه های کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد
آب سرد و گرم میاید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه بمرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چدن کوچک دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تک تک چراغ گازهم بود دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچهار می پیچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل زمرد سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و هلو و آلوچه و سیب وغیره دارد باغچه بندیهای خوب بطور فرنگی گل کاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دار افریقا وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیزون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور باغ و پله مرمر و دست انداز وغیره دارد بسیار با صفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مرتبه بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیکلربیکی است همه را گشتیم اسبابهای بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کلدانهای بزرگ سته قطار حجاری کرده اند بالای کلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیرها باز کرده آب تمیز کم خوبی بکلدانهای اول میریزد کلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا بآخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب انجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مرتبه بالا و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع محفظین آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات تماشای اینجا میآید دیگر طوطیهای مختلف رنگ رنگ سگ و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی انجا را گشته بعد پایین آمده بقیم عمارت پایین اصل شهر اسلامبول محله بک اوغلی و غلطه و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و پته میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان باحوال پرسی و تهنیت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از انها سفرای خارجه آمدند اول ایقنا تیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاقی کوچک صحبت شد جوان خوش روی

خوش صحبتی است ریش رامیتراشد سبیل دارد او رفت پیرون الیو ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را میتراشد در کونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک ایلچیها رفته باهر یک صحبتی شد اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزرای عثمانی محمد رشدی پاشا شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اولی پاشا سر عسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه ایضا یو ایلچی کبیر روس الیو ایلچی کبیر انگلیس لسور وسارژ دفر فرانسه لودلف ایلچی اطریش او همان ایلچی المان کربیک ایلچی بلژیک کوو وسارژ دفر ایطالیا بوکر ایلچی نیکی دینا و سایرین بچنباعت بغروب مانده باقایق رفتیم بکشتی پرتوپیاله نشسته برای کردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت بیلکر بیکی تا منتهای الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی نجار بمساعت راه است عمارات و یالیها خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازاین قرار است دست راست که سمت خاک آسیا است عمارت کوچک سوکه از بناهای سلطان عبد المجید خان است کلاه فرنکی دو مرتبه کوچکی است پلتها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را لبت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او در اسباب ها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنکی است بسیار جای قشنگی است رودخانه کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سوکه بمعنی آب کبود است این کلاه فرنکی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار میشود از معدن ایطالیا میآورند عمارت عادله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

و باغ خوبیست خانه شریف عبدالمطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلامبول
مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه
خانه رئوف بیک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانهای دولخارجه است
که اغلبی باغ وعمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند
یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محل موسوم بامیرکان ساخته شده
است خانه رشدی پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دره ساخته و
قدری سمت دست چپ رفته است که دوباره اینجا عمارت وکوه است دامنش را بیوکدره
میگویند یعنی دره بزرگ برکشتیم در محاذی عمارت کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت
همه رفته رکشتیم بسیار قشنگ جائی بود دوباره بکشتی برکشته آمدیم منزل دوز بیست و پنج ۲۵

امروز بنهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدر اعظم عثمانی مدحت
پاشا سر عسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دولخارجه وغیره منتظر بودند باهمه احوالپرسی شد سلطان
در پلها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق جنوب رفته قدری سلطان
نشستیم صدر اعظم باهم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرز اروپ میزی گذاشته بودند
نشستیم روی صندلیها بنهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس را سکرتر ملکه
ملکراف احوالپرسی بما کرده در اینجا احوالپرسی هم از سلطان کرده بودند همان ملکراف را
امروز بسلطان نشان دادم و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از بنهار رفتیم باطاق
دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده
بگردش رفتیم میخواستیم تا سر تپه دکوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
کنیم از کوچهای اندیم آبادی و خانهای خوب تکتک و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفتیم بالا من سوار اسب یمین الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت
کوه و کیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای کجور کلار رستاق مازندران یک مقدار

باجای یکنفر متولی بالای پته بود بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری ودرویشی
دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز باصفائی داشت پشت پنهاسمت مشرق صحرای
وسیعی است که میرود باناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوههای پیاپی بود اما آبادی چندان
دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت
میکردند پیدا بود طرف شمال جو گدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین
آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت
رسیدیم **روز بیست و ششم** نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول
برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ
سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد
نشان اقدس همایونی که از اجله نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از
دقیقه که رفت ماسوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان بازدید یوسف عزالدین افندی از انجا
برخاسته بازسوار قایق شده رفتیم باسکله شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران
و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بیکلربیکی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهر را نیز میگویند با اجزای حکومه
و سوارهٔ نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روباز شده رفتیم کوهها
پست و بلند است اما باز همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد ایاصوفیا پیاده
شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا و زیر اوقاف
هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگیست
گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمینا باید هفتاد ذرع باشد بنای آن
از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول کلیسا بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از انکه
سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اول مسجد بوده قبله
محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان وغیره در چند جا وعظ و نماز هست

جائی در غلام گردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میآیند آنجا نماز می کنند
که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و نقش کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبهٔ بالا
کرده اند و در سقف هم بعضی خانم سازیها از سنگ دارد اما بمرور ایام و اهمال دوران این
مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یکدرخت
کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانهٔ
مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ
و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتیم مرتبهٔ بالا یعنی وسط مسجد
که دو ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد میشود آنجا هم می نشینند راه طولانی
بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری
آنجا گشته پائین آمدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوراخ کالسکه شده
رفتیم سفارتخانهٔ ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفتیم پلههای مرمر داشت عمارتیست بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورده
معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاهزاده ها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر اعظم هم بود
بعد از چند دقیقه گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده
بودند سلطان بمترجمی پاشا وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایر یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از آن با مترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان
محتاج بمترجم نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا نیم ساعت طول کشید بعد رفتیم
پائین تالار بزرگ بسیار جلی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم.

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ وجلی پائین تر از ما طرف دست راست
اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از ان غازی الدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معتمد الملک وغیره الی آخر
بودند طرف دست چپ جلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی
اعضاد السلطنه نصرة الدوله سر عسکر پاشا وغیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
آویخته بودند که باکمال روشن بود چهار اعضای دیگر هم از جاروب دیوار کوب همه باکمال روشن بود
این تالار با اسباب از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد
دران بالا موزیکان چیها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک کوشها پر میشد وهیچکس
باکسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من وسلطان وصدر اعظم این
سر عسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر
خواسته رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت روز بیست و ۲۶ هفتم
امروز نهار را منزل خوردیم بعد شار ژد فرانسیاتول وخلفای ارامنه بحضور آمدند بعد از ان دو نفر
از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
رسمی پوشیدم عبد الله که خوب عکس میاندازد وحلش عیسوی وفرانسوی بوده آمش را عبد الله
گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و پائین
آن را کشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان وعساکری که در کشتی بودند
مشق کردند پس از ان پائین رفته سوار واپور پرتوپیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی
شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دو تا کوچک وسه تا بالنسبه بزرگ
درخت بلوط جنگلی زیاد وکوههای سبزدار واز بعضی بوتها وعلفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگی
وغیره ساخته اند یک مدرسه بحریه انجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در انجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانها
می کنند در هر یک از جزایر آبادی وخانهای قشنگ هست آب شیرین وچشمه ندارد وآبش از

از چاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا
واسکدار می آمدیم بعضی دهات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است
یقه جق کارنال تپه قرباغچه سی بعد کادی کوی است که وصل بشهر و از محلات اسکدار می محسوب
میشود در یقه جق و کارنال انگور زیادی عمل میآورند انگورش هم خوبست غروبی رسیدیم منزل
روز بیست و هشتم صبح برخواسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار
اسب شده از در باغ بالای عمارت بیکلربیکی بکالسکه رو بازی نشستیم آفتاب از پیش رو بسیار
تند و زننده بود راندیم بطرف باغ والدهٔ سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود در آخر آبادی
و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست اسباب
اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خلی صحبت متفرقه شد بعد
برخواسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیکلربیکی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا
بار نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخواسته رفتند
بمنزل خودشان باهم الی دم پله مشایعت کردیم همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام
پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها غلب
مال کمپانی دولخارجه است و از این حمل و نقل بمحلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد
هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند محلو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر
از مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مردمیکه در قایقها نشسته عبور و مرور
میکنند بسیار خطرناک است اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را تلاطم می آورد
قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل از این چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک
بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم قایق چیهای بغاز هم این است که هر کس غرق بشود ابدا
بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار آنها
کساد نشود در سال خیلی اشخاص بسبب طوفان بغاز غرق میشوند با این اشخاص چون روز

روش غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدا
شلیک توپ پیاپی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است
معلوم شد که یانگین شده است برج و غلامت بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول
دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهة اخبار مردم هفت تیر توپ میاندازند که
بامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محلة قاسم پاشا آتش گرفته است
چون خانهای اسلامبول اغلب از چوبست بسا میشود که اخشاب آتش میگیرد و خلاصه عصری سوار
قایق شده رفتیم بعمارت یالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ یالی چراغان فاصله است از
روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم وغیره بخواهند بروند بباغ از روی آن میروند
باکالسکه از خیابانها رفتیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و پشته واقع است عمارت تکتک
خوب هم بالای تپه است هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند و حوش سلطان در این باغ
است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت یک ببر بسیار دیو آسا
بود که همچو ببری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد و دور و
بتماشاچیهای آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد در
پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و باهمان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت
این خالهای سفید علاوه بر آنها بود خالهای سفید بچه مرال میماند بعضی مرغها و طوطیهای خوش
رنگ هم بود از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در
هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بود به خصوص قرقاول طلائی مملکت
استرالیا له قریب پنجاه شصت از آن در قفس ها بود در فرنگ از این نوع قرقاول بسیار کم دیدم
اقسام قرقاولهای هند و چین و افریق هم بود بعد از گردش پائین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم
کبوترخانه زیاد بود کبوتر بار از نزدیک باغ عمارت سلطان نگاهداشته اند از پل باغ بعمارت
رفتیم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر را از معادن

دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط
سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است اما
ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر قوی عمارت است این
حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت وکودنیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساویست زود گرم میشود خزانهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب
گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش
حمام گرم شد و شیر آب گرم را باز کردند حمام گرم میشود منبع شیرها هم در پشت حمام است که انجا آبرا
گرم میکنند اگرچه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و نشیمن والده سلطان
و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پر اسباب است از قراریکه گفتند پول زیادی در
ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرد
خود سلطان از نو ساخته اند سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم خوب حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده
رفتیم منزل شب حقه بازی را آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفتیم
روی صندلی نشستیم طرفین هم همه بودند محقق چهار ده روزیست که با عکسهای او نوشته جات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره
از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریک بسیوراخی از نعلبش
بیرون آورد دست برد از چوب یکمرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف
نشست بعد انگشتر یاقوتی دست اعتضاد السلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی
ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیمو با چیزی نبوده است بعد انگشتر را
برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش

مالید تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قاری را از توی لیمو
در آورده انگشتر شاه زاده بسیار محکم با نافه نازک سرخی بپای قاری بسته بود دستمال صدر اعظم را
گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک
بطری درست بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله بریده
و سوزانده دستمال را مالید بدستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته
گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدر اعظم یکی را انتخاب کرد داد بدست حسام
السلطنه تیشه در دستش بود اول ته بطری را شکست از میان بطری یک قرمزی زنده در آمد که دستمال
صدر اعظم بپایش بسته بود به عینه همان دستمال بود که هم صدر اعظم را هم برای نشانه بدستمال
نوشته بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی عیب در آورد دسته انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها کیلاسی آورد تخم
مرغی را با سفیده و زرده توی کیلاس شکست انگشتر ها را هم انداخت توی آن کلاه چکیم و یکسون را
گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از کیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سر ازیر کرد انگشترها هر
یک بدسته کلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به هیچ چه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
زاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را بدیدار توی هندوانه تخم مرغ درست نخیته
در آمد تخم را هم شکست یک کرد وی بی عیبی در آمد کرد و را آورد جلو مازمین گذاشت چکشی باهن
السلطنه داد امین السلطنه با چکش بضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی کرد و در آمد
بازیهای غریب بسیار کرد و ذیقعده ۲۹ امروز نهار را در منزل خورد م کامل باشا رئیس دارالشوری دولت که
مرد بسیار خوب بخیی است بحضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است آداب محمد علی پاشای مصری معروف
مرد پیر بیست بسیار صاحب دولت است و رفته را شد پاشای وزیر خارجه آمد برای قشنگ نشانی که با و داده بودیم
با او صحبت شد و ساعت نه غروب مانده سوار قایق شدیم بکشتی پرتو پیاله نشسته سالی صدر اعظم رفتیم قدری نشسته قهوه

خوردیم بالی باصفائی دارد از بیکلربیکی تا بالی صدر اعظم خیلی راه است طرف دست چپ در خاک اروپ واقع است در محله نیکی کوی از آنجا میرود بطرابیه از انجا بیوک دره در معاودت باقایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم **روز دوشنبه غره شهر رجب المرجب** از اسلامبول حرکت شده به پولی از راه دریای قراد نکیز صبح برخاسته نهار را منزل خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود نشد لغات بعمل آمد آمدیم پائین سوار قایق شده صدر اعظم میرزا ملکم خان هم بیک هم بودند رامدیم رسیدیم باسکله طوله باچه صدر اعظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق مقفلی نشستیم صدر اعظمین هم بودند خیلی صحبت شد برخواسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یکساعت دیگه سلطان آمدند تا پای پله رفتم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخاسته رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان وغیره مسقف بود نشسته راندیم برای کشتی سلطانیه که از بر بندری سوار شده بودیم و انصافا عجب کشتی خوبیست طرفین بابار بارا از صبح دو بروز آمده حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخواستند الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیمساعت هم برای کشیدن لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع کرده براه افتادیم کشتی از بغاز بآرامی میرفت نزدیک بوکدره وطرابیه که منزل ییلاق سفراست کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبیست هر یک ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا می کشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره بهمین طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول و زیمان خان که معاودت بپاریس میکنند با ایلچی روس رفتند با اسلامبول طمسون صاحب شارژ دفر انگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنهم در اسلامبول

ماند که بر و د به انگلیس یا رخواهد آمد را ندیم از بغاز گذشتیم و در آخر بغاز که طرفین آن کوهست لب
دریا قلعجات و سنگرهای مستحکمه ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از برندیزی همراه
ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوبست قلب
نوکرها آنجا هستند باین تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جزایری وزیر فواید مخبر الدوله بصره الملک سپاهی السلطنه
احتشام الدوله میرشکار سلطور خان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما آمدا این کشتی چون جنگی است تند
رو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شد گویا یکروز بعد از ما انشاء الله پیوندد بر سد شب را آسوده
خوابیدیم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه مشب اشرف پاشای مهماندار پیچاره از بیست تکه کشتی زنین جورده سرود ستش شکسته است
حکیم طولوزان وغیره معالجه کردند امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور
آورد خیلی صحبت کردیم مردیست چهل و چهار ساله باریک زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه
خوب حرف میزند گویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است **روز سه**

شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخواستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت
و دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا آبست الی سواستاپول و دست راست مملکت عثمانلو
عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و
و درخت کاج هم داشت در بعضه کوهها کتک زراعت و آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب
و دره های قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بجاذی
بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول
که روسها کشتیهای عثمانیرا آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بجاذی سینوب رسیدیم
بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد
امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا در آمده
روی آب بازی میکردند **روز چهارشنبه سوم** دیشب الحمد لله هوا بسیار خوب

دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخواستم نماز کرده قرآن خوانده بعد بار چوا
شته ساعت بعد برخاستم الحمدلله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسید از روز اوشته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمدلله همه جای ایران در نهایت امنیت و
آسودگی بوده است این دریا را که قره دنگیز اسم گذاشته اند حقیقة دارد اسم با مسمی است آبش بنظر
خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز از سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ
پریده بکشتی آمده آنجا نشسته کرسنه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانند بروند کاهی امتحانی
میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است رو بسمت دست راست که
سواحل اناطولی است و نزدیکتر است میروند باز برمیگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آب
خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بجدن پیدا شد شهر و خانها را با دوربین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است
بازارگناردور شدیم شب بمقام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد
اما باد خود بواسطه همان بیرکی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا منقلب
کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جانب
برق شدید میزد و بصدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته نبای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا همه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود
باران شدیدی بارید یک برقی بناگاه قدم از کشتی دور ترند بدر یا صدای مهیبی بلند کرده آب
دریا از هم پاشید از این برق بکشتی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا همان طور بود
یکده ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخواستم الحمدلله
از دریاهای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است

هوا وطبیعت زمین بسیار شبیه بکیلانات بود چون کشتی که مانشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست
نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود دومی
گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را
وسط دریا برده از نزدیکی کناره اجتناب کرده بودند ورو بمقصد که پوتی باشد میرفته وآن کشتی
چون باد از عقب بود باد بانی کرده خیلی بیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که
آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد پرس میچکیوف کونسول
بزاک مهماندار ان سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن پرس بسیار خوش
حال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هرقدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خوردند ماغه وبغل کشتی میچکیوف شکست اما نه
زیاد دفعه دیگر خواستند بچسبانند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزاده ها ونوکرها
بردند بانکشتی ما هم فتیم اشرف پاشای مهماندار دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته بود بسته
بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی بآن
کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود ازان رو رفتیم بآن کشتی صنیع الله درکشتی سلطانیه ما
که باقی بار ها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیمساعت رسیدیم بدهنه رود خانه پوتی که داخل دریا
میشود همش یون رود خانه بزرگیست اما کشتی از نیمفرسنگ بیشتر نمیتواند برود طرفین رود خانه آبادی
کمی دارد خانهها مثل خانهای رعیتی ما زندرانی وگیلانی زمین رطوبتی وهوای بدی دارد نوبه وتب
در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
که هیچ نمیتواند برود خانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد وکشتیهای کوچک
حمل ونقل مردم وبار تجارتی را بکنند یک کشتی بخار از انگلیسها بود وکشتی بادبانی از عثمانی ها در
بندر دیده شد صحرا همه جنگل است ودنبال کوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رود خانه را از دو طرف

بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
کراندوک میشل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و تزار نالهادم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسکله تا لب کار
ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرکس لکزی ارمنی
گرجی مسلمان و اغتشاشی از اهل باش اچق فرنگی وغیره این ممالک بجز باش اچق است یعنی سر برهنه
واقعا هم اینطور است کل اهالی باش اچق سر برهنه هستند ابدا از زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه
سر بگذارند پای تخت باش اچق شهر کوتایس است که ما پس بتفلیس و پوتی است خلاصه با شاه زاده
زیاد تعارف و صحبت کردیم اضافا شاه زاده بسیار خوبیت و زمانیکه بطرپورغ بودم شاه زاده انجا
بود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض پیش
وارد چاپار امپراطور چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاقوی بعد از نیمساعتی سوار کالسکه نجا
شده راندیم حکیم الممالک ماند که بار بار اباراه آهن برساند مترجم جانشین بکلیارف پسر شاه
میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه
ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه از این یک خط است بسیار زحمت
کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلاق و پر آبست خشک کردن این طور زمین
و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد
و سر بالا میرود از رودخانه و پلها میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود و باین جهات کالسکه نجا
نمتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه بخیباعت بغروب
مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میامد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم به
یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاده پیاده شدیم
رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه
گرجی باش اچق لباس عجیبی داشتند بهمانطور لباس قشون قدیم قباهای کشاده سرخ سرشان مثل

عمامه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه
بلباس زوا و فرانسه وطوایف هندوستان اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی کارجبه خانه طول
بود سوار کالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود بشهر تفلیس نزدیک شده
باکسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکها ایستاده رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه روباز شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با گرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم درب عمارت
جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند باهمه احوالپرسی شد حاکم تفلیس
هم با گد خدایان وکلانتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته
بودند ایستادیم تا نطق را یکنفر که فارسی میدانست باکمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالادر
اطاق پرنس اربیلیانف که از شاهزادهای گرجی است با بارون نیکلاکه کارگذار خارجه
قفقازیا است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربیلیانف را مشناختم هفت سال قبل
ازین که ببندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روسی بآنجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل را نشانداده خودش رفت منهم خورده خوابیدم شهر تفلیس در
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر می
گذرد در این فصل آبش زیاد بود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله
فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرفست طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است
روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانها و عمارات و مکتب خانها و کوچهای وسیع سنگ فرش میسازند قلعه کوه قاف
که فرنگیان کازیک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود و سهما
راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادقفقاز آنطرف کوه در
مسکو و حاجی طرخان است از خشکی دور تفلیس کوههای خشک است دورتر از شهر جنگل دارد هوا

شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است کاهیکه باران در اطراف
باشهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر
است اغلب عرباو خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی و اغتشاشی چرکس المان
ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور انار و خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت
منزل داشت از چند اطاق گذشتیم یک تالاری بود که بنا های ایران ساخته و کج بری کرده بودند
با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
فراهانی قالیچه کرمانی اسباب میز و تخت و غیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پرده های اطاق از
قالی بود پارچهای کلدوزی رشتی در مبکاو بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بود مذاین
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در
گوشه اطاق واداشته اند اگر غفلة کسی به بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوار
های اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین
و برگ بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
پیوز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم از پنجره
اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوهها داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که
متصل بهمین اطاق بود آن جا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر کراندوک بادست که در
شهر کار نسروه المان با برادرش نهار خوردیم پنج پسر و یکدختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است اولادش در ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه اودورونا است بعد برخاسته
باطاق خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین بازدید آمدند شب با جانشین بکالسکه
نشسته رفتیم تماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصریست سفید کاری یک چل چراغ برزد داشت
که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحبمنصبان روس وغیره پر بود همه جهت دویست نفر آدم

میکرد موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف
میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار بامزه و باخنده بود
زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب
میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از ان رقص کرجی که
که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یکنفر طنبک و دو نفر سرنا
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یکدختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران در بین بازی که
پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادریکه بالای سکوی باغ زده
بودند نشستیم بعضی از زنهای کرجی وغیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردم در این بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بود رسیده بار بار آوردند اما تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بپوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند
کشتی بخار کوچک روسها را به سلطانیه بچسبانند ممکن نمیشد از شدة موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو
شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرده است
یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یکنفر آدم خودش را بکشتی میرساند خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیک بود ولی چنان امواج ما را
بهوا میبرد و از بالا پرده میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزنیک به بندر
پطروسکی رفته از انجا با ترنی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه وغیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر در یا را کم بگیریم صرفه در است خواستم از بادکوبه سوار کشتی بشوم قرار شد با
ده نفر برویم بادکوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از انجا ما هم
سوار شده باتفاق برویم از منزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بار بایرا که بچاپاری نفرستد

حل شود با جمعی از همراهان بازلی برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد

روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسیدیم هفت پسر بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم کرم بود و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ جمعه که آقا میر فتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول تالاری رفتیم که صاحبمنصبان زیادی از اهل قلم و نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخواسته تا الکون عمارت که مثل مهتابی است و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و ارمنی در باغ بودند بعد از آتشبازی در رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپانچه میاندازند رفتیم پایین باغ را گردش کردیم باز و ببازوی زوجه جانشین داده بودم گل حنا بابنهای باغ را گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و پیشش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور بود جانشین بهاداد خواندیم احوالپرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرند فوت شده است بسیار افسوس خوردم

روز یکشنبه هفتم باید از تفلیس برویم باد کوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمد الملک و شاهزاده باهم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پیچ کالسکه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از قوی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری رسیدیم همه جا رودخانه کر ماند در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد

کنارهای رود خانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک
غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جه آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه خاکی دلگیر بود
مگر در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب بشش
فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است
در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه ها را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره قراق و
مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه اول کت بزبان ترکی یعنی بگیر و برو نهار
حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از
یک رود خانه گذشتیم پیش از چاپارخانه اول کت پلی داشت بلحق بگر میشد سه ساعت از شب
رفته برود خانه اغستفار رسیدیم رود خانه بزرگیست اما درین فصل آب کمی داشت چاپارخانه
اینجا را هم باسم رود خانه موسوم کرده اند آنطرف رود خانه چاپارخانه بود که باید شب را بخوابیم
دو سه اطاق داشت شام خوردم کرم بود گفتند حاجی میرزا اعلی مشکوة الملک آمده است
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دور و نه هم همین جا بوده است قدری از
اخبار طهران وغیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس **روز دوشنبه**
هشتم باید برویم بشهر کجه صبح زود برخواسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک
بدی بود اینجا ها محل نشین قراق تاتار است این قراق همه مسلمان و چهار پنجهزار خانوار هستند
اما از خانوارشان اینجا ها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
که از پشت آن میرود الی دریاچه کوچه ایروان دست چپ هم یکرشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود
رسیدیم بچاپارخانه حسن سوا از اینجا بآنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست اینطایفه هم
پنج شش هزار خانوار هستند حسن سو رود خانه ایست آب کمی دارد قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوس
چای رسیدیم این رود خانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه
از طوایف آنحول وحوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچهای کوچک اسلحه دارند همه

این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه سمکور ایجا دیگر طایفه شمشم الدین لو
تمام میشود جزء کجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه اجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین
قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
این صحرا هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانه قره یراز انجا رانده دو ساعت
بغروب مانده بشهر کنجه رسیدیم حاکم بلوکات کنجه در رکاب آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سوار
و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر کنجه دورش باغاتست و توی شهر خانهای مخصر
قلعه قدیم کنجه که قلعه اجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار کمست
پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محل فرنگی دار منی است اینطرف مسلمان خانه حاکم در
محله فرنگیهاست منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقریست در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت
جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیامد روز شنبه هفتم
باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات کنجه گذشته به
صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سه فرسنگ راه دیده شد بعد کم کم
دور شد نیم فرسنگ دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورک چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بلند
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچاپارخانه قارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منکی چادور رسیدیم که در کنار رودخانه کر است
برای ما الاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدر اعظم و غیره از برگ
درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مرزم پیدا بود ند شاه زاده ها و غیره با عراده
جواهر خیلی عقب مانده اند عراده با جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ساعت بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آورده بودند مسافر رود مزبور جوانی ارمنی و انجا حاضر بود اجاره بشیلان انجا جزء اجاره مشیلات
سالیانست رود کر انجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یکذرع نبود دو کشتی بهم بسته رویش
تخته بندی نموده فرش کرده بکطناب قطوری از اینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرک طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بانطرف
میرساند اول کالسکها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم و غیره با بارها آمدند براه افتادیم الی
منکلی چاپاری در خاک کنجه بود آنطرف آب خاک شکی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده
بود اما حالا آبان نزدیکتر بود یم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی هم در دامنه همان
کوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا رو بسها فوخا میکویند
هیچ نشش فرسنک راه است بعضی جاهای زمین جنکل است بعضی خار بعضی بوته کز بعضی خاک خالی
از قوی کالسکه که بچاپاری میرفت تفنک می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزقبا
میکویند زدم رسیدیم بچاپارخانه چماق لوکه در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم
از انجا سوار شده بچاپارخانه عرب رفتیم باز از محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته
بتوریان چای رسیدیم رود خانه عظیم جولی از طرف کوههای داغستان شکی میآید و در این
صحرا هازراعت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدیم بجز چاپارخانه و دو سه محالات دیکر هیچ
از آبادی و دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار کرم و پر پشه بود لابد الاچیقی زده بسر دن خوابیدم
بعضی از بیکزاده ها و اعاظم شکی آمده بودند **روز چهارشنبه دهم** صبح زود برخواستم
حکام کنجه و شکی و غیره مرخص شده رفتند راندیم دست راست جلکه بود محال آق داش که ارش هم میکویند
و جزء شکی است در اینجا واقع است باغات دهات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود
قدری که رفتیم محال آق داش تمام شد بچاپارخانه کوک چای رسیدیم حاکم کل باد کوبه و شیروانات
چون انجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان بسیار مودب خوبیست سمش امیر اسلنکی
ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات آمده بودند

قدری با آنها صحبت شد راندیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جزء شیروان است
واز رودخانه کوک چای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصل خیز است اما کم سیر دست
چپ همان رشته کوه همه روزه است بچاپارخانه قره یازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره
مریان دیگه خانه وکر وکند که از رعایای روس هم انجا نشانده اند دیده شد این دهات چندان
معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه کولوتهارا انجا خورده شد وبچین که سابقا حاکم شماخی بود در اوقات
سفر ما برشت باقولی بکن حاکم بادکوبه با نجا آمده بودند دیده شد بهمان طور فربه است خانواده روس
انجا می نشینند بعد از نهار سوار شده راندیم از رودخانه گذشتیم آب کمی داشت ده پاداره
کلاغایلو دیده شد جزء شیروان است این رودخانه هائیکه نوشتم همه از کوههای داغستان که پشت
همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره ومخرجی دارد این آبها
از ان دره گذشته به جلگه شکی وشیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست وباغات
زیاد از انجیر وانار وغیره دارد بسیار شیعه است بده گنده طهران اما باغات گنده ازین زیادتر
ومعتبرتر است رودخانه آقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه
است طرف مغرب رودخانه محال جوانوزه مرقش محال قشون است که جزء شماخی است خلاصه
دکان میوه فروشی وغیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از انجا
پیچ وخم میرود روبشمال وبالائی همان کوه دست چپ از همین دره سربالا رفتیم اول بنظر کوه
کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه ها بسهولت میروند
کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود وقرقاول زیاد داشت از قله کوه با نطرف الی باد
کوبه همه کوهستانست سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شرادیل قدری مکث کرده باز
سوار شده راندیم ده ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه
جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر وبچین یکی
پنج ساله دیگری هفت هشت ساله با لباس چرکسی دم در بازن وبچین ایستاده بودند علمای سلام

صف کشیده بودند باهمه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارة مدل لالایف ارمنی
شیروانیست مردی معتبر وصاحبدولت است این عمارت سابقا حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف
خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محلة ارامنه و فرنگیها در بالای پته و محلة مسلمانها توی دره پائین
است دوسال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقا بسیار شهر معتبری بوده
حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود
اطراف شهر همه کوه و پته اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رود
خانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از
عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته هست
بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی
و اولادش در آنطرف شهر روی پته واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد
از تخته ساخته اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود برخواسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی تماشا آمده
بودند راندیم تا به پست و بلندی دره و پته رسیدیم چند خانوار ایلات در این دره های خشک
دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانه اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد
چاپارخانه مرزی که دهی است بزرگ روسهامی نشینند بعد چاپارخانه نقی کرپی بعد چاپارخانه
جنکی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه بلتما بعد چاپارخانه ارباب رود خانه هم داشت که بهمین
اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمیع راه خشک و بد که
باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان
میگویند واقعا اسم بامسمی است بعضها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سواره و غیره
باستقبال آمده در چاپارخانه سرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو
ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه هست امشب همه جا را

از بحر و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدم
اما در حساب معلوم بود که خانهای قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریا
است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان وغیره بودند صلوة
مغرب شاد ندرسیدیم بپای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل براک را دیدم
معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافرین راه بطرو سکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند
حاکم بادکوبه صاحبمنصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد ابعاد از
شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرگ تا لب
دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی بجا آوردیم که باز بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم بادکوبه وغیره آمده مرخص شدند شاه زاد ها وغیره بکشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر اعظم و علیخلوف
و کولونل براک و پرنس مچیکوف و بیکلروف در کشتی ما بودند همان دریا بیکی هم بود نیمساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب بادمراد میوزید شب راحوابیدم

ولایت شکی و شیروان وغیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بکاویش
وغیره میبندند اما نه مثل عرادها **روز جمعه دوازدهم** از خوب ضخیم و بنی آهن است
نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است
باید بازلی برویم صبح برخواستم هوای دریا بسیار خوب بود باکمال خوشحالی بیست و سه
فرسنگ بازلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد بازلی خواهیم شد کم کم
ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب وغیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت بارهم
مایوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنکران یک کشتی جنگی روسیه موسوم بنجار از عاشورا ده برای
احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث
وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است یک کشتی بادبانی
تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود همان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنکران کشتی

جبکی باهزار صعوبت چند تیر توپی انداخت برج انزلی و مردمیکه در کناره بودند همه بسیار بوحشت
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده ازاین نمیتوانست پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بجا
کوچک مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بگیرند و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد مأیوسانه از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتیم باطاق لباسهارا کنده
باکمال دلتنگی تن بقضا داده نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را درآورده کنار
باقی و استفراغ مخلوط کردند هرکس درگوشه افتاد که در برخواستن مقدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم شدت میآمد امواج دریا بطوری بود که تخمین نتوان کرد کشتی چنان
حرکت میکرد که متصل سر و کل از اینطرف آنطرف باب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان
میشد که چیزی نمیماند که برگردد و ما بدریا بریزیم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت روی هم
میریخت باصداهای مهیب بدن کشتی اندرز امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا
باران شدید زیر دریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بران تخته های
کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد و لابد بشود که اگر
روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندر خزر یا لنگران این همه نوکر و عیال که بانزلی آمده اند چه
بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حد و صف ندارد و مزاجم قدری
منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال گرما باد بسینه میخورد سرفه میکردم شب و
روز هم ابدا خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میآمد

روز شنبه سیزدهم ۱۳

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاه زاده ها نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب همانطور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت
خوابیدیم یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخواسته دیدم یک کرجی با دوازده نفر

داد طلب شده آمده اند که از ما خبری ببرند بازلی دریا هم رو بآرامی است قدری خوش حال شدیم معتمد الملک جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهار دهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد مهدیقلیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب نباکرد بدریا آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میآید تا کشتی رسید نبرد یک این کشتی حالا بار بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی بآن کشتی قدری دور تر ازین نگاه داشته اند اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخار یکطرف دست ما را گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باریتعالی را کرده نفسی کشیدیم و وارد کلکته

ازلی شدیم اشخاصی که از طهران در رشت آمده بودند

بحضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را

هزار مرتبه کردم شب آتشبازی مفصلی

شد و براحت خوابیدم

الحمد لله تعالی

روزنامه حمدی که لایق ملاحظه انظار با معان است سزاوار شان خداوندی است که کل یوم هو فی شان است و در روزنامه محمود حمدی که معتادی بتمادی ایام و شهور بلکه اعوام و دهور است پیشکش سیدی است که با آلش مصداق نور فوق کل نور و نور بضئ منه کل نور است اعنی ماه دو هفته انبیاء و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیاء علیهما و الهما السلام ما تعاقب الایام و بعد چون روزنامه فرنگستان شاه کشور ستان شهنشاه کیتی بخش ایران خلد الله ملکه و ایامه الی یوم الدین بمحمد و آله اجمعین از قبیل توقیعات واجبة المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه جمجاه موجب مسرت خواطر خداوندان لامعه است پس تصدی بر این امر لازم و تحدثی بر نقل و طبع آن متحتم است خصوصاً هر گاه

عبارت مرقوم نبان معجز بیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع منطاق واقعیت
منطق و مجوک است وچون ملک الکلام است بکلام الملک از قبل ملوک الکلام کلام
الملوک است نباء علیه باید بطرز انیق و خط نستعلیق رشیق بتصحیح وافی و تنقیح وافی و تهذیب شافی
و تذهیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاطر اقدس افتد فلهذا این نسخه ثانویه را که خطش چون
ابانه و فصاحت سبع المثانی و نقش یادگار نقوش مانی است فقیر مامول میرزا محمد علی سیرازی
شهیر بکشکول برای خود برای خویش مخلاطی پنداشته و بهاء آن را از عالی ابداً و اتحاف به
بارگاه عرش اشتباه بقبول خاطر مبارک انگاشته و الحق خوب نگاشته
و تخم امید خوب کاشته خداوندش بثمر دهد و خداوندکارش بعنایت
یکنظر که اگرچه خود این روزنامه قلامه خامه عنبرین شمامه است
اما نظر بتجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخواطر اقدس
نماید و شاید ابواب آمال بر چهرهٔ این ال بالمآل کشاید
و از اشتهار و انتشارش بتطبیع و اکثار منبوق
هو المسک ما کررته یتضوع دماغ عالی و ماغار ان
معطر و چشم نیک بینان منور نماید
اللهم قبل عمله و حصل امله

الحمد لله و المنه که در این اوان میمنت اقتران این مسافرت
نامه مطبوع مرغوب که مشحون از هر گونه کل و ریاحین است
و فایده خاص و عام در آن منصور حسن و جهی سمت
اختتام پذیرفت قیمت سته روپیه و نیم مع
بضاعه در عکس بتاریخ غره شهر ذی الحجه الحرام
۱۲۹۳

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for each day the book is kept over time.

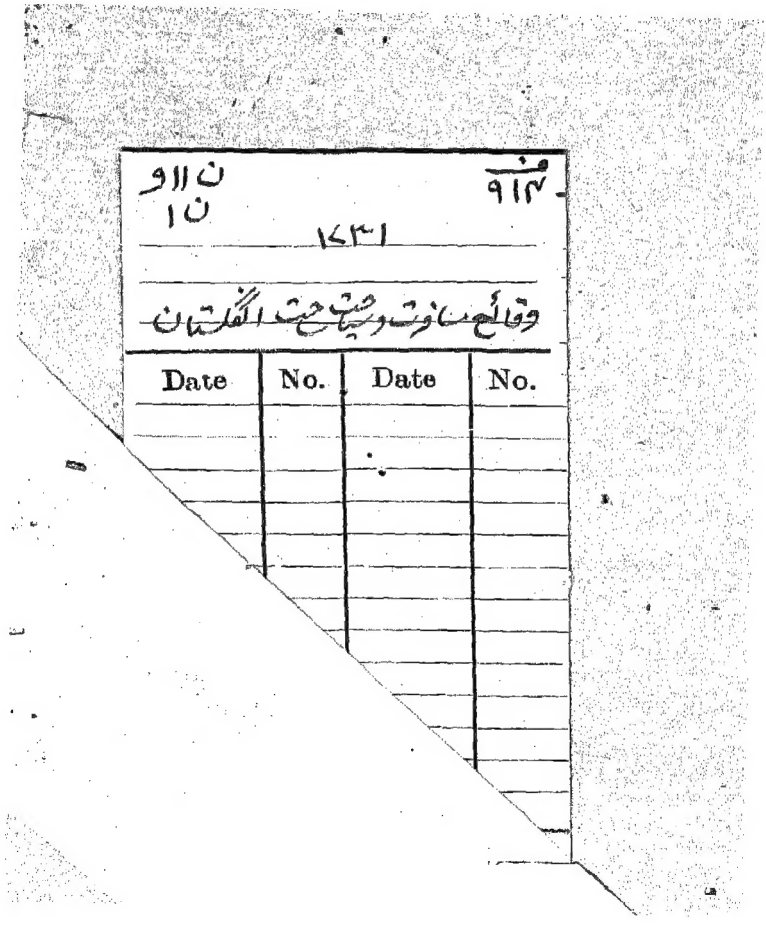
ن ۱۱ و
ن ۱
۹۱۴
۱۷۳۱
وقائع سنوت وحیات حیدر الگلستان
Date
No.
Date
No.